



جستجو در احوال و آثار صفی علیشاه

تألیف

دکتر «طا» کریم بوق

جستجو در احوال و آثار

صفی علی شاه

تالیف :

دکتر عطا کریم برق

رئیس قسمت عربی و فارسی

دانشگاه کلکته

شماره ثبت کتابخانه ملی: $\frac{۸۴۲}{۵۳۷۵۲۹}$



انتشارات ابن سینا- تهران - میدان ۲۵ شهر یور

چاپ اول (۲۰۰۰ نسخه از این کتاب) بسال ۱۳۵۲ در چاپخانه آفتاب طبع شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آغاز سخن

این سطور مربوط به «آغاز سخن» که اکنون سپرد قلم می‌گردد در باره آشنائی با این کتاب که محتوی مطالعات در احوال و آثار حاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانیست، میباشد. این کتاب کوچک یادگاری از روزگار جوانی و اقامت من در کشور حسن و عشق و دانش خیز ایران است. در این هنگام که در نوشتن این سطور مشغول با خاطرات شیرین زمان تحصیلاتی خودم در دانشگاه تهران سرشارم. و فکر میکنم بهتر است در پیرامون تدوین این رساله بگردم تا علت و اسباب ظهور آن بخوانندگان عزیز معلوم و روشن گردد.

در سال ۱۹۴۹ میلادی (۱۳۲۸ شمسی) برای کسب دانش بسرزمین زیبای ایران قدم گذاشتم و در دانشگاه تهران در کلاس دکترای زبان و ادبیات فارسی وارد شدم. در دوره دکتری اشخاصیکه بکرسی استادی منصوب بودند و بما درس میدادند، بدین قرار بودند:

- ۱ - ملك الشعراء محمد تقى بهار ، استاد در رشته سبك شناسى
- ۲ - آقاى عبدالعظيم قريـب ، استاد در رشته تحقيق در دستور فارسى
- ۳ - دكتر محمدمقدم ، استاد در رشته‌هاى زبان‌شناسى و زبانهاى محلى ايران.
- ۴ - دكتر كنهـن راجا ، استاد در رشته زبان سانسكريت
- ۵ - آقاى ابراهيم پور داوود ، استاد در رشته فرهنگ ايران باستان .
- ۶ - دكتر على اصغر حكمت ، استاد در رشته تاريخ ادبـان و مذاهب و مطالعات اسلامى و تفاسير .

- ۷ - آقاىـان تدىن و بهمن يار ، استادان در رشته زبان و ادبيات عربى
 - ۸ - آقاى سعيد نفيسى ، استاد در رشته تاريخ تصوف
 - ۹ - آقاى بديع الزمان فروزانفر ، استاد در رشته متون فارسى
- دروس اجبارى و اختيارى را كه در كلاس دوره چهار ساله دكترى خواندم و در ساليانى كه در امتحانات آن پذيرفته شدم بقرار زير بودند :

- ۱ - سبك شناسى . اجبارى . ۱۳۲۹
- ۲ - تحقيق در دستور فارسى . اختيارى . ۱۳۲۹
- ۳ - زبان شناسى . اجبارى . ۱۳۲۹
- ۴ - سانسكريت . اختيارى . ۱۳۳۰
- ۵ - زبانهاى محلى . اختيارى . ۱۳۳۰
- ۶ - فرهنگ ايران باستان . اختيارى . ۱۳۳۰
- ۷ - تاريخ ادبـان و مذاهب . اختيارى . ۱۳۳۰
- ۸ - عربى . اجبارى . ۱۳۳۱
- ۹ - تاريخ تصوف . اختيارى . ۱۳۳۱
- ۱۰ - متون فارسى . اجبارى . ۱۳۳۱

و بعلاوه ، در كلاسهاى دكتر لطف على صورنگر ، استاد سنجش ادبيات ؛ و دكتر صادق كيا استاد زبان و ادبيات پهلوى نيز شركت جستم و از دروس ايشان كه

خارج از برنامه امتحانی بنده بود، استفاده بردم. چون امتحانات زبان و ادبیات عربی و تاریخ تصوف و متون فارسی سخت تر و مشکل تر بود پس از چهار سال ادامه درس در امتحان آنها شرکت کردم و در اواخر سال ۱۳۳۱ شمسی فارغ التحصیل شدم و پس از پنج سال اقامت در تهران بسال ۱۹۵۳ میلادی (۱۳۳۲ شمسی) بکلکته برگشتم. چون در دانشگاه تهران مقاله نویسی علاوه بر امتحانات کتبی و شفاهی جزو برنامه امتحانات دوره دکتری بود، استاد معظم آقای سعید نفیسی دستور دادند که لازم است بنده مقاله تحقیقی مربوط به تاریخ تصوف مرقوم دارم. بنده با اجازه ایشان بشرح احوال و آثار صفی علی شاه پرداختم و مقاله ای دارای هشتاد صفحه براهمنامی و نظارت ایشان ترتیب دادم و آنرا خدمت ایشان بردم.

پس از مطالعه ایشان اظهار نظر فرمودند که مقاله شما خوب است و خوشم آمد. و سطری چند که حاکی از ارزش این رساله است بشما میدهم. بهتر است که پس از تکمیل آنرا انتشار بدهید. بنده مشوره ایشانرا شنیدم و اظهار امتنان نمودم. پس از مراجعتم از تهران مایل بودم که این رساله را بانجام برسانم اما فراغت خاطر و ساعات فراغت نداشتم و در صدد تکمیل این کتاب تا سالیانی دراز موفق نشدم. اکنون بتوفیق ربانی در تکمیل این کتاب که عنوان آن «جستجو در احوال و آثار صفی علی شاه» است نایل آمدم و خرسندم که آرزوی استاد فقید آقای سعید نفیسی را جامه عمل پوشانیدم.

در اواخر سال گذشته کتاب دیگری در باره تحقیق و مطالعه در تفسیر صفی که عنوان آن «بحث الصفی فی دراسات القرآن الکریم» است و آنرا در تحت راهنمایی و نظارت استاد محترم دکتر علی اصغر حکمت بظهور رسانیده بودم بیابان رسانیدم : و امسال بتوفیق ایزدی کتاب حاضر را بتکمیل رسانیدم.

حضرت مولانا حاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانی از بزرگترین مشائخ در دوره سلطنت قاجاریه بشمار میرود و در نظرم آخرین شاعر بزرگ صوفی مشرب در ایران می باشد، وی نه تنها شاعر بزرگ متصوف بوده، بلکه در نوشتن اثر جزیل فارسی

نیز قدرت و مهارت داشته . چندین آثار مهم صوفیانه در نظم و نثر فارسی که حاکی از عظمت و بزرگواری او می باشد بظهور رسانیده . منجمه آن تفسیری منظوم دارای بالغ برسی و دو هزار بیت که شاهکار ادبی و علمی او بشمار میرود در مدت کوچکی دو سال تدوین نموده . بنده سراسر آثار او را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادم و هر یکی از آنها را گرفتم و حالجی کردم و بشرح و انتقاد آن پرداختم و اهمیت و ارزش هریکی از آثار او را جداگانه قلمبر نمودم و آنها را در یکجا نموده بصورت کتاب حاضر که بدست خوانندگان عزیز است ترتیب دادم . و خرسندم که بدین وسیله خدمات یکی از مشایخ بزرگ اسلامی را بمطالعات اسلامی روشن و آشکار نمودم .

در پایان این سخن ، وظیفه ای میدانم که از دوست محترم آقای مسیح مسیحا (موزه ملی تهران) که در روزهای اقامت من در تهران در موقع ترتیب و تدوین این کتاب مساعدت و مدد کاری نمودند، سپاسگزارم .

و همچنین از آقای محمد منصور عالم که از دانشجویان من در دانشگاه کلکته است و در پاك نویس کردن این نسخه زحمت کشید اظهار امتنان دارم .

عطا کریم برق

ساعت دو و ربع بعد از ظهر روز سه شنبه

سه اوت ماه ۱۹۷۱ میلادی .

دکتر عطا کریم برق
مدیرمسئول قسمت فارسی
مجله آیندو ایرانیکا

در پیشرفت زبان فارسی با ما همکاری کنید

دوستاناران روابط ایران و هند و نویسندگان و فرهنگیان محترم ایران که بترویج زبان و ادبیات فارسی در هند علاقه‌مندند، گمان میکنم، بی اطلاع نیستند که استاد فقید دکتر محمد اسحاق شیفته و عاشق زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی بود. عشق او تا بدانجا رسید که در سال ۱۹۳۳ میلادی انجمن بزم ایران را در کلکته تأسیس کرد و بهترین قسمت زندگانی را در راه ترویج و پیشرفت زبان فارسی در بنگاله بگذراند. چنانچه معلوم است پس از تأسیس انجمن نامبرده از نظر تحکیم روابط دوستانه بین هند و ایران که هدف اصلی آن مرد بزرگوار بود مجله آیندو ایرانیکا را اجراء کرد و بسال ۱۹۵۰ میلادی یک قسمت آنرا برای چاپ مقالات فارسی مخصوص گردانید. انجمن بزم ایران با انتشار مجله نامبرده خدماتی بزرگ در تأمین و تحکیم روابط فرهنگی و ادبی هند و ایران بانجام رسانید. و خدمات انجمن مزبور در ترقی و جلو بردن آن روابط تا بحال ادامه دارد. در اینجا امری که بنظر من بی‌مورد نیست باید عرض کنم پس از درگذشت دکتر محمد اسحاق چنانکه وی در زندگانی میخواست خانم

محترم وی که مانند شوهرش علاقه خصوصی به تزویج و ترقی زبان فارسی در هند دارد برای این امر مبلغ چهارده هزار روپیه بدانشگاه کلکته و چهارده هزار روپیه بدانشگاه علیگر و دوازده هزار روپیه بدانشگاه پتته و مبلغ ده هزار روپیه و کتابخانه شخصی دکتر محمد اسحاق به انجمن بزم ایران اهداء کرد. این بخشش و دهش عشق و علاقه بی اندازه را که دکتر محمد اسحاق با زبان فارسی داشت میرساند.

در هر حال در زمانی که بنده در تهران بودم، مقالات فارسی از نویسندگان ارجمند ایران مانند آقایان سعید نفیسی، عبدالعظیم قریب، دکتر محمد معین، دکتر ذبیح الله صفا، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر محمد مکرری، دکتر بهمن کریمی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، علی اکبر سلیمی، محمد تقی مصطفوی، حبیب الله صمدی، ابوالفضل مرعشی، دکتر ناصرالدین شاه حسینی، ابراهیم برهان آزاد و دیگران بدست میآوردم و برای ایندو ایرانیکا به کلکته ارسال میداشتم. ولی پس از مراجعتم به کلکته آن سلسله منقطع گردید و مجله ایندو ایرانیکا از مقالات نویسندگان محترم نامبرده بکلی محروم شد. اگر اشتباه نمیکنم - در سپتامبر ماه سال ۱۹۵۳ بنده سرمقاله‌ای در ایندو ایرانیکا انتشار دادم و توجه نویسندگان ارجمند ایران را بطرف آن مجله معطوف داشتم و تقاضا کردم تا آنها مقالات فارسی برای چاپ در مجله مزبور ارسال دارند چون دکتر اسحاق مردی بسیار فعال و ساعی بود مقالات فارسی بهر طوریکه برایش ممکن بود گیر میآورد. ولی پس از درگذشت وی آن اوضاع که در زمان وی بود باقی نماند و جمع آوری مقاله بزبان فارسی و مخصوصاً از کشور ایران برای ما امری مشکل و دشوار گردید. چون اکنون مسؤولیت چاپ و انتشار قسمت فارسی رسماً باین جانب محول گردیده است از نویسندگان ارجمند ایران و دانشمندان دیگر که قادر به نوشتن مقالات فارسی هستند بدین وسیله استدعا و خواهش میکنم که مجله ما را که خیلی احتیاج به مقالات فارسی دارد فراموش نکنند و هرچه از مقالات علمی و ادبی و فرهنگی و تحقیقی و غیر آن باشد لطفاً ارسال دارند و در پیشرفت زبان و ادبیات فارسی در هند با ما مساعدت و همکاری کنند. موجب تشکر و امتنان خواهد بود.

عطا کریم برق

ارزش این رساله در نظر پرفسور سعید نفیسی

بقلم آقای پرفسور سعید نفیسی استاد ادبیات فارسی و تاریخ
تمدن پیش از اسلام و تاریخ تصوف در دانشگاه تهران - ایران.

از اواسط قرن سوم هجری تاکنون فلسفه بسیار برومندی که قطعاً شریف‌ترین و سود آورترین و شفاف‌بخش‌ترین حکمت‌های جهانست در میان روشندان ایران پدید آمده و دوست سال بعد در قرن پنجم هجری از ایران به هندوستان رفته و در میان مسلمانان آن سرزمین پهناور نیز انتشار یافته و در آنجا نیز بسا مردان بزرگ و اندیشمندان فرزانه را پدید آورده‌است.

این حکمت نورانی که خاص نژاد آریائیست و به همین جهت در غایت صفا و وارستگی و مردانگیست چون در ظاهر اندک شباهتی با طریقه‌ای از زهد و تنسک داشته است از صدر اسلام در میان سامیان عراق و جزیره رواج داشته و آن هم تقلیدی از ریاضت‌های مسیحیان تارک دنیا است سرزمینست و بهمین جهت نام آنرا تصوف گذاشته‌اند باین حکمت ایرانی نیز تصوف گفته‌اند و تنها این دو فلسفه شرکتی در نام و تسمیه دارند و گر نه تصوف عراق و جزیره از تصوف ایران و هندوستان بکلی جداست و جای آن داشت که نامی دیگر بر آن می‌نهادند؛

این تصوف ایران و هندوستان قطعاً سراسر تاریخ ادبیات و عقاید این دو کشور

را از روزی که پدید آمده است فرا میگیرد و شکی نیست که تا امروز همه متفکران و شاعران و گویندگان ایران و هند خواهی نخواهی صوفی مشرب و پیرو اصول تصوف بوده‌اند و چنان طبایع مردم این دو کشور باین حکمت سرشته شده است که مردم خود نمی‌دانند تاجه اندازه صوفی و متصوف هستند .

به‌مین جهت پی بردن بادیات و افکار مردم این دو کشور در این مدت طولانی ممکن نیست مگر اینکه کسی در تصوف دست داشته باشد و نیز به‌مین جهت است که مطالعه در آثار بزرگان صوفیه و طرق مختلف تصوف را باید مهم‌ترین کار دانست. درباره برخی از مشایخ قدیم تصوف مطالعات بسیار کرده‌اند، اما صوفیه نزدیک بعصر ما از این توجهات محروم مانده‌اند .

یکی از این مشایخ که آثار بسیار جالبی بنظم و نثر از او مانده و کاملاً شایسته مطالعه دقیق است «حاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانی» است که معاصر پدران ما و از بزرگان زمان خود بوده است - این نقیصه را که در تاریخ تصوف وادیات بود آقای «عطا- کریم برق» در این کتاب بسیار سودمند به بهترین وجهی رفع کرده است. کتابی که درین اوراق منتشر میشود نتیجه مدتها کار و مطالعه ودقت است و من که پیش از انتشار آنرا مطالعه کرده‌ام آقای عطا کریم برق را ازین اثر مهم تبریک می‌گویم و از یزدان پاک کامیابی او را در سالیان دراز در خدمت خواهانم .

سعید نفیسی

تهران - تیرماه ۱۳۳۲

بخش اول

جستجو در احوال صفی علی شاه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اسم و نسب صفی علی شاه

اسم: میرزا حسن ، لقب: صفی علی شاه ، وی در تاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اصفهان قدم بعرضه وجود گذاشت و پس از زندگانی ۶۵ ساله در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ در تهران چشم از جهان فرو بست .

پدرش محمد باقر اصفهانی بود که وی نیز لقب صفی داشت - شغل او تجارت بود و یکبار که برای این امر از اصفهان بیرون مسافرت نمود در آنجا رحل اقامت افکند - در آن ایام صفی علی شاه خردسال و مشغول تحصیل بود و بنا به گفته خودش مدت بیست سال (۲۰) در یزد توقف نمود و بعد از آن در سال ۱۲۸۵^۱ از راه هند برای

۱ - در مقدمه ناشر تفسیر صفی ص ۱ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸ مرقوم است که صفی علی شاه در حدود سنه ۱۲۸۲ هجری از یزد بمزم رفتن مکه معظمه از راه هندوستان عزیمت می نماید چه جائیکه صفی علی شاه در شرح حال خودش نوشته است : « در سنه يك هزار و دو بیست و -

زیارت بیت الله عزیمت و در مراجعت در هندوستان توقف نمود از عرفا و مشائخ آنجا ملاقات و استفاده کرد و سپس بتألیف و تصنیف کتاب «زبدة الاسرار» که بنا بدستور استاد و مرشد خود رحمت علی شاه در کرمان شروع کرده بود پرداخت و آنرا در آنجا بانجام رسانیده در صدد چاپ برآمد و بکمک یکی از ارادتمندان خودش که اهل بمبئی بود در آنجا بچاپ رسانید - بعداً از راه کربلا بدار الخلافه تهران آمد و در آنجا چندی زندگانی کرد ولی بعلت نزاع قطبیت مابین مشائخ سلسله رحمت علی باز بدکن (حیدرآباد) رفت و خواست که باقی عمر عزیز خود را در آنجا بگذراند ولی باین لیت توفیق نیافت و پس از چندی به تهران برگشت و بکار تألیف و تصنیف و ارشاد پرداخت و آن جای بود تا بدیبار باقی شتافت .

خانواده صفی علی شاه

زندگانی صفی علی شاه در محیط درویشی و خوش بختی سپری شد . او بزنی اولی خود «عالم تاج» بسیار مهربان و علاقه مند بود چنانکه وقتی عالم تاج در وضع حمل فوت کرد صفی علی شاه سوگواری بسیار نمود و غبار غم و اندوه وجود او را فرا گرفت و در وفاتش اشعار سوزناک سرود که در این جا نقل میشود :

گل چرا ماند بگلشن بعد فوت گلزاری
 مه چرا تابد بگردون بی مه روی نگاری
 سرو بالائی برفت از پیش چشم رود بارم
 سرو گو بالا نگیرد دیگراندر جویباری

→ هشتاد (۱۲۸۰) از راه هند زیارت بیت الله مصمم شده . ملاحظه کنید دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۹ چاپ تهران ۱۳۱۶ .

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۸۸ - ۸۹

ملك زیبائی و خوبی شد ز عالم تاج خالی
 نیست زیبازین سپس گیرد بخویش ارناجداری
 در بهار زندگانی ریخت از گلبن چو آن گل
 کی گشاید خاطر م دیگر ز بستان و بهاری
 عندلیبی بر پرید از شاخ حسن اندر جوانی
 گو شود ویرانه گلشن تا که نخر و شد هزاری
 از غم و زاری من آور بیاد اندر بهاران
 گر خروش مرغ زاری بشنوی از مرغزاری
 ای نصیحت گو مرا بگذار با این اشک خونین
 حال طوفان دیده را داند مگر دریا گذاری
 هرگز م نایسد بخاطر کاید اندر دور گیتی ،
 این چنین حور از بهشتی وین چنین یار از دیاری
 داستانشا مانده از خوبان بدفترها ز خوبی
 پس بجا بوده است چون او بوده گردد روزگاری
 آسمان از دود آه من بود نیلی و گوید
 شد فرو اندر زمین روح روان ، کوه وقاری
 چون پری از چشم مردم شد نهان شوخی پر یوش
 نازنینی دلفریبی مهربانی سردباری
 زالکی باشد جهان فرهادکش وزوی عجب نی
 قصر شیرین لعبتان را گر کند مشکین حصار
 در جبلت داشت عقل و عفت و مهر و ادب را
 جز خدایش کس نبد در هیچ وصف آموزگاری
 گفتمش روزی که امروزم بود درد سر افزون
 گفت گر باشد قبولت جان من باشد نثاری

کی کند باور اگر گویم یکی از صد صفتش
 گرچه ناید هیچ وصفش در نگارش یا شماری
 در چمن بس باد ناکمی دمید از چار جانب
 نخل شادی را عجب نبود نما نندار برگ و باری
 نقش خود بردیده ما بست و داغ خویش بر دل
 این چنین ماند ز یاران بهر یاران یادگاری
 سال تاریخ وفاتش باشد این بی بیش و بی کم
 شد سوی جنت زمینوی مهبی زیبا نگاری

صفی علی شاه از زن اول خود اولادی نداشت . پس از چندی زن دوم صفی علی شاه نیز هم پس از چندی از جهان در گذشت و او نیز فرزندی بر جای نگذاشت . زن سوم صفی علی شاه خانم ماشاءالله که تا حال زنده است از او یگانه فرزندی با اسم خانم شمس الضحی یادگار دارد . شمس الضحی دختر صفی علی شاه هنوز مدت عمرش بیشتر از يك سال نشده بود که صفی علی شاه بدرود زندگانی گفت .

گمان می‌رود که صفی علی شاه تریاک میکشید چنانکه خود گوید :^۱

ساقی امشب عنایت افزون کرد
 بهر رندان پیاده افیون کرد

تصور می‌رود که باده در این جا مجاز ذکر شده باشد ولی افیون را که چندان اکراهی ندارد استعمال می‌نموده است .

محققاً می‌توان گفت که صفی علی شاه بسیار مقید بانجام مراسم مذهبی بود ولی چون درویشان ریائی از درویش تنها برندی و قلندری اکتفا نمی‌کرد چنانکه گاه گاه به برخی مخدرات که در میان درویشان ایران رواجی دارد دست می‌برده است چنانکه می‌گوید :^۲

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۱۶ .

۲ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۴۴

بس علاج در دسر زافیون کنم
لاجرم همواره مستم چون کنم

آرامگاه صفی علی شاه

آرامگاه صفی علی شاه در خیابان صفی علی شاه تهران واقع است و به‌عنوان خانقاه صفی شهرت دارد. این جای منزل شخصی وی بود که بعد از وفات او اسم خانقاه بخود گرفت. بانو شمس الضحی یگانه فرزند مرحوم صفی علی شاه بعد از وفات پدر این خانقاه را وقف نمود. مریدان و ارادتمندان صفی علی شاه در روزهای یکشنبه به‌هنگام عصر در آن خانقاه جمع می‌شوند تا رشته اخوت و ارتباط قلبی و روحانی را تقویت نمایند. نگارنده نیز گاهی با آنجا می‌رود و در آن مجلس از محضر درویشان استفاده میکند.

آقای اخوت یکی از پیروان مسن صفی علی شاه است در طی مصاحبه‌ای بنگارنده چنین گفت:

« در زمان حضرت رحمت علی شاه عده‌ای از مشایخ بودند که از طرف مراد خود به دستگیری اشتغال داشتند چون: حاجی صفی علی شاه مرحوم طاؤس العرفاء^۱. مرحوم حاجی سید اسماعیل اجاق^۲، مرحوم حاجی میری محمد هادی^۳، مرحوم حسن

۱ - مرحوم طاؤس العرفاء اصفهانی بود و در تهران دستگیری میکردوی سرسلسله گنابادی است. این سلسله در تهران و اطراف هنوز باقی است. گناباد تسبه ایست در خراسان از محال قاین در ناحیه مشهد.

۲ - مرحوم اجاق در کرمان شاه بود و در آنجا دستگیری میکرد.

۳ - مرحوم هادی در اصفهان بود و در آنجا دستگیری میکرد.

نقاش زرگر^۱ مرحوم حاجی حسن عبد علی شاه نطنزی^۲ مرحوم حاجی آقای محمد شیرازی و غیر آن .

هنگامیکه حضرت رحمت علی شاه زندگانی را بدرود گفت ، بین حاجی آقا محمد شیرازی که در شیراز مشغول دستگیری بود و مرحوم کاظم طاؤس العرفاء دعوا و نزاع برای قطبیت این سلسله برخاست . حاجی آقا محمد شیرازی داماد رحمت علی شاه بود . بالاخره پیروان رحمت علی شاه بر دو دسته تقسیم شدند .

آقای اخوت بقول خودش از سن ۱۶ سالگی با صفی علی شاه تماس داشت و بدو علاقه پیدا کرد این علاقه مندی بیشتر از شش ماه طول نکشید که صفی علی شاه بدرود حیات گفت .

عقاید و عرفان صفی علی شاه

صفی علی شاه از اوان کودکی مایل بفقرو تصوف بود چنانکه در دیباچه دیوان قصاید و غزلیات میگوید^۳:

«این فقیر از ۱۵ سالگی بخدمت ارباب حال مشتاق بودم. مر بیان ظاهرم تجارت - پیشه و قشری منس بودند از مجالست با اهل فقرم ممانعت می نمودند در اصفهان اغلب ایام بزیارت گوشه گیران کامل مقام میرفتم تا جذب به شدت رخ نمود پیاده و بی زاد بعزم زیارت حضرت قطب الاوتاد جناب رحمت مآب حاجی میرزا کوچک طاب ثراه بشیراز رفتم بقبول ارادتش مفتخر گشتم در خدمتش بکرمان رفتم در تمامی اوقات شبانه روز مراقب و مصاحب بودم بعد از رحلت آن جناب در سنه یکهزار و دوست و هشتاد (۱۲۸۰) از

۱- مرحوم زرگر در تهران و در آنجا فریضه دستگیری را انجام میداد.

۲- مرحوم نطنزی شیخ المشائخ بشمار میرفت و او نیز در تهران وظیفه دستگیری را انجام می داد .

۳- دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۷ - ۸ .

راه هندوستان زیارت بیت الله مصمم شدم تفصیل آن سفر را از شکستن کشتی و غرق شدن بدریا و افتادن بجزیره ها و تنها ماندن در بیابانها و کوهها و مغاره ها و رهایی از سباع و هوام و مردم درنده و گزنده تراز آنها اگر بخوام بنویسم کتابها باید و بلکه قلم از تحریر آن جمله عاجز آید و در انظار مردم افسانه سیاحت گران نماید - باین جهت هر کس شرح آنرا خواست ابا کردم این قند هم زیاد است که می نگارم . از مکه معظمه دیگر بار به هندوستان رفته اغلب مرتاضان و گوشه نشینان را ملاقات کردم از بعضی اشخاص باز یافته سخنان آزموده شنیدم .»

در موقع مراجعت صفی علی شاه از زیارت کربلا بایران مابین مشایخ سلسله نعمت اللهی برای قطبیت نقاری رخ داده بود . اما صفی علی شاه بعزت اینک طبعاً صلح دوست و صلح جو بود این جنگ و جدال را بنظر تحقیر نگریست و خود از آن کناره گیری اختیار کرد . تا آنجائیکه حتی نمی خواست سخنی در آن باره بگوش وی رسد و حتی بدین سبب عزم مراجعت به هندوستان نمود و میخواست که بقیه زندگانی را در دکن بگذراند ولی بعلمی نامعلوم فسخ عزیمت نمود و بایران مراجعت کرد و بتهران آمد و عزم مشهد نمود اما زاد و راحله او را آسیبی رسید و این توفیق نصیب او نگردید .

صفی علی شاه بسیار ملین الطبع بود و با همه سرسازگاری داشت و مایل نبود که در هیچ امری کسی از او رنجیده خاطر شود . چنانکه گفته است :^۱

«بحمدالله با هیچ کسی در هیچ امری طرف نیستم و از هیچ کسی زحمتی ندارم - هر کس با این بینوا از وجهی بستیزه بر خاست طرفی ندید و جوابی نشنید سر خود گرفت و از راهی که آمده بود بقیه رفت . در این اوقات که سال عمرم بشصت (۶۰) رسیده پیر و شکسته شده ام از مکالمات لازمه سستی دارم تا بجواب مقالات نسنجیده گویان بیباک و متعرفین هوسناک چه رسد» .

صفی علی شاه در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات خود ضمن بیان عقاید و نظریات

خویشتن نصیحتی بدوستان میدهد: ^۱

«... و طریق محبت و شفقت با خلق را از دست مدهید و با احدی از اینکه بدگوئی کنند دشمن نشوید که دشمنی کار ابلیس است و از دشمنی های خلق پناه بخدا برید که دفع شر اعدا از شما کند و دشمنان شما را در انظار رو سیاه و شرمند سازد و بیوقع نماید - حيله و تزویر از صفات اراذل است و با هیچ دوست و دشمنی در خور نیست - غذا بسیار نخورید که اغلب مفاسد از خوردن است، آدمی را به لغو گفتن و تهمت بستن و خصومت وا دارد - همیشه از غفلات استغفار کنید و اعمال نیک خود را پست شمارید که این موجب تقرب شود - شبانه روزی یکساعت بخمال موت باشید که یاد موت هوسها را کم کند و حب دنیا را از دل ببرد بجز از خدای از هیچکس و هیچ چیز نرسید که قلب ترسناک مطمئن نگردد و از جهاد بگریزد چنانچه گریختند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند و در سلوک شجاعت از شرایط اعظم است. غوغای خلق و شورش مردم را هجوم پشه و مگس پندارید و قابل اعتنائی نشمارید - عفو را بر انتقام در هر مقام مقدم دارید بر حیوانات خود لعن نکنید و چوب نزنید - پاداش هر بدی را به نیکی دهید و اگر نتوانید واگذارید که ستاری اصل درویشی است .

بعضی گمان کرده اند که در مصیبت نامه، فقیر اشعاری بتوهین اهل شرع گفته ام نعون بالله چنین نیست بر نخورده اند . آن اشعار بتوهین مخالفین شرع شریف است که خود را به صورت اهل شرع آراسته اند مثل قضاة کوفه که فتوی بر قتل فرزند رسول دادند و در مقابل نص صریح قیاس آوردند - من به آزار مورچه راضی نشوم تا بتوهین اهل شرع چه رسد - ذکر اخبار از قول مردم نکنید شاید دروغ باشد و شما داخل کاذبین شوید مثل آنها که شنیدید بر منبر در حق این ضعیف چها گفتند و همچنین در مجالس مذاکره کردند خوب است که از آن بی ادبی ها مؤدب شوید و ناحق نگوئید - و باز بدانید که نیکی و بدی در نفس انسان است ... بعضی گویند دین

پیغمبر که بیش از یکی نیست دیگر این مرشد کیست و حرفش چیست. مرشد گوید تا نفس سرکش است تابع دین پیغمبر نتواند شد و جز بریاضت او را رام نتوان کرد - از این جهت فرمود بعد از جهاد اصغر بجهاد اکبر رجوع کنید تا نفس مهذب و مؤدب شود - مرشد کارش بکار خلق نیست آزارش بکسی نمیرسد غیبت نمی کند تهمت نمیزند دروغ نمی گوید - حرص و طمع ندارد بخل و حسد ندارد دل از دنیا برکنده اغلب بفکر مردن است».

صفی علی شاه در همان مقدمه دیوان^۱ به بیان برخی از اعمال شنیع و اخلاق مزمووم معاصرین اشاره و مردمان را تنبیه و انذار نموده و قبیاح ظلم و زنا و لواط و شرب خمر و قمار و سرقت و دروغ گفتن را بیان کرده و پاداش این کارهای زشت و شرم آور و نفرت انگیز را تشریح نموده است .

مولانا صفی علی شاه مردی آزاده و بی طمع و درویش گوشه گیر و از اسباب تظاهر و ریا بدور بود چنانکه گفته است:^۲

من بتجربت امروز از جهانیان بیشم
و از جهانیان یکسر بی ز طمع و تشویشم
تا همی نه پنداری گوشه گیر و درویشم
از دو کون بیگانه باهر آن تنی خویشم
خلق و خوی هر کس هست چون نوشته در پیشم
نادر است اگر باشد کس بخوی انسانی

و عقیدت داشت که صدق و انصاف از خصائل محمود است:^۲

خصلت نکو اول صدق و دیگر انصافت
هر که دارد این خصلت دل ز ناحقش صافست

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ م ۱۳ - ۱۶

۲ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ م ۱۵۴

۳ - دیوان قصائد و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ م ۱۵۴

قلب صافی از ناحق کامل اندر اوصافت

کامل الصفات از حق مستحق الطافت

صفی علی شاه خود را عارف کامل میدانست و پیوسته یاد آوری میکرد که هر چه صفی میگوید گوش کنید و آنرا غنیمت شمیرید تا حسرت زده نشوید چه بعد از صفی کسی نتواند معنی عرفان را این چنین بشما بگوید: ^۱

غنیمت دان و دریاب آنچه گویم که شد خاص صفی عرفان مولی
خوری بعد از صفی افسوس و اندوه که دیگر نشنوی از کس تو معنی

در تحقیق افعال خضر و اسرار آن صفی علی شاه خود را خضر وقت عارفان خوانده است: ^۲

ای صفی ای خضر وقت عارفان سر این فعل خضر را کن بیان

صفی علی شاه در کتاب عرفان الحق ^۳ راجع بخودش میگوید: « صفی را بگو زهد را بگذار - درویش را بازهد چه کار - درویش چه دارد که رها کند - چه خواهد که ترک گوید تا زنده است از حیات بی خبر است و چون مرد از ممات هر چه داشت انداخت و هر چه بود در قمار محبت باخت »

و فقیر در نظر صفی علی شاه باید این طور باشد: ^۴ « فقیر نه شادی دارد نه غم - نه زیاد دارد و نه کم - هر چه داشت داد - از برای دزد چیزی نماند » .

صفی علی شاه در تفسیر قرآن تصوف را شرح داده است در جائیکه میفرماید: ^۵

آن تصوف نیست کآید در کلام بل بود برقی که بر جست از غمام
برقی غیر از آفتاب عالم است این بتابد وان نمودش یکدم است

۱ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۶۴

۲ - زبدة الاسرار ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - عرفان الحق صفی چاپ تهران ۱۲۹۷ ص ۸۶

۴ - عرفان الحق تألیف صفی چاپ تهران ۱۲۹۷ ص ۱۳

۵ - تفسیر صفی جلد اول چاپ دوم تهران ۱۳۱۷ ص ۲۳۶

کی برون از چشم سوزن شد تنی
تن فکندن جان بجایان بردنست
زندگی و مرده گی پیشش یکی است
و آنچه بشنیدی و خواندی حرف بود
هست بعضی صدق و بعضی برگزاف
نادراست آن بس که صوفی گفته است

و همچنین معنای تصوف را در «بحر الحقایق» چنین بیان فرموده است: ^۱

یکی بشنو ز صوفی بی تکلف
شدن مرآت وجه الله کماهی است
فراغت از ره و مقصود و سیراست
تجرد از جهات لون لون است
دو عالم را بزیر پای هشتن
خدادانده که صوفی در جهان کیست
که حق داناست بر سر تصوف
زهر و صفی که پنداری برون است
چو عنقا از نظرها مختفی باش
به تحقیقش مجال لفظ تنگ است
توان دادن بتعریف و بیانی
دگر کتمان اسرار و معانیست

و «تمسک» بفق و افتقار و «ترك بفرض و اختیار» و «تحقق بیدل و ایثار» را مبنای

تصوف نامیده است: ^۲

رویمت گوید آن باشد سه خصلت

گرچه خور تا بد ز چشمه سوزنی
آن تصوف جمله از خود مردنست
گرچه آنهم نزد صوفی هیچ نیست
سر صوفی بحرهای ژرف بود
حرفها دارند ای جان اختلاف
گوهری در صد شبه بنهفته است

اگر خواهی ز معنای تصوف
تخلق آن باخلاق الهی است
تصوف ترك خویش و نفی غیر است
تصوف بی نیازی از دو کون است
تصوف باشد از امکان گذشتن
تصوف را خدا داند که آن چیست
مکن در معنی صوفی توقف
تصوف بی زچند و بی زچونست
اگر خواهی تصوف با صفی باش
تصوف ترك نام و ترك تنگ است
تصوف نیست آن کز وی نشانی
یکی ز آثار او ترك دعاویست

ز مبنای تصوف جو حقیقت

۱- بحر الحقایق صفی علی شاه ص ۲۴ - ۲۵ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲- بحر الحقایق صفی علی شاه ص ۲۲۷ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

تمسك آن بفقر و افتقار است
تحقق هم بی‌ذل است و بایثار
ز مبنای تصوف پیر آگاه
و دو نوع طاعت را برای صوفی لازم دانسته است: ^۱

یقینت چون شود کامل به توحید
که هر کس را بود نوعی عبادت
چون تکوینی و توظیفی است طاعات
مزن طعنه باهل ظن و تقلید
یکی از عشق و آن دیگر ز عادت
نماید هر دو را صوفی مراعات

صفی علی شاه در تفسیر قرآن در جایی خود را صوفی مشرب دانسته و در بیان کیفیت صوفی گوید که صوفی باید طالب صلح کل باشد و با هیچ کس خصومت نوزد. برای صوفی وجود گل و خار باید یکسان باشد و آنها را از هم هیچ تفاوت نگذارد و چه برای او فقط لازم است که بدانند گل چیست و خار چیست و او باید بلبل صفت در شاخسار محبت فقط بترنم مشغول باشد چنانکه گوید: ^۲

من تو خود دانی که صوفی مشربم
نی سخن گویم بتقلید و عناد
نیست صوفی را خصومت با کسی
لیک باید خار را از گل شناخت
هیچت ار نبود تمیز نیک و بد
چون صنم رامی شناسی از صمد
مولانا صفی علی شاه میگوید که من زندگانی را از تصوف آغاز نهادم: ^۳

ز آغاز عمر پیشه من بود درد و غم
تا چون بود ز عشق تو انجام کارها
و در زبده الا-رار بشرح حال خود چنین گفته است: ^۴

۱ - بحر الحقایق ص ۳۴۴ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲ - تفسیر صفی جلد اول چاپ دوم ۱۳۱۷ ص ۲۴۱

۳ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ص ۱۶۱

۴ - زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۱۷۱ - ۱۷۳

نیست پروا هیچ از این همواره ام
 در جهان يك مو تعین نیستم
 غم چه از عالم بود دیوانه را
 گر چه غم بر کند ریشه هستیم
 غم مرا شاید که غم پرورده ام
 جان من بسیار از غم شاکر است
 گرچه هر دیوانه شاد و بی غم است
 مرچبا ای غم که دمساز منی
 گر نبودی تو دگر یارم که بود
 از جنینی تو شدی با من جلیس
 می نخواهم مونسى غیر از تو من
 کس نداند که مراسم کجاست
 داشتم روزی دلی لبریز خون
 آن قدر دانه که روزی گفتمش
 بس پریشان گشت و با من راندخشم
 در بدر گردید و او را این سزا است
 و در بیرسم کس ندارد زو سراغ
 و در ز جانم پرسى احوال ای ندیم
 و در ز سر پرسى زدوش انداختم
 نه دگر دل دارم و نه جان و سر
 سایر سامان و وضع را قیاس
 نیستم از مال دنیا حبه ای
 گر که مالی بود هم بر باد رفت
 کی بود بر یاد من جز نام پیر

من خود از کون و مکان آواره ام
 خود ندانم در کجا و کیستم
 گر چه می بینم پر از غم خانه را
 ليك هم باشد پناه هستیم
 سالها شد که بغم خو کرده ام
 زانکه اندر ماه و سالم یاور است
 ليك این دیوانه با غم همدم است
 روز و شب همراه و همراز منی
 در همه احوال مختارم که بود
 تا کنون بودی بهر حال انیس
 زانکه افزون دیده ام خیر از تو من
 در جهانم دل کجا و جان کجاست
 می ندانم در کجا باشد کنون
 در کجائی روز و شب و اشقتمش
 تاخت از خانه برون از باب چشم
 حالیا دیگر نمی پرسم کجاست
 خانه باد است پندارم چراغ
 شد فدای خاک پائی در قدیم
 بر سر سودای عشقی باختم
 جمله شد ز اقلیم هستی در بدر
 گر کنی زین دوست ای مجنون شناس
 خانه ای ، ملکى ، کتابی حبه ای
 نه همین بر باد بل از یاد رفت
 بیست باقى هیچ جز پیرای فقیر

سود او هیچ‌ست چه جای زیان
 نه حسابی با کس و کاری‌مراس
 صدق قولم را خدا باشد گواه
 ما خدا داریم و او رزاق ماست
 دیده‌ات بر مال دنیا خیره است
 وین عدم را جای خود بگذاشتم
 غیر مولا باطل و اطرافی است
 هیچ پروائی ز غیرم غیر کیست
 دامن این خیمه را بالا زدم
 وین فضای تنگ را صحرا کنم
 فاش سازم یکسراسر ار کهن
 نیست هیچ از ما سوا اندیشه‌ام
 غیر حق در خانه هستی معجو
 بگذرم وین نیست خود تقدیر پیر
 خود معین کرد مق‌دار بیان
 وانچه گوئی کس ن گفته پیش از این
 خلق را بر خود بشور و شرم‌دار
 پرده برداری ز راز مستتر
 بحر موج است ورنه سینه‌ام
 بحر حکمت جاری اندر بهر ماست
 کم نیاید آب از این نهرای دودل
 هر چه برداری شود آبش قوی

چیست دنیا تا تو بندی دل بر آن
 نی کنون از مال دیناری مراسم
 خلق دنیا را نه بینم سال و ماه
 ورمعاشم را تو پرسی کز کجاست
 تو چه میدانی که جانم تیره‌است
 غیر حق را من عدم پنداشتم
 مر مرا مولا کفیل و کافی است
 این همه از بهر آن گفتم که نیست
 نیست با کیم ار سخن را جازتم
 بلکه هم این خیمه را از جا کنم
 پرده را بردارم و گویم سخن
 تا تو دانی من قلندر پیشه‌ام
 کیست غیر از حق که من ترسم از او
 لیک زان ترسم که از تقریر پیر
 چون مرا واداشت در کار بیان
 گفت دستوریت نبود بیش ازین
 پرده را از حرف یکجا برمدار
 نیستم راضی اگر زین بیشتر
 هست یاد آن صحبت دیرینه‌ام
 هر چه خواهی گوهر اندر بحر ماست
 نهر جانم هست با یم متصل
 چشمه عشق است نظم مثنوی

با مطالعه این اشعار روشن می‌گردد که حضرت صفی علی شاه در راه عرفان و تصوف چقدر چالاک بود. توکل را پیشه ساخته بود و غیر از غم عقبی غمی دگر نداشت

بفرمان پیر خودش راه میرفت . و نمی‌خواست که راز سر بسته تصوف و عرفان بیش از مقداری که از مراد خود اجازه داشت بگشاید ، در حالیکه سینه صفی‌علی‌شاه مانند بحر مواج بود از حکمت و عرفان .

هادی مولوی وفا علی شاه رشتی یکی از پیروان صفی‌علی‌شاه که در شعر تخلص موآوری می‌کرد و علاقه‌ای سرشار بمرشد خود داشت در بیان این کیفیت می‌گوید :^۱

من از عهد صفی با حضرت آدم صفا کردم

که صوفی وار از صهبای پیمایت ز خود رقتم

و هم او است که دیوان قصاید و غزلیات صفی را تنظیم نموده و بچاپ رسانیده است و در دریاچه آن صفی‌علی‌شاه را قندهار الاولیا و زبده الاصفیا پیر سبحانی فقیر ربانی مؤید انوار رحمانی نام برده و خویشتن را بنده درگاه صفی‌اللهم خوانده است :^۲

من صوفی با صفای صفوت جا هم

من هادی با وفای اهل راهم

من بنده درگاه صفی اللهم

من مولویم خادم درویشانم

پیر صفی‌علی‌شاه

صفی‌علی‌شاه از پیروان مکتب شاه نعمت‌الله ولی بود و مراد او در این طریقت شاه رحمت علی ، چنانکه گوید :^۳

عبث رحمت علی نفکند در مرآت دل پرتو

چو بودم غرق عصیان رحمتش را مستحق گشتم

۱- دیوان قصاید و غزلیات صفی‌چاپ تهران ۱۳۱۶م ص ۵۵

۲- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۵۳

۳- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۸۵

افاضه صفی علی شاه از رحمت علی شاه در شیراز اتفاق افتاد و در آن شهر بخدمت این پیر رسید و بکسب فیض از محضر او پرداخت چنانکه در کتاب زبده الاسرار باین امر اشاره می نماید: ^۱

پیر وقت ما علی رحمت است
عهد او بر جمله عالم طاعت است
و در جای دیگر که با تحسین دیگر هم یاد استاد می کند گفته: ^۲

| | |
|---|----------------------------|
| مر ترا قندیل نور تابناک | ای علی رحمت ای جانهای پاک |
| تا شود کور از شعاعش چشم بد | تابناکی نور پاکت را سزد |
| هست تابان کوری چشم حسود | تا ابد نور تو در دور وجود |
| کز جهودی منکر نور تو اند | این حدودان خسیس ناپسند |
| کرد تقدیر قضاشان کور و کر | چون کشیدند از تولای تو سر |
| این سزای هر جهود خیره چشم: ^۳ | مهرشان بنهاد حق بر دل زخشم |

و در جای دیگر که رحمت علی را قطب زمان می نامد گفته است: ^۴

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| ای برحمت ساقی مستقیان | ای علی رحمت ای قطب زمان |
| وی زنایت عالم و آدم دمی | ای همه دریا تو و هستی نمی |
| ساقی آن باده اخلاقی | خود تو چون مستقیان را ساقی |

و گاهی نیز او را «داروی چشم دو بین» می نامد: ^۵

ای علی رحمت ای شاه امین
که توداری داروی چشم دو بین

و گاهی به عنوان «پیر طریقت» تا آنجا که تألیف زبده الاسرار را از همت

۱- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۵۵

۲- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶۲

۳- از این اشعار جفین بر می آید که در آن زمان گروهی بودند که رحمت علی شاه و پیروانش را بد می گفتند و به آنها حسد می بردند.

۴- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶۴

۵- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۷۲

رحمت علی و دم گرم او می‌داند: ^۱

رحمة للعالمین روحی فدایک
ای که تا در نظم عشق از همتت
هر زمان آید بدست فکرتم
چه از توشد جان صفی گوهر شناس
چون تو خوددانی سپاس خویش را
تا ز تو شرح سخای تو کنم
همتت را تا صفی در کار دید
تا به آخر یاریم کن در کلام

ای فدای همتت جانهای پاک
گشته‌ام غواص بحر حکمتت
گوهر دیگر بعون حضرتم
بس ترا گوید بهر نعمت سپاس
نعت خود آموز هم درویش را
و از زبان تو ثنای تو کنم
مثنوی را زبده الاسرار دید
بل بعونت مثنوی گردد تمام

و گاهی با پیر مرحوم خودش در راز و نیاز می‌پردازد: ^۲

شب گذشت و صبحگاهی کافتاب
پیر رحمت را که از آن روی و چهر
بین ما حایل یکی آئینه بود
خواستم تا بشکنم آئینه را
گفت مشکن کاین ز جاجه جسم تست
گفتم از تن چیست حاصل چونکه تن
گفت از تأثیر تن باشد یک آن
حق بمن تبریک آن گوید مدام
آفرین بر نطق و تقریر تو باد
گفتم ای جان جهان فرمان تورا ست
زانکه شد دیوان تفسیرم تمام
گفت دنیا جای اندوه است و غم

گشت طالع خفتم و دیدم بخواب
کسب نور و ضوء کردی ماه و مهر
در پس آن پیر روشن سینه بود
تازه سازم بیعت دیرینه را
باید این تا وقت خود باشد درست
گشت حایل در میان یار و من
کاینچنین تفسیر آید در میان
چشم و جانم روشن است از آن کلام
که از او شد روح پیران جمله شاد
لیک گرتن را رها سازم بجاست
هم ملولم سخت زین دار العلام
چاره تسلیم است در امر قدم

۱- زبده الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶- ۱۰۷

۲- دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۲۰۲- ۲۰۳ چاپ تهران ۱۳۱۶

فارغی ز اندیشهٔ موت و حیات
نیست بند مردگی و زندگی
باشد از اسرار و معنی و السلام

و در جای دیگر رحمت علی را این طور توصیف کرده است :
از زبان من سخنهایی که گفت
زانکه غایت علت ست و مخفی

ای خیال روی خوبت دام دل
دل بریدیم از دو عالم بیکزند
می نشیند باز هم بر بام تو
چون رود زین بام کشر آموختی
هم هوایش دام تقدیر تو هست
باز بر بامت کند شب روز را
در هوای آن کبوترخانه مرد
تا بود این دانه دل بندوی است
میبرم گرد کبوتر خانه من
از غمت نه دانه میدانم نه دام
نه خیال ره نه فکر منزلم
گشته نصرانی بدیر سینه ام
روی تو بت موی تو ز نار اوست

چون شدی تسلیم امرش از جهات
جان عاشق با چنان پابندگی
ما بقی گفتار او اندر منام

و در جای دیگر رحمت علی هر در که سفت
غایتش را کس نداند جز صغی
و در جای دیگر گفته است :^۱

ای علی رحمت ای آرام دل
تا دل ما در خیال تست بند
مرغ دل گاه اربرد از دام تو
این کبوتر را پرش را دوختی
گر هوا گیرد هوا گیر تو هست
گو بپر آن مرغ دست آموز را
هر کبوتر کوز برجی دانه خورد
دانه ما جذبهٔ بی در پی است
در تو تا دارم سراغ دانه من
این همه نقل است چه مرغ و چه بام
غرق بحر غم بود دایم دام
از غم عشقت دل بی کینه ام
از مشاغل بت پرستی کار اوست
و همچنین در جای دیگر :^۲

۱ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۶ - ۱۰۷

۲ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶ ص ۲۵۴

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۱۲ چاپ تهران ۱۳۲۶

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ای علی رحمت ای شاه نخست | که دل ارباب دل در بست تست |
| گر دل ما را غم عشقت شکست | گو شکسته باش کز بهر تو است |
| در دل بشکسته چون داری توجا | شد دل اشکسته ما را مدعا |
| در غم عشق خود ای کامل هنر | کن دلم را هر زمان اشکسته تر |
| هردلی کاشکسته مهر تو نیست | آن دل حیوان بود نی ز آدهیست |
| چون رهاندی کشتی ما از خطر | گو چرا بشکست کشتی را خضر |
| ور شکست آن را بفرمان خدا | داد ارادت را بخود نسبت چرا |

در دیوان قصاید و غزلیات صفی عکسی از رحمت علی شاه موجود است که در زیر آن این شعر از رحمت علی مندرج است :

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل
خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند^۱

و مرقوم است که حضرت رحمت علی شاه بتمام مدت عمر فقط همین يك بیت شعر ساخته است . ولی در دیوان رضاعلی شاه دکنی^۲ در صفحه ۴۵ - ۴۷ چاپ تهران ۱۳۵۴ غزلی چند به رحمت علی شاه منسوب و درج است :

این چند غزل در یکی از نسخ خطی بنام مبارك آقای رحمت علی شاه درج بود لذا تیمناً در این نسخه شریفه طبع می شود :

ز امروز که پا بر در میخانه نهادیم
یکسر دل و دین بر سر پیمان نه نهادیم

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۴۰ چاپ تهران ۱۳۱۶

۲ - رضا علی شاه از اهالی دکن هندوستان و یکی از سر سلسله نعمت الله ولی بوده است . وی در خدمت نور علی شاه نعمت الهی اصفهانی کسب فیض نموده و هیچگاه بامور دنیا وی نبرداخته تنها شغلی که داشته ارشاد و تلقین بوده است . وی در سال هزار و دویست و یازده هجری در کاظمین بدرود زندگی گفت . شرح حال او در بستان السیاحه درج است اما تاریخ ولادت او معلوم نیست گمان میرود که صفی علی شاه مسافرتی که در هندوستان نموده ، در خدمت وی در دکن بوده است .

تا روی بخاک در میخانه نهادیم
 زنجیر به پای دل دیوانه نهادیم
 تا دل بخم طره جانانه نهادیم
 جانرا بکف خویش چوپروانه نهادیم
 در دام تو دل بر سر آندانه نهادیم
 در مرحله عشق تو رندانه نهادیم

تو کرم‌داری اگر تحفه مامختصریست
 هر کجا سرکنم از عشق تو دستی بسریست
 که در کس شناسیم کش آنجا گذریست
 عشق میورزم از این پس که به از هر هنریست
 در ره عشق که در هر قدم آنجا خطریست
 کاز مودیم بد و نیک جهان مختصریست
 که در افغان شب وورد سحر که اثریست
 که به هر گوشه از خاک درش جای سریست
 دل قوی دار که اندپی هر شب سحریست

ما را بود از تخت جم و افسر کی عار
 از حلقه گیسوی خم اندر خم جانان
 گشتیم ز قید دو جهان فارغ و آزاد
 در آرزوی وصل تو ای شمع شب افروز
 تا خال سیه در شکن زلف تو دیدیم
 المنة الله که چو رحمت ز ازل پای

بسر کوی تو ما را بسردست سریست
 هر کجا پا نهم از هجر تو پائی بگلست
 خبر ما تو بجانان بیر ای باد صبا
 و که بیهوده بتحصیل هنر عمر گذشت
 همت پیر خرابات مگر یار شود
 غم نیک و بد گیتی چه خوری باده بخور
 ای دل از دست مده زاری و نومید مباش
 بر در دیر مغان جز بادب پای منه
 بیش از این شکوه ممکن از غم هجران همت

تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم
 پای بر افسر دارا و سکن‌در زده‌ایم
 در ره عشق تو ای دوست چو پا بنهادیم
 دست حسرت ز غم هجر تو بر سر زده‌ایم
 دل نهادیم چو بر زلف و رخ و قامت تو
 طعنه بر سنبل و نسرين و صنوبر زده‌ایم
 رقم خط تو دیدیم چو بر دفتر حسن
 قلم نسخ همی بر خط و دفتر زده‌ایم
 هوس کوثر و تسنیم برفت از سرما

تا که از دست نگارین تو ساغر زده‌ایم
 ما همانروز که آنروی چو آتش دیدیم
 بر دل و جان ز غم عشق تو آند زده‌ایم
 پای رحمت بگذشت از سر نه چرخ بلند
 تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم

کی کجا خاطر رندان جهان نا شاد است
 باده ده باده که بنیاد جهان بر باد است
 چون بد و نیک جهان هیچ ثباتی نکند
 خرم آنکس که بهر نیک و بدی دلشاد است
 این غم دین خورد و آن غم دنیا لیکن
 عارف آنست که از هر دو جهان آزاد است
 بنده خاک نشینان در میکده ام
 که بر همتشان تخت سلیمان باد است
 با بد و نیک جهان گر نکنی خو چه کنی
 چون در خواهش دل بر رخ کس نگشاده است
 اثر حسن عمل بین که بسی ملک شهبان
 رفت بر باد و خرابات هنوز آباد است

خرد و نفس و هوا را همه بر پا زده‌ایم
 وه که با ما تن تنها بجه تنها زده ایم
 باکی از گنبد مینائیمان نیست که ما
 باده گاهی بقدر گاه بمینا زده‌ایم
 لن ترانی نرسیده است بما هر نفسی
 گر چه موسی ارنی بر سر سینا زده‌ایم

تا زده بوسه لب ما بلب لعل نگار
 خنده‌ها بر لب جانبخش مسیحا زده ایم
 گر ندانی که قدح بر سر بازار که زد
 تو هم ای محتسب شهر بدان ما زده ایم

پس از وفات رحمت علی شاه^۱ صفی علی شاه اشعاری سروده که در آن ارادت قلبی خود را اظهار و سوگواری و غم و اندوه فراوان خود را از این واقعه مؤلمه بیان نموده است^۲ :

| | |
|---|---|
| <p>شد روان در محفل جمع الاحد خرقة صورت تهی گردید باز گشت اندر پرده‌های غیب در خفت در گل نطق طوطی چون شتر رازهای معرفت ناگفته ماند نیست زین بعدم سرگفت و شفت بر رخ آن مه هزاران پرده بست ز احتراق افکنده در تاب و تبم تا باو گویم زمانی حال دل زان نگار دلربائی ده دله خون دل بی همدم آید گویجوش روی بی یاری بسدیواری کنم محرم رازی به از دیوار نیست پیش دل راز نهانش فاش بود در خرابی دلنواز عاشقان</p> | <p>چونکه شاه واحد الذات صمد یعنی از آن خرقة پوش خرقة باز پرده هشت آن پرده دار پرده در حاصلآ کآنجام چونگریدید پر شاه رفت و شیر نطق آشفته ماند از صفی الحق مخاطب بخ نهفت دم مزین کآئینه طوطی شکست دل خرابی می کند سخت او شیم کاش بودم محرمی از آل دل تا ز سر گیرم پیش او کله چون ندارم محرمی باری خموش از غم دل تا که اظهاری کنم بیدلی راکش به محنت بار نیست ای خوش آن روز بیکه دل باناش بود غمزماش بد پیک راز عاشقان</p> |
|---|---|

۱ - مرگ رحمت علی شاه در حدود ۱۲۸۰ قمری اتفاق افتاد .

۲ - زبدة الامراء صفی ص ۶۶ - ۶۸ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

دل که رفتش دلبر از بر خوارماند
 شاید از چشم دل ارجاری شوی
 یسار چشم دلبر رعنا کنی
 هر که او چون من شود مجنون دل
 در غم دلبر بجای خواب چشم
 روروی دل زین سپس دیوانه باش
 چون پری بگذر ز وصف مردمی
 شاهد غیبی کدو شد سرخپوش
 آیت سرخی نشان خون بود
 کوکب شیرای برادر خونی است
 شیر مردی که کنون ضیغ صفت
 کس نداند رمز این معنی تمام
 بلکه هم واقف نکشت ای یار من
 غیر آن عارف که ز اطوار شهود
 کی کس از سر ولایت واقفت
 کیست عارف آنکه می پرورده است
 ایدل از خواب گران بیدار شو
 شاه ما زد تکیه بر تخت جلال
 آن ولی لایموتم گفت دوش
 من شدم خامش ز گفتار این زمان

خون از آن دل به که بی دلدارماند
 جای خون از چشم خون بالا روی
 جمله عالم را ز خون دریا کنی
 گو نشین انسدر میان خون دل
 دل نباشد کان نگرود آب چشم
 خانه راهل ساکن ویرانه باش
 رخ نهان ساز از پری و آدمی
 سرخی آثار جلال است این نیوش
 رنگ خون از رنگها بیرون بود
 هر که زین کوکب نشد بیرونی است
 کلو به شق شیر حق شد یک جهت
 غیر سلاک طریقت والسلام
 کس ز سر زبده الاسرار من
 گشته جانش واقف از سر وجود
 زانکه این مخصوص مرد عارف است
 فانی اندر حق و از خود مرده است
 وقت صحبت نیست نک هشیار شو
 خوابناکی را بهل چشمی بمال
 شوز نظم مثنوی چندی خموش
 دم مزن والله اعلم بالبیان



ارادت صفی بحضرت علی

حضرت مولانا صفی علی شاه از شیعیان متعصب بوده و بحضرت علی علیه السلام اعتقاد فوق العاده‌ای داشته چنانکه گفته است :^۱

دم از عشق علی زن گر که مردی
صفی بگرفت دنبال سواران
چو واقف شد وجود حق جلی بود
در جای دیگر گفته است :^۲

ز گردون تا بکی قانع بگردی
رسانش لطف پیر آخر بیاران
بقاف معرفت عنقا علی بود
زهی احمد که اسرار علی گفت
علی در هر جهت مقصود او بود
و در جای دیگر سروده است :^۳

بشر را زبده الاسرار کافی است
ثنای مرتضی کار بشر نیست

و باز در مناقب حضرت علی علیه السلام در جای دیگر چنین گفته است :^۴

از ازل بستیم عین احوالی
این دوئی شرکت بردار از میان
تا نباشد هیچ پیدا جز علی
پس عیان بین در نبی و در ولی
تو دوئی را باز بکشا چشم جان
و در جای دیگر چنین گفته است :^۵

۱ - زبده الاسرار ص ۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۲ - زبده الاسرار ص ۶ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۳ - زبده الاسرار ص ۸ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۴ - زبده الاسرار صفی ص ۱۳ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۵ - زبده الاسرار صفی ص ۱۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

| | |
|---|--|
| چون بحدی شد که آن داندولی | اتحاد جسم احمد با علی و همچنین: ^۱ |
| زین دو بگذر تا نبینی جز علی | واجب و ممکن دو باشند ای ولی و ایضاً: ^۲ |
| گفت با اصحاب عرفان و صفا عارف آمد ذات حق را نام و تم عارف من عارف ذات خداست چشم و جانش هست ظللمانی و کور ظلمت اندر ظلمت اندر ظلمتست محو نورالدین ماهانی بود نور مولا بین زوجه نور دین خودولی راهر زمان چون ماشناخت | آدم اول علی مرتضی هر که بشناسد به نورانیت روی من مرآت وجه کبریاست هر که چشم او نشد بینا به نور کور از ایمان و دور از رحمتست وز حق آنجانی که نورانی بود نعمت الله است آن نور مبین هر که نورانیت مولا شناخت و ایضاً گوید: ^۳ |
| بود آن علی و هیچ بغیر از علی نبود | اسم و صفت نبود نبی و ولی نبود |

که حقیقت بملك هستی شاه نیست غیر از علی ولی الله

مولینا صفی علی شاه در سیر سلوک و طریقت و بیعت دستگیرنده و مرشد خود
حضرت علیه السلام را میدانند چنانکه در جایی گفته است: ^۴

در غزای اسلامی تیره روز شیران کرد
در جهاد عرفانی ملك نفس ویران کرد

۱ - زبدة الاسرار صفی ص ۲۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۲ - زبدة الاسرار صفی ص ۳۱ - ۳۲ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی .

۳ - دیوان قصاید ص ۹۵ .

۴ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۵۲ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

رونق تصوف گشت یاری فقیران کرد
 مرصفی علی شه را افتخار پیران کرد
 در طریقت و بیعت دست دستگیران کرد
 این چنین بقا بخشد بر کسیکه شد فانی

صفی علی شاه حضرت امیر را گوئی سر سلسله طریقت و مرشد کامل می شناسد
 و بسیاری از صوفیان صدر اسلام از قبیل ذوالنون مصری را شاگرد آنحضرت میدانند
 و چنین معتقد است که اسرار تصوف را از حضرت علی فرا گرفته اند: ^۱

در همه علم و زبان در همه آداب و فنون
 کاملی وز همه در صنعت و حکمت افزون
 لب گشائی چو بتحقیق شفا و قانون
 دست حیرت گرد از حسن بیات افلاطون
 از تو آموزد اگر سر تصوف ذوالنون
 عجیبی نیست که دانی همه چیز از چه و چون
 از الهیات تا سحر و فسون و نیرنگ

در بیان عدل و سر صراط که مثنوی طولانی است عدل و ذوالفقار حضرت امیر
 را مورد بحث و ستایش قرار داده و ارادت خود را بحضرت امیر چنین اظهار نموده
 است: ^۲

چون صراط ما علی مرتضی است در امانت بر صراط اورهنما است
 در مقام عدل راه است او تو را در امامت رهنما و رهبرا
 و در جای دیگر حضرت امیر سلطان ولایت و اول مقصود اهل حقیقت و آخر
 منزل راه رهروان طریقت خوانده و از او اعانت و همت طلبیده است: ^۳

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۱۳۵ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۲ - زبدة الاسرار صفی ص ۱۸ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۷۷ - ۸۰ چاپ تهران ۱۳۲۶

یا علی ای رهبر ارباب دل
 ای ولایت دلربای عاشقان
 ایکه هست از شمس نورت یکفیا
 چون تویی علت ز فضل بیکران
 دادی این نعمت براو بی علتی
 تا بوصف عشق گیرم خامه را
 در دل من بر نواو ساز عشق
 نطق را تأیید فرما در سخن
 صفی علی شاه عقیده داشت که در هنگام درماندگی و پریشان خاطری حضرت
 علی علیه السلام و اولاد طیبین و طاهرین او دستگیرش می کنند چنانکه در دیوان قصاید
 و غزلیات می گوید: ^۱

ز پا صد بار افتادی و دستت
 در آنجا که صفی علی شاه نبوت را نور عشق مینامد اظهار عقیده کرده است که
 حضرت امام حسین علیه السلام سر جان حضرت رسول اکرم بوده و در این باب گوید: ^۲

زین سبب فرمود فخر عالمین
 این نبوت چیست دانی نور عشق
 چون نبوت با ولایت یک شود
 پس حسین آن سر جان احمد دست
 در جای دیگر چنین گفته است: ^۳

بنده حق است و نور عالمین
 شاه خلاق العدم یعنی حسین
 و گاهی در بدو مناجات حضرت امام حسین را یاد نموده بمناجات پرداخته

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۶۳ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲ - زبدة الاسرار ص ۲۳.

۳ - زبدة الاسرار صفی ص ۳۰

است: ۱

یا حسین ای جامع الدعوات ما
 ای جنابت قاضی الحاجات ما
 و هم چنین در خطاب با لطیف وهاب اولاحضرت امام حسین را یاد نموده است: ۲
 یا حسین ایشاه ذو لطف خفی
 خود تو آگاهی ز احوال صفی

صفی علی شاه نعمت الاهی بود

صفی علی شاه در کتاب زبده الاسرار مناجات و دعائی در زبان عربی دارد که در آن خود را المحتاج الصفی علی النعمة الاهی نامیده است. وی یکی از پیروان زبردست مکتب شاه نعمت الله ولی ماهانی^۳ بود و از اشعار وی بخوبی مستفاد می شود که مدار فکر وی بر حول محور شاه ولایت حضرت علی علیه السلام و مکتب تصوف شاه نعمت الله

۱ - زبده الاسرار صفی ص ۱۴۱ چاپ تهران ۱۳۲۶

۲ - زبده الاسرار صفی ص ۱۷۵ چاپ تهران ۱۳۲۶

۳ - امیر نورالدین نعمت الله فرزند میر عبدالله از اهالی قریه ماهان بود که در کرمان می باشد شرح حال شاه نعمت الله ولی در کتاب طرایق الحقایق به تفصیل مندرج است و پرفسور برآون نیز شرح کوچکی آن درویش نوشته است (مراجعه شود به کتاب از سعدی تا جامی ترجمه دکتر علی اصغر حکمت ص ۵۲۶ - ۵۳۳ چاپ تهران ۱۳۲۸) وفات آن صوفی غیبگو در تاریخ ۲۲ رجب بسال ۸۳۴ هجری ۱۴۳۱ میلادی بسن پیری در قریه ماهان اتفاق افتاد و در آنجا مدفون گشت - تاریخ ولادت آن درویش معلوم نیست .

وی مؤسس سلسله صوفیه نعمت الاهی می باشد و یکی از مشایخ بزرگ بشمار می رود و اشعار او بیشتر جنبه تصوف دارد و دیوان او در تهران بچاپ رسیده است .

بنا بگفته دکتر قاسم خواجه حافظ شیرازی از پیروان معنوی شاه نعمت الله ولی بوده است (نگاه کنید به تاریخ تصوف در اسلام ص ۳۳۰ - ۳۳۲ جلد دوم چاپ دوم تهران

ولی دور میزده است و ارادت و عقیدت خود را در باره شاه نعمت الله ولی در زبده الاسرار چنین اظهار می کند: ^۱

آن ولی کان برحق و ربانی است در تخلق مظهر سبحانی است
در شریعت پیرو پیغمبر است در طریقت رهنمایش حیدرست
و در مقدمه دیوان چنین گفته است: ^۲

جمله محتاج و فقیریم صفی نعمت الله ولی نعمت ماست
صفی علی شاه گاه بگناه دیگران را نیز بارادت شاه نعمت الله ولی تحریر می کند
چنانکه گوید: ^۳

وان نعمتی که کرده حق اتمام در راست راه ولای سید ما نعمت الله است
بر دار دل ز دوستی غیر هر چه هست بنشین بخوان نعمتش ای هر در حق پرست

تا در صراط راست شوی ز اهل الذی

و هم چنین در جای دیگر هم ترغیب و هم تهدید نموده است: ^۴

نعمت الله نعمتی آورده است خوان ز بهر ره روان گسترده است
الصالی طعمه خواران الاصلاح نعمتش نام است یاران الصلا
هر که نشیند بر این خوان نعیم هست گمراه از صراط مستقیم
زانکه دست نعمت الله ولی دست بر دست است تا دست علی
وانعلی فرمود در عین شکوه: من صراط مستقیم ای گروه
هر که بیرون زین صراط است ای عمو نیست در منعم علیهم داخل او
(الی آخر)

۱ - زبده الاسرار صفی ص ۵۵ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - دیوان قصاید و غزلیات صفی ص ۳۱ چاپ تهران ۱۳۱۶

۳ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۱۴۸ چاپ تهران ۱۳۱۶

۴ - زبده الاسرار صفی ص ۱۳۳-۱۳۴ چاپ تهران ۱۳۲۶

قانون نعمت الهی

در مراسله‌ای که صفی علی شاه به هدایت الدین متولی بقعه شاه نعمت‌الله ولی نوشته «قانون» سلسله نعمت الهی را تشریح نموده و یادآوری کرده است که باید بیرون طریقه نعمه الهی طبق آن سیره سیر و سلوک نمایند اینک مختصری از آن: «... این صحیفه را بر فقرای نعمت الهی بخوانید... ده دوازده سال بود اینقدر چیز نوشته بودم... هر شب جمعه احیای مجلس نیاز کنند و در یک حلقه جمع شوند اگر قربانی و دعوتی است بهتر والا شام از خانه خود بردارند و مجلس حضرت نعمت‌الله را احیا نمایند و ملتفت حق حقیقی خود شوند و نکوبند این نان و سفره از ما بود. جمله محتاج و فقیریم صفی - نعمت‌الله ولی نعمت ماست - و در بیرون نکوبند که شام از خانه خود برداشته بودیم که آن وسعت و برکتی که در این عمل است باین حرف تمام می‌شود و در مجلس نیاز حرف دنیا نزنند و سخن جز بواجب نکوبند و بادب و حرمت نشینند و مشغول ذکر قلب باشند و حبس نفس کنند و حواس خمسه را بمعنی و هیئت ذکر حاضر دارند و در همه وقت از اعمال قبیح و ناشرع در مقام ترک و توبه باشند و خدا را حاضر دانند یعنی حاضر باشند که خدا حاضر است و در هر آنی از آفات و مهلکات ظاهر و باطن پناه بشاه ولایت برند وقت سحر حتی الامکان فقرا بیدار باشند بلکه از ثلث آخر شب تا صبح اقلا بین الطلوعین خواب نباشند و بذکر جلی یا خفی یا قرآن باشند او را دقتیه را هر کس سواد دارد و بخواند اگر نسخه‌اش در کرمان نیست بخواهید تا بفرستم و همیشه باطهارت و لباس طاهر باشند و جنب نغواهند و در وقت خواب و بیداری از اوراد موظفه که در کبریت مظفری مرقوم است غفلت نکنند که در آن اسرارها است زبان را از لغو و دروغ بی باعث و تهمت

و غیبت نگاه دارند بزیارت قبور مشایخ و اولیا همه هفته بروند و مدد طلبند که معین مقصود است - هر کس دارد عشر مال خود را بمسحقین اهل طریقت که در همان بلدند برساند ترك زکوة موجب فاقه و ابتلا و کوتاهی عمر و عدم مراد است از بابت عشر جز بفقرای نعمت الهی چیزی ندهند بلکه خیرات غیر از عشر را هم بر آنها مبذول دارند و عشر داخل را بخارج باد نفرستند اگر شیخ راه طریقت بی چیز باشد عشر اول باو میرسد و حق اوست اما او هم نباید ذخیره کند مواسات و مساوات در هر مقام بخصوص در این مقام واجب است اگر گرسنه و برهنه از اهل طریقت باشد بر همه تکلیف است که اگر چه نیم نانی باشد باو برساند و غفلت نکنند غربا و ابناء السبیل نعمت الهی را مهمانی و دلجوئی نمایند اگر در منزل و مقام محقر بود شام خود را بمنزل او برند و با او صرف کنند روح مطهر نعمت الله از این عمل شاد شود و صاحبش را دعا کند در خانه با اهل و عیال خود بد خلقی و خشونت نکند که از آئین نعمت الله نفرت کنند و چیزی که ممکن باشد از اهل بیت خود دریغ ندارند و اهل بیت را بخلق خوش بآئین فقر وادارند و در حفظ اسرار و امانات و ستر عیوب یکدیگر بکوشند و از هم احترام دارند وضعای قوم را تحقیر ننمایند بیادیت مرضای هم از غنی و فقیر بروند و بجنانه و نماز اموات صغیر و کبیر کلمه حاضر شوند اگر بجهت یک نفر گرفتاری پیدا شود همه اتفاق کنند و دست از هر کاری دارند بکشند که این منزله جهاد است و بر همه لازم - مجادله و مباحثه در هیچ مطلبی باهم نکنند که موجب رنجش است اگر دو نفر با هم کدورت کنند پیش سائرین اظهار شکایت از یکدیگر نکنند و هر کدام اقدام بصفا کنند در معاشش توسعه می شود و يك حاجتش را خدای بر می آورد و بر دیگران است مابین آنها اصلاح کنند و مزاج و شوخی باهم کمتر کنند و یکدیگر را بکلامی و نزنند اگر چه سخیف و باطل باشد جز بملایمت و خلوت نه در جمع - و بر یکدیگر تمسخر نمایند که در انظار سبک و بی قدر شوند و از هم دلتنگ گردند - نماز را بیشتر در مساجد نشینند که مردم ببینند و گمان بد در حق فقرا نکنند نه اینکه قصدشان ریا باشد ریا شرك است - در ادای امانت و قروض دوست و دشمن کوتاهی

نکنند که وهن عظیم است از برای نوع - با منکر و مخالف و منافق مخالطه نکنند مگر بضرورت و صحبت مذهبی ندارند که نزاع بر پا شود و اسباب خفتی فراهم آید دعوت هم بر کسی باید کرد که نفاق و افکارش معلوم نباشد وقتی معلوم شد دوری ضرور است - بار زحمت خود را بر شانه هم نگذارند که باعث بعد قلوب از یکدیگر شود - در مجالس از اندوه و پریشانی خود ندارند و اظهار ملالت نکنند ثمری جز خفت خود و افسردگی دیگران ندارند خلف وعده و خلاف عهد با هم نکنند اگر از کسی خلاقی بظهور رسد بدل نگیرند و اغماض کنند بعلمای شریعت بد دعائی نباید کرد بلکه اظهار هودت نمود و مدارا باید فرمود و مردم را باین طریق - بزبان خوش و اخلاق نیک دعوت کنند - جمیع طوایف رسوم و آداب دنیا و آخرت را از فقرا آموخته اند کتب اخلاقی که از مشایخ مانده بر این دعوی شاهد است . . . اسم کسی را هم نباید بزشتی برد که فساد حیدری و نعمتی بر پا شود ما باید حرف خود را بزینم چه کار بر مردم داریم . صراط الذین انعمت علیهم اشاره بصراط نعمت الله است و مغضوب و ضال از این نعمت بی بهره اند و داخل نتوانند شد و اگر چه بر همه تکلیف است که در این صراط داخل باشند و به تمه اسلام عمل کنند ولی بر اشخاصی که مدعی امر ولایت اند و ذوق معرفتی دارند بیشتر تکلیف است و منافق عرفان شیطان یا دجال اکبر است . . . درویشی که شیخی شده باشد اگر خواست دوباره برگردد درویش شود راهش ندهید و از خود برانید اگر چه فرزندان شما باشند - اگر اول درویش نبوده است عیبی ندارد مفسد و خائن را در مجالس خود راه ندهید - هیچکس را بیکار و [بی] شغل نگذارید - بجوانها زود زن بدهید و بکسب بنشانید که بگدائی و پریشانی نیفتند - تحصیل معاش مقدم است - اغلب اوقات فقرا با هم متفق باشند و در کوچه و بازار و مجالس با هم بروند که مردم آنها را متفق و مجتمع ببینند و در کوچه و بازار غذا نخورند و خنده و شوخی نکنند و بلند حرف نزنند که کم قدر شوند و مردم از طریق رم کنند و بی - عظیم پندارند اطفال خود را بمکتب خانه شیخیه نفرستند از خودشان معلمی آهین کنند از بازار چیزی نسبتاً ممکن باشد نبرند و اگر لابد شوند زود تدارک کنند کسی

نگوید اجرای این قوانین و قواعد بیمکنت و دولت نمیشود و اگر با وجود فقیری باین قواعد عمل کنند مردند و انگهی درویش نعمت الهی بی چیز نیست - نعمت الله ولی دولت ماست .

بعقیدت صفی علی شاه مکتب نعمه الهی کامل العیار و خالی از نقص و مکتبهای دیگر باطل و ناحق می باشد - او شاه نعمت الله ولی را پیر کامل و مرشدی فانی و فائشی باقی میداند^۱.

مذهب اهل رشاد این سلسله است و بطور دعا میگوید^۲:

رحمت خود را مدار از ما دریغ
استقامت در صراط مستقیم
آنزهری کش نعمت الله رهنما است
کن برحمت مورد انعام خاص
تا نتابم رخ ز پیران طریق
وین دل مرده بعونت حی شود
باشدم دل سوی پیر رهنما
خوش بعون رهنمای کاملم
گشته جانش در صفا مرآت حق
در طریق نعمت الله ولی

بارالها حق قرآن بلیغ
بخش ما را حق قرآن کریم
آن صراطی کز تو آمد راه راست
جان ما را اندر آنزه زا اختصاص
آن عنایت کن در این راه دقیق
تا صراط مستقیم طی شود
بر زبان آرم چو لفظ اهدنا
بار از این ره رسد بر منزل
پیر کبود فانی اندر ذات حق
آنکه دست او بود دست علی

۱ - زبدة الاسرار صفی س ۱۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - زبدة الاسرار صفی س ۱۱ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

بخش دوم

جستجو در آثار صفی علی شاه

کلیه آثار صفی علی شاه بزبان فارسی

حضرت مولانا صفی علی شاه نه تنها شاعر صوفی مشرب بوده و در نوشتن اشعار از مولانا جلال الدین بلخی پیروی نموده بلکه نویسنده قادر و توانا هم بوده - سبک نویسندگی او ، چنانکه از آثار منشور او پیداست ، بسیار ساده و روان و دلپذیر بوده است - چون حضرت صفی علی شاه از بر جسته ترین فضایل زبان عربی بوده در آثار او نظماً و نثرأ واژه‌ها و اصطلاحات و عبارات عربی دیده می‌شود - و آن امر طبیعی بود . کلیه آثار حضرت صفی علی شاه بزبان فارسی به هشت میرسد ، منجمله آن سه کتاب در نشر و پنج کتاب در نظم می‌باشد و آن بدین قرار است:

آثار منشور

(الف) عرفان الحق

(ب) میزان المعرفة و برهان الحقیقه

(ج) اسرار المعارف

آثار منظوم

- (د) دیوان قصاید و غزلیات
- (ه) مثنوی زبده الاسرار
- (و) مثنوی بحر الحقایق
- (ز) آیه العشاق
- (ج) ترجمه و تفسیر قرآن

آثار منشور

(الف) - عرفان الحق

کتابی است در باره تصوف که بسال ۱۲۹۲ در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تدوین یافته و بچاپ رسیده . در این کتاب صفی علی شاه کلمات عربی بحدافراط بکار برده وحتى اصطلاحات صوفیانه نیز تقریباً همه از عربی عاریت شده است - سبک کتاب با آنکه آسان و ساده است ولی گاه گاه کلمات ثقیل عربی هم در آن استعمال شده است. در این کتاب حکایاتی صوفیانه راجع بصوفیان قدیم اسلام چون شبلی، جنید، ذوالنون مصری، ابراهیم ادهم، بایزید بسطامی، شقیق بلخی - ابو منصور حلاج و ابوالحسن خرقانی آورده شده است - مثلاً در بیان طریقت میگوید :^۱

« ابراهیم ادهم گفت چشم از سلطنت بلخ دوختم و آنرا به سلطنت فقر فروختم - درویشی باوگفت مگر تو هنوز سلطنت بلخ بیادت هست که وقتی پادشاه بوده‌ای - دم از درویشی مزن که هنوز ترك هستی نموده‌ای ، و بجای دیگر مینویسد^۲ :

۱ - عرفان الحق ص ۱۱ چاپ تهران ۱۲۹۷

۲ - عرفان الحق ص ۲۸-۲۹ چاپ تهران ۱۲۹۷

« ذوالنون مصری گوید در سفری به بیابان بی آب و گیاهی رسیدم مانده و تشنه شدم از دور باغ و عمارتی دیدم خود را بآن باغ رسانیدم بتفحص شتافتم احدی را در آنجا نیافتم آب خوردم طهارت کردم متعجب بودم ناگاه پیام قصر نظر نمودم کنیزکی را با کمال صباحت دیدم که بمن مینگریست - گفتم ای کنیزک تو کیستی و این قصر از کیست - گفت ای ذوالنون چون تو را از دور دیدم گفتم مگر دیوانه‌ای زیرا که رفتارت بمجانین می نمود و چون آمدی و طهارت کردی گفتم مگر عالمی چون استغفار کردی گفتم عارفی و حال می بینم هیچکدام نیستی از آنکه دیوانه طهارت را نشاید عالم بنامحرم نظر نماید عارف بجز حق در نظرش چیزی نیاید » .

یا مثلاً در بیان سیر سلوک حکایتی دارد^۱ که :

« یکی از مشائخ مریدی را امر بهیزم کشتی کرده بود - روزی آن مرید بسته هیزمی بخانقاه آورد شیخ در خواب بود اما بیدار . اصحاب آن مرید هیزم را بسختی از خانه انداخت شیخ از حجره بیرون تاخت و فرمود: ای بی ادب اظهار خدمت کردی - این هیزم را بیرکه برای خدا نیاوردی - این هیزم طبخ هوا را سزد و آتش اهل فنار را نسزد برو که هنوز خامی وقتی بیاکه ندانی کدامی فقیران دست و پا را بجای هیزم در اوجاق پیران نهند و از شوق دست و پا را از هیزم تمیز ندهند - حاصل این که ارباب خلوص خدمت را بجائی رسانند که اخلاص را هم ندانند » .

در باره صوفی و تصوف در این کتاب مفید چنین آمده^۲ :

« . . . و فقیر بر آنم که صوفی مأخوذ از صفی است و اسرار وجود آدم در صوفی ثابت قدم صافی دم مختلفی ، و سلسله تصوف بلا تعطیل و توقف آدم صفی متمثل شود حق تعالی آدم را به لطیفه تصوف ملقب بصفی الله نمود . . . اسرار وجود که حق تعالی در آدم ودیعه گذاشت غیر از تصوف نیست و هر کس به تمام اوصاف آدمیت متصف شد صوفی است و قبل از ظهور ختمی مآب بعضی از نفوس زکیه بآداب و رویه تصوف بودند

۱- عرفان الحق ص ۷۱ چاپ تهران ۱۲۹۷

۲- عرفان الحق ص ۱۵ چاپ تهران ۱۲۹۷

اما شیوع کامل نداشت و چون خرقة بفقر بسید ما رسید چیزی از کمال تصوف مخفی نگذاشت علی بن ابی طالب علیه السلام که خیاط ازل این جامعه را بقامت او دوخت و هر صوفی کامل اسرار تصوف را کماهی از او آموخت این گوهر گران بها را از مخزن اسرار تماماً برآورده و نظر بجمودی که جبلی او بود در بازار کائنات نمودار کرد تا هر کس بقدر طاقت خود بهره تواند برد»

و گاهی اشعاری از مثنوی مولوی آمده است و گاه بطریق تحقیق و توضیح و تمهید سخن رفته و گاه نیز با ارشاد تنبیه، نصیحت، منال، لطیفه و حکمت بیان مقصود گردیده است و موضوعاتی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته عبارت است از:

(۱) علم واجب تعالی (۲) قدرت (۳) شریعت (۴) طریقت: تصوف (۵) معرفت (۶) مجاهده: فکر (۷) مراقبه (۸) محاسبه (۹) فی الشکر (۱۰) صبر: درجات صبر اقسام صبر (۱۱) سیر سلوک، تواضع: ادب (۱۲) شرایط پیرو مرشد (۱۳) بیان خرقة (۱۴) بیان نبوت و ولایت (۱۵) قناعت (۱۶) تسلیم (۱۷) بیان علت رد صوفیه از مصدر معصوم علیه السلام (۱۸) در بیان وحدت وجود (۱۹) در بیان مراتب وجود و معرفت نفس.

«موقع بحث از يك موضوع صوفیانه گاه از مطالب دیگر نیز شرحی بیان داشته مثلا در آنجا که از طریقت صحبت میکند یکباره از اشتقاق کلمه تصوف نیز گفتگو می نماید و کیفیت صوفی را شرح میدهد یا مثلا در آنجا که صبر را توضیح داده، مراتب عالم هفتگانه را ذکر می نماید یا مثلا در آنجا که بحث راجع به سیر کرده ذکر حجاب بمیان آورده و اقسام آنرا شرح داده است یا مثلا در بیان شرایط پیرو مرشد فرق بین کامل و غیر کامل را نشان داده و دوازده^۱ خصوصیت صوفیانه را بشرح آورده است یا مثلا در موضوع تسلیم راجع بعبودیت صوفی - راجع به تقوای صوفی

۱- آنها مرادف انداز (۱) صحت (۲) علم (۳) عمل بمعتقدات (۴) صحت اعتقاد در مبدء و سعادت (۵) تقوی (۶) زهد (۷) صدق (۸) علوهت (۹) گذشت (۱۰) سخاوت و کرم (۱۱) تقوی دلی (۱۲) ستاری

توکل صوفی - یقین صوفی - خوف صوفی - رجاء صوفی - صبر صوفی - شکر صوفی - رضای صوفی - حیای صوفی - صدق صوفی - اخلاص صوفی - حلم صوفی - ادب صوفی - قناعت صوفی - فقر صوفی - عافیت صوفی - سخای صوفی - صفای صوفی - همت صوفی - بلای صوفی - خرقه صوفی - استغنا صوفی - طمانینه صوفی - اعتصام صوفی - استقامت صوفی - شوق صوفی - انس صوفی - معرفت صوفی - مشاهده صوفی - قرب صوفی - ذکر صوفی - وجد صوفی - ولایت صوفی - شکر صوفی - صحو صوفی - محو صوفی - خلسه صوفی - جذبہ صوفی - وقت صوفی - سیر صوفی - حال صوفی - روح صوفی - شراب صوفی - تفرید صوفی - توحید صوفی - وحدت صوفی - حیرت صوفی - علم صوفی - تحقیق صوفی - فراست صوفی - نفس صوفی - حظ صوفی - مراقبه صوفی - تجرید صوفی - هم صوفی - سر صوفی - کفر صوفی و راجع به ایمان صوفی توضیحاتی داده است .
در آخر کتاب نیز تقریباً صد رباعی صوفیانه آورده که تقریباً اغلب آنها چندان چنگی بدل نمیزند .

صفی علی شاه کتاب عرفان الحق را در بحر الحقائق چنین توصیف کرده است:^۱
بدست و ر که عرفان الحق آید بدل ابواب توحیدت گشاید
و در تفسیر قرآن در باره این کتاب چنین گفته^۲:
ور که عرفان الحقت افتد بدست تا ابد بی باده مخموری و مست

نمونه نثر کتاب عرفان الحق^۳

و شقیق بلخی را مریدی بود عزم حج کرد و به اشاره شقیق بزیارت بایزید به بسطام رفت سلطان از او پرسید شقیق در چه حال است گفت بتوکل نشسته و گوید اگر نه چیزی از زمین بروید و نه آسمان بیارد و تمام خلق را من کفیل باشم نقصی بتوکلم نرسد فرمود اگر من مرغی شوم از بالای شهری که چنین مشرکی در اوست

۱ - بحر الحقایق ص ۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۲ - تفسیر منظوم صفی ص ۲۶۹ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۳ - عرفان الحق ص ۱۴۹ چاپ تهران ۱۲۹۲

پرواز نکنم مرید شقیق را از این حال خبر کرد او باز فرستاد که من چنینم تو چگو نه ای؟ فرمود با یزید نه چنین است نه چنان نه وصف دارد نه نشان . صفاتش در صفات حق فانیست و موصوف به هیچ وصفی نیست ، در این مقام نه از توکل اثریست نه از متوکل خبری .

عرفان الحقا از نظر تصوف بطور کلی کتاب جالب و سودمند و قابل استفاده است .

(ب) - میزان المعرفة و برهان الحقیقه

رساله مختصری است در باره تصوف و عرفان الهی که در آن بحث شده است از رسوم معاشرت و اصول مدنیت و معنی انسانیت و اینکه بر انسان فرض است که این معانی را بداند و بداند عمل کند .

صفی علی شاه این رساله را پس از تألیف « بحر الحقایق » چنانکه خود گوید « و اشارت از جانبی شد که از آن مهم عظیم چند روزی طفره و تعطیل جائز افتاد ... » تدوین نموده است چنانکه در سبب تألیف این رساله در مقدمه آن گوید^۱ :

« در این رساله اندکی غور کن شاید چیزی بفهمی اگر از حقائق بهره ورنگردی اقلاً از رسوم مدنیت و وضع انسانیت اطلاع یابی این اوقات اشتغال این فقیر ضعیف حسن بن محمد باقر الاصفهانی ملقب بصفی علی که اکنون ساکن دار الخلافه طهران بعد از نظم نسخه بحر الحقائق که اصطلاحات مخصوصه اهل توحید و تصوف است و فراغت از طبع آن نظماً به تفسیر و تاویل کلام الله، جمید است و از برای نگارش این رساله وقت نداشتیم و حاضر نبودم باعثی پیدا کرد و اشارت از جانبی شد که آن مهم عظیم چند روزی طفره و تعطیل جائز افتاد و نگارش این کتاب موسوم بمیزان المعرفة و برهان الحقیقه پیش نهاد فکرت گشت امید که مطالعه کنندگان را نفعی و حاصلی بخشد.»

در این کتاب بیان شده است که انسانیت موقوف بآداب ظاهر و سلوک باطن است ؛ و دریافت مرتبه انسانیت منحصر بسلوک و تصوف است ، و همچنین بیان شده است که فرق بین اهل معنی و مدعی چیست و چه راهی است که انسان بوسیله آن « از افراط و تفریط بر کنار ، باشد و « از صراط آدمیت » نلغزد . بنظر صفی علی شاه « مدار آدمیت منحصر بآداب ظاهر و سلوک باطن است و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگر اند .» قبل از آنکه صفی علی شاه بشرح آداب ظاهر که لازمه مدنیت است بپردازد « اوصاف و اعمالیکه متعلق به سلوک و تصوف و اصول توحید و عرفان است ، بیان فرموده است و پس از بیان « آداییکه متعلق برسوم معاشرت و اصول مدنیت است » هر گروهی مانند درویش و واعظ و فیلسوف و طبیب و وزیر و سپهسالار و حاکم شهر و عس و اهل بازار و سوداگر را برای مراعات آداب آن که از لوازم آدمیت است نصیحتی مبدول داشته است . سپس جهان را بر سه دسته تقسیم و بشرح هریکی از آنها پرداخته و اجتناب از ایشان را لازم دانسته است .

سبک این کتاب نیز چون بیشتر نوشته های صفی علی شاه بسیا قی بسیار ساده و سهل و روان و جالب پرداخته شده و پیداست که صفی علی شاه بنثری فصیح و شگفته و بسیار متین و پخته آشنا و مسلط بوده است و نمونه آن اینست :

« اگر طبیبی ، معالجه بخلاف معمول بلد ممکن و تا تمیز مرض ندهی دوامده و مریض و پرستارانش را هر چند مرض صعب باشد مترسان و تسلی ده که آنهم نوعی از معالجه است و چون در تمیز مرض متحیر باشی طبیب دیگر را با خود شریک ساز تا حفظ دین و دنیا هر دو کرده باشی و در حال مستی و تفرقه حواس نبض هیچ مریضی مکیرو تجویز دوا یا فصد ممکن و چون خودت را علنی باشد بمعالجه دیگری اقدام مکن در علاج ضامن مشو که این با قضا پنجه کردن است و جز احمق را نشاید ، دوی کمیاب و پر قیمت بهر مریض مفرما و اگر بیمار فقیر و بینوا باشد او را حقیر م شمار و معالجه اش را سهل و سرسری مگیر تا خدای در مقام دیگر بدخواه تو تلافی کند

و لارم است که طبیب بهر مذهبی باشد متدین و دلسوز و امین و خلیق و شفیق و بردبار و خدای ترس باشد» .

این رساله بسال ۱۳۵۷ هجری قمری مطبق ۱۳۱۷ شمسی بتصحیح هادی مولوی و فاعلی شاه گیلانی در تهران بچاپ رسیده است چنانکه در خانمه کتاب و فاعلی شاه در این باب میگوید :

« قدمت هذه الرسالة الشريفة الموسومة بميزان المعرفة و برهان الحقیقه فی آداب السلوك والطريقة من مصنفات العارف الكامل الواصل العالم العامل البازل سراج العارفين و منهاج السالكين هادی الصراط المستقیم الطريقة حاوی الاصول و الفروع الشریعة المؤید بتأییدات الالهی الحاج میرزا حسن الملقب بصفی علی شاه نعمت اللهم اراه الله حقائق الاشياء كما هي و كان الفراغ من تسويدھا فی شهر جمادى الاول من شهر سنة سبعة و خمسين و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية عليه آلاف التناء و التحية
۱۳۵۷ - ۴

(ج) - اسرار المعارف

آخرین تألیف حضرت صفی علی شاه است که آنرا هادی مولوی وفا علی شاه گیلانی (رشتی) پس از وفات صفی علی شاه بسال ۱۳۲۰ بچاپ رسانده است . در مقدمه این کتاب وفا علی شاه نوشته است که بسال ۱۳۱۴ در اوایل محرم الحرام بود که چند نفر از مریدان مخصوص صفی علی شاه که در محفل انسی حضور داشتند صحبت از تصوف و عرفان میان آوردند و پس جمع آوری چند اوراق پریشان بنظر رسید . حضرت صفی علی شاه این کار را بعهده وفا علی شاه سپرد و وفا علی شاه پس از چند هفته تصحیح و ملاحظات آنرا بصورت کتابی گرد آورد و اسم آنرا بشاره صفی علی شاه اسرار المعارف گذاشت سپس ظهیرالدوله صفا علی شاه از آن سه نسخه

مرفوم و بوقا علی شاه تحویل داد .

در این کتاب صفی علی شاه بمریدان و ارادتمندان خود نصیحت کرده و تصوف و شرایط آنرا تذکر داده است :

« ای عزیز این کتاب تصوف است فقیر صفی علی بموهبت غیبی و اشاره قدسی نوشتم تا از برای اهلش اگر در روزگار یافت شود سر رشته باشد و عجالاً موجب تشویق طالبان عالی همت شود .

اما ترا نصیحتی کنم که هرگز پیرامون این امر نگردی و جان خود را بلهوسانه بتلف ندهی بهمانکه تصوف را کمال دانی و اهلش را نوعاً گرامی شماری و دوست باشی قناعت کن که ترا کافی است - از آنکه تصوف بمثال گوهری است در قعر محیطی که عمق آن باندازه عمر آدمیست و نهنگان بسیار در اطراف آن صدف است و بدیهی است که چنین گوهری را بمحض ادعا و تصور بدست نتوان آورد . بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول اگر چه بزعم فقیر حصولش موقوف بموهبت است ولی تحصیلش را شرایطی گفته اند که بآن شروط هم عمل کردن بازمی تأییدات الهی و عنایات ازلی نشود - از آن جمله گذشتن از جان و مال و مرادات است و این اصل اعظم است و بسیار دیده شد که از جان هم گذشتند و باین مقصود پی نبردند و بساحل این بحر مردند . و دیگر از شرایط خدمت غواصی است که وضع فرو رفتن در این بحر و وقت آنرا بدانند و جای آنرا بشناسند و از تدبیر دفع نهنگ آگاه باشد ...

وصول این امر منحصراًست بدو اصل و هزار شرط : اصل اول . گذشتن از جان و ترك آمال دنیوی و اخروی و مرادات ظاهری و باطنی است بالمره - اصل ثانی - طلب دلیلی که او افسون جانوران بحری را بدانند و از تدبیر دفع نهنگ آگاه باشد .^۱

در این کتاب صفی علی شاه بیشتر با ، ای عزیز آغاز سخن کرده و سعی بلیغ مبذول داشته تا به پیروان و ارادتمندان خود بفهماند که صوفی کیست و غیر صوفی چه

کسی و فرق بین صوفی حقیقی و غیر حقیقی چه می‌باشد^۱.

« فواید این کتاب بسیار است منجمله اینک هر کس بخواند نمیز اصل را از بدل تواند داد و عارف را از مدعیان فرق تواند داد » و در جای دیگر^۲:

« برار باب بصیرت پوشیده نماند که این کتاب این تصوف محض است دخلی بقواعد هیچ مذهبی و آداب هیچ ملتی ندارد که اهل آن مذهب بخروش آیند » .

صفی‌علی شاه در این کتاب اظهار عقیده نموده که برخی کسان صوفی نیستند اما مایه افتخار خود میدانند که عنوان صوفی یا درویش را بر خود نهند و بدین کار تظاهر نمایند .

در صفحه ۱۶ - ۱۵ شرح داده است که صوفی و مرشد و درویش و عارف و واصل کیست و آنها را چه صفت مشخصه است و همچنین در صفحه ۱۶ - ۱۷ نماز - روزه - زکوة - حج - و ولایت را اصل عبودیت حقیقی خوانده و مدعی شده است که شریعت بر همین اصول مستقر می‌باشد و سپس در صفحات ۱۸ - ۱۹ چهار رکن نماز (قیام - قعود - رکوع - سجود) را شرح داده است و همچنین در صفحه ۲۱ اوصاف اهل طریقت و انسان کامل صفت را بیان فرموده و تحصیل آدمیت را بدو چیز منحصر دانسته است « یکی آداب ظاهره و آنرا شریعت گویند . یکی اخلاق باطن و آنرا تصوف یا طریقت نامند » و بعد از آن فایده شریعت و طریقت را شرح داده و نتیجه گرفته است که « حاصل دعوت انبیاء یکی نظم و وضع شریعت و رسم مدنیت بوده و یکی تکمیل و تربیت نفوس بمراتب آدمیت و نمودن راه و رسم معرفت و حقیقت » و در ضمن به بیان حکایات مختصری از صوفیان معروف چون ذوالنون مصری و شیخ نجم‌الدین کبری و غیره و یا به نقل اقوال دیگران پرداخته و گاه در آن بیان لطیفه هائی نیز بکار برده است .

صفی‌علی شاه در این کتاب در بیان خلافت لطیفه هائی آورده و چون از خلیفه

۱- اسرار المعارف ص ۱۵ چاپ تهران ۱۳۲۰

۲- اسرار المعارف ص ۳۶ چاپ تهران ۱۳۲۰

اول ذکری بمیان می‌آید او را با احترام و تکریم یاد کرده و فضیلت و جلالات قدر او را می‌ستاید.^۱ و همچنین در کتاب تفسیر منظوم در هر جا که ذکری از خلیفه اول و خلیفه ثانی بمیان آمده باز هم همراه با احترام و تعظیم می‌باشد^۲ در حالیکه صفی علی شاه از شیعیان متعصب بود و در بعضی از تألیفات خود مانند «دیوان و قصاید و غزلیات»^۳ اشارتی بر علیه اهل سنت و جماعت نموده است و حتی در موضعی مولانا جلال‌الدین رومی را که از اهل تسنن می‌باشد انتقاد کرده است^۴ با اینکه گاهی مولوی معنوی را ستایش و از او با کمال قوت خوددفاع کرده است.^۵

این کتاب بسبکی روان و ساده نوشته شده و نمونه آن اینست:

«عالم از غلغله عشق پر است و رازها از پرده بیرون و درالسنه کاینات جاری
 اما شنونده نیست! خلا بقی همه خوابند و اطفال دنیا به بازی خود سرگرم! و گوسفندان
 مرتع طبیعت بچرا مشغول! چه بی پرده دم از مهارف زینم و چه سر بسته سخن گوئیم
 آشنا بهوش است و بیگانه را پنبه غفلت در گوش! جز اینکه غیرت عشق مانع از
 افشای راز شد و قفل شریعت بر زبان درویش نهاد. منصور را گفتند کشف اسرار کردی
 و سزایت کشتن است اگر چه این بهانه بود و او را بعلت دیگری بردار زدند!
 تو خود دانی که حلاج را چرا کشتی و سوختی و خاکسترش را بر جا نگذاشتی
 و بیاد فنادادی. صفی بر جا نماند که این راز را با او در میان نهادی، و دانستی ملایک
 از چه سجده آدم کردند و سرهنگ قهر یعنی ابلیس چرا نکرد و منیت آورده؟ خواستی
 غوغا میان انجمن پیدا کنی! صوفی و زاهد شدند، اقرار شد، انکار شد، ابلیس را

۱- اسرار المعارف ص ۵۶ - ۵۸ چاپ تهران ۱۳۲۰

۲- تفسیر منظوم صفی صفحات ۵۶۷ - ۱۵۲ ، ۵۹۰ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۳- مقدمه صفی دیوان و قصاید و غزلیات ص ۳۴ چاپ تهران ۱۳۱۶

۴- تفسیر منظوم صفی ص ۲۰۲ چاپ دوم تهران ۱۳۱۷

۵- زبده الاسرار صفی ص ۷۵ - ۷۶ چاپ تهران ۱۳۲۶

۶- اسرار المعارف ص ۱۱ - ۱۲ چاپ تهران ۱۳۲۰

چه حد که بعد از امر از سجدهٔ آدم ابا کند ۱ این کیست که پیشم با تیغ کشیده ایستاده
و گوید اگر پرده از این راز برداری سرت را بردارم ۲ از آن ترسم و از جان خود
به تنگم :

«زیر شمشیر غمت رقص کنان خواهم رفت»

آثار منظوم

(د) - دیوان قصاید و غزلیات صفی

دیوان قصاید و غزلیات صفی علی شاه سه مرتبه چاپ شده که چاپ سوم آن بسال ۱۳۱۶ در تهران بانجام رسیده است . در مقدمه چاپ سوم دیباچه ایست که آنرا هادی مولوی و فاعلی شاه رشتی گیلانی یکی از مریدان صفی علی شاه نوشته و دیباچه دیگر است که آنرا خود حضرت صفی علی شاه مرقوم فرموده است . در این دیوان بعضی از مراسلات صفی علی شاه به ظهیرالدوله صفا علی شاه تهرانی مؤلف مثنوی رعنا و زیبا و مثنوی سبحة صفا و به محمد تقی محلاتی و به الحاج محمد شیرازی و به سید هدایت الدین متولی بقعه شاه نعمت الله ولی مندرج می باشد .

در این مراسلات صفی علی شاه عقاید خود را شرح داده است . ظهیرالدوله یکی از ارادتمندان و دوستان خیلی صمیمی صفی علی شاه بود . وی خواهش کرد که صفی علی شاه از واقعات زندگانی خودش مختصری یادگار بگذارد و برای اجابت این

سؤال صفی علی شاه شرح موجزی از کیفیات احوال خود را نوشت ولی از تفصیل آن معذرت خواست و آن شرح در دیباچه دیوان قصاید و غزلیات آن مرد بزرگ بچاپ رسیده است. صفی علی شاه در این شرح حال بعضی از مقالات پیر خود را نیز عرضه نموده و امیدوار بوده است :

« امیدم بدعای روشن ضمیری است که در هنگام جوانی بجزای خدمتی در نیم-آورد اصفهان در حقم دعا کرد که هدایت بمراد رساند از درگاه کرم نراند. زبینه باشد که بعضی از مقالات او را عرضه بدارم که در این شرح حال از برای مطالعه کنندگان حاصلی باشد و بی ثمر چیزی نوشته باشم ^۱ »
در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات عکسی از پیر خودش حضرت رحمت علی شاه^۲ بچاپ رسانده و زیر آن این شعر مندرج نموده است :

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل

خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

و مذکور است که رحمت علی شاه مدت عمرش فقط همین يك شعر را گفته است ولی در دیوان رضا علی شاه دکنی^۳ در صفحه ۴۵ - ۴۷ چاپ تهران ۱۳۵۴ غزلی چند

۱ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۶

۲ - رحمت علی شاه در حدود ۱۲۸۰ هجری قمری وفات یافت .

۳ - رضا علی شاه از اهالی دکن (هندوستان) و یکی از سر سلسله نعمت الله ولی بوده است وی در خدمت نور علی شاه نعمت اللهی اصفهانی کسب فیض نموده و هیچگاه بامور دنیاوی نپرداخته - تنها شغلی که داشته ارشاد و تلقین بوده است - وی بسال ۱۲۱۱ هجری قمری در کاظمین بدرود زندگانی گفت - شرح حال آن مرد روشن ضمیر در بستان المباحه درج است اما تاریخ ولادت او معلوم نیست - گمان چنین می رود صفی علی شاه مسافرتی که به هندوستان نموده و اقامتی که چندین مدت در دکن داشته در خدمت حضرت رضا علی شاه بوده است.

به حضرت رحمت علی شاه منسوب و مندرج است که آنرا بعینه در پانویس می‌آریم.^۱
این چند غزل در یکی از نسخ خطی بنام مبارک آقای رحمت علی شاه درج بود
لذا تمیناً در این نسخه شریفه طبع میشود:

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ز امروز که پا بر در میخانه نهادیم | یکسر دل و دین بر سر پیمانہ نهادیم |
| ما را بود از تخت جم و افرکی عار | تا روی بخاک در میخانه نهادیم |
| از حلقه گیسوی خم اندر خم جانان | زنجیر بیای دل دیوانه نهادیم |
| گشتیم ز قید دو جهان فارغ و آزاد | تا دل بخم طره جانانه نهادیم |
| در آرزوی وصل تو ای شمع شب افروز | جان را به کف خویش چو پروانه نهادیم |
| تا خال سیه در شکن زلف تو دیدیم | در دام تو دل بر سر آن دانه نهادیم |
| المنة الله که چو رحمت ز اول پای | در مرحله عشق تو رندانه نهادیم |

بسر کوی تو ما را بسردست سریست
 تو کرم داری اگر تحفه ما مختصریست
 هر کجا پا نهم از هجر تو پایم به گل است
 هر کجا سر کنم از عشق تو دستی بسریست
 خبر ما تو بجانان بیر ای باد صبا
 که دگر کس شناسیم کش آنجا گذریست
 وه که بیهوده به تحصیل هنر عمر گذشت
 عشق میوزم از این پس که به از هر هنریست
 همت پیر خرابات مگر یار شود
 در ره عشق که در هر قدم آنجا خطریست
 غم نیک و بد گیتی چه خوری باده بخور
 کازم و دیدیم بد و نیک جهان مختصریست
 ای دل از دست مده زاری و نومید مباش
 که در افغان شب و ورد سحرگه اثریست

بر در دیر مغان جز به ادب پای منه
 که بهر گوشه‌ای از خاک درش جای سریست
 بیش ازین شکوه مکن از غم هجران رحمت
 دل قوی دار که اندر پی هر شرب سحریست

تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم
 پای بر افسر دارا و سکندر زده‌ایم
 در ره عشق تو ای دوست چو پا بنهادیم
 دست حسرت ز غم هجر تو بر سر زده‌ایم
 دل نهادیم چو بر زلف و رخ و قامت تو
 طعنه بر سنبل و سرین و صنوبر زده‌ایم
 رقم خط تو دیدیم چو بر دفتر حسن
 قلم نسخ همی بر خط و دفتر زده‌ایم
 هوس کسوتر و تسنیم برفت از سر ما
 تا که از دست نگارین تو ساغر زده‌ایم
 ما همان روز که آن روی چو آتش دیدیم
 بر دل و جان ز غم عشق تو آذر زده‌ایم
 پای رحمت بگذشت از سر نه چرخ بلند
 تا ز خاک کف پایت بسر افسر زده‌ایم

هم آمد یادگار نعمت الله
 که نسل سیم از آن شهریار است
 از آن پس شد خلیل الله ثانی
 فروزان شد ، بگو ، بی اشتباهی
 ز چرخ دل چو ماه آسمانی
 بنای معرفت را پیر و بانی

محب الدین حبیب الله در این راه
 کمال الدین هم از وی یادگار است
 دگر هم قطب عالم در عیانی
 وز آن پس میرشمس الدین چو ماهی
 عیان شد پس حبیب الدین ثانی
 دگر شد شاه شمس الدین ثانی

کی کجا خاطر رندان جهان ناشاد است
 باده ده باده که بنیاد جهان بر باد است
 چو بد و نیک جهان هیچ ثباتی نکند
 خرم آنکس که بهر نیک و بدی دلشاد است
 این غم دین خورد و آن غم دنیا لیکن
 عارف آنست که از هر دو جهان آزاد است
 بنده خاک نشینان در میکدهام
 که بر همت شان تخت سلیمان باد است
 با بد و نیک جهان گر نکنی خوچه کنی ،
 چون در خواهش دل بر رخ کس نگشاد است
 اثر حسن عمل بین که بسی ملک شهان
 رفت بر باد و خرابات هنوز آباد است

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------------|
| خرد و نفس و هوارا همه برپا زده‌ایم | وه که ما با تن تنها بچه تنها زده‌ایم |
| باکی ارگنبد می‌نساء سمان نیست که ما | باده گاهی بقدح گاه به مینا زده‌ایم |
| لن ترانی نرسیده است بما هر نفسی | گرچه موسی ارنی برسر سینا زده‌ایم |
| تازده بوسه لب ما بلب لعل نگار | خنده‌ها بر لب جان بخش مسیحازده‌ایم |
| گر ندانی که قدح برسر بازار که زد | توهم‌ای محتسب شهر بدان، هازده‌ایم |

پس از مطالعه این اشعار نتیجه میگیریم که رحمت علی‌شاه از شعرای کهنه مشق بوده و در جائیکه گفته:

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل خانه ویران شد و آن نقش بدیوار بماند
 نیز دلیل بر آنست که رحمت علی‌شاه در سرودن اشعار استاد مسلم بوده و اشعار
 زیادی گفته باین دلیل که اگر در ساختن اشعار مهارتی نداشت محال بوده که وی در
 تمام مدت عمرش يك شعر نغز به چنین زیبایی بگوید . پس روشن است که وی اشعار
 زیادی گفته ولی متأسفانه بما نرسیده و این روایت که وی در تمام زندگانی خود فقط

يك شعر گفته درست نمی باشد .

صفی علی شاه در دیوان قصاید و غزلیات خود در جائیکه نسب نامه بزرگان دین و مشایخ کبار را جامه اشعار پوشانیده سلسله نعمت اللمبی را به تفصیل بیان نموده است چنانکه میگوید :

.
 ز عبدالله ، شیخ و قطب عالم
 پدر را در طریقت جانشین است
 هم آمد یادگار نعمت الله
 که نسل سیم از آن شهریار است
 از آن پس شد خلیل الله ثانی
 فروزان شد ، بگو ، بی اشتباهی
 ز چرخ دل چو ماه آسمانی
 دگر شد شاه شمس الدین ثانی
 شد اندر سلسله هم صاحب اسرار
 شد از جد و پدر بر خرقه وارث
 دگر بر شیخ شمس الدین مسعود
 نمود اندر دکن چون بد و ظیفه
 شهبی را کو بود سلطان معصوم
 که بود آن شاه ماه چرخ ارشاد
 گرفت و گشت درجی هادی حلق
 که اندر عهد خود قطب و ولی بود
 رسید این خرقه بارسم و نشانی
 که در شیراز بود او نایب الصدر

.
 غرض شد نعمت الله ولی هم
 خلیل الله که او برهان دین است
 محب الدین حبیب الله در این راه
 کمال الدین هم از وی یادگار است
 دگر هم قطب عالم در عیانی
 و ز آن پس میر شمس الدین چوماهی
 عیان شد پس حبیب الدین ثانی
 بنسای معرفت را پیر و بانی
 کمال الدین ثانی پس کله دار
 از آن پس شاه شمس الدین ثالث
 رسید این خرقه پس بر شیخ محمود
 علی شاه رضا را او خلیفه
 فرستاد او به ایران و بنت معلوم
 هم آن شه خرقه بر نور علی داد
 حسین شیخ زین الدین ازو دلچ
 پس از وی پیر مجذوب علی بود
 به زین العابدین شیروانی
 وزو رحمت علی هم گشت ذیقندر

صفی دریافت فیض خدمت او نصیب جان ما شد رحمت او^۱
 غرلی از غزلهای عرفانی که از شاهکارهای صفی علیشاه بشمار می آید و در میان
 ارادتمندان و پیروان او شهرتی بسزا دارد و آنرا بر دیوارهای داخلی « خانقاه صفی »
 (در خیابان صفی علیشاه - تهران) بخط بسیار زیبا و قشنگی مرقوم داشته‌اند در این
 دیوان چاپی موجود و جزو مقدمه می باشد :

من به ملك دل شهنشه بوده‌ام تا بوده‌ام
 از رموز عشق آگه بوده‌ام تا بوده‌ام
 دل بر آن کیسوی مشکین داده‌ام تا داده‌ام
 محو آن رخسار چون مه بوده‌ام تا بوده‌ام
 دفتر و سجاده یکسو هشته‌ام تا هشته‌ام
 دور از زهاد ابله بوده‌ام تا بوده‌ام
 درس عشق از خط ساقی خواننده‌ام تا خواننده‌ام
 بحر علم علم الله بوده‌ام تا بوده‌ام
 کوی جانان را به مژگان رفته‌ام تا رفته‌ام
 خاک آن ایوان و درگه بوده‌ام تا بوده‌ام
 راه با اهل طریقت رفته‌ام تا رفته‌ام
 سالکان را رهبر وره بوده‌ام تا بوده‌ام
 از من آلوده دامان کسب پاکی در خور است
 چون ز خود بینی منزله بوده‌ام تا بوده‌ام
 بر کمال اهل معنی بر ثبوت اهل ففسر
 خویش برهان موجه بوده‌ام تا بوده‌ام
 گر ببخشد جرم عالم را صفی بر جا است چون
 بنده رحمت علی شه بوده‌ام تا بوده‌ام

ریزه خوارخوان عرفانم جهانی گشت از آنک

ریزه خوار نعمت الله بوده ام تا بوده ام^۱

اصل این کتاب از صفحه ۶۳ با قصیده در مدح حضرت صدیقه طاهره و در بیان معنی حدیث را بفاطمه ام ایبها و ام بعلها و بنیها ، شروع شده و بعد از آن قصیده ها در مدح امام آخر الزمان و حضرت علی علیه السلام و حضرت رحمت علی شاه و غیر آن مرقوم داشته و در آن قصیده ها درباره معرفت و عرفان سخن رانده است ، و با اینکه قصیده های او زیاد جالب نیست بعضی اشعار بیچنان زیبایی سروده شده که دامن دلمی کشد که جا اینجا است ، و چند اشعار بطور نمونه :

| | |
|----------------------------|-----------------------------------|
| ساقی امشب عنایت افزون کرد | بهر رندان بیساده افیون کرد |
| کار یاران بدور اول ساخت | دور ثانی مپرس تا چون کرد |
| در قدح مشک و می بهم آمیخت | باده را با گلاب معجون کرد |
| بیش از پیش دست قدرت را | ز استین بهر بذل بیرون کرد |
| سوی رندان دور در هر دور | همره جام چشم میگون کرد |
| باده حضار را پیایی داد | حال عشاق را دگرگون کرد |
| گنج لب بر گشود و گوهر ریخت | مفلسان را بحرف قارون کرد |
| ترك خونریز غمزه اش یکبار | بر سر بیهشان شیخون کرد |
| خوش خوش آن مطرب مقام شناس | آشنا چنگ را به قانون کرد |
| هردمی زدرهی و مستان را | بسیاقی ز خویش ممنون کرد |
| از بم وزیر نی حریفان را | گاه مسرور و گاه محزون کرد |
| مطرب از چشم عاشقان افشاند | آنچه ساقی ز غمزه اش خون کرد |
| مستی بیخودان چو افزون دید | این نوا را به نغمه موزون کرد |
| که در اشیا ظهور اوست عیان | غیره کل من علیها فان ^۲ |

۱- دیوان قصاید و غزلیات صنی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۴۸

۲- دیوان قصاید و غزلیات صنی چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۱۱۳ - ۱۱۴

تعداد غزل‌های صفی علی‌شاه در حدود شصت بشمار می‌آید و همچنین رباعیات او در حدود یکصد و سی می‌باشد که در آخر این کتاب بحساب ردیف از الف تا یای و در خاتمه چند اشعار بزبان عربی به عنوان مناجات مندرج است .

میتوان گفت که غزل‌های صفی علی شاه برقصیده‌های او بهتری و برتری دارد و چنانکه از مطالعه غزلیات او معلوم می‌شود غزل‌های او بطور کلی جالب و دلکش است و صفی علی شاه نیز در باره اشعار خود چنین اظهار نظر فرموده است :

داند کمال شعر کجا هر مکدری شعر صفی ست آیت صفوت شعارها

ز اشعار من آنانکه لب اندر لب یارند

دانند که شیرینی از آن کان نبات است

با این همه صفی علی شاه شاعری را دون مقام و مرتبه خویش میدانند و شعر را مانند مولانا جلال‌الدین رومی فقط وسیله برای اظهار عقاید خود قرار داده است :

بهل بجا تمیز مفرد ز جمع نه شاعرم که در خورم باشد این

پس از مطالعه غزل‌های صفی علی شاه میتوان قیاس کرد که وی غزل‌های خواجه حافظ را زیاد خوانده و از سبک و افکار او متأثر شده است . در اشعار او این تأثیرات بخوبی مشهود است و چنان بنظر می‌رسد که وی گاهی از سبک غزل حافظ استقبال و پیروی نموده و حتی گاهی در موقع ساختن غزل دیوان حافظ را پیش خود گذاشته است . اینک دو غزل صفی و خواجه حافظ را برای مقایسه درج میکنیم تا بتوان پی برد که صفی از سبک و افکار خواجه حافظ تا چه اندازه استفاده برده است :

غزل صفی

دلبر امروز کمر بست و بقامت برخاست

مست از خانه برون رفت و قیامت برخاست

سرو نشست دگر گرچه بگل ماند ز شرم
 بتماشای تو زان دم که بقامت برخاست
 آنکه در سایه بالای تو بنشست بخاک
 از لحد رقص کنان گاه اقامت برخاست
 شمع راز غم عشقت بزبان گفت که سخت
 بر سرش شعله غیرت به غرامت برخاست
 ایمن از فتنه ایام نگشت آنکه بخواب
 چشم مخمور ترا دید و سلامت برخاست
 زینکه از حسن تو شد غافل دلباخت بگل
 در چمن ناله بلبل به نهدامت برخاست
 باده نوشان همه از لعل تو رفتند ز هوش
 زان میان عیسی مریم به کرامت برخاست
 غنچه را باد صبا پیرهن از رشک درید
 زانکه در پیش دهانت به علامت برخاست
 دلخ آلوده صفی ز آب خرابات بشوی
 چیست پرهیز که زاهد به ملامت برخاست^۱

غزل حافظ

دل و دینم شد و دلبر بملامت برخاست
 گفت با ما هنشین کز تو سلامت برخاست

که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست
 که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست
 شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد
 پیش عشاق تو شبها به غرامت برخاست
 در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
 به هوا داری آن عارض و قامت برخاست
 مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
 بتماشای تو آشوب قیامت برخاست
 پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
 سرو سرکش که بنواز از قد و قامت برخاست
 حافظ این خرقة بینداز مگر جان بیری
 کاتش از فرقه سالوس و کرامت برخاست^۱

صرف نظر از عقاید با اینکه اشعار مولانا صفی خوب و جالب می‌باشد اما از لحاظ ترکیب و سلاست آنچنانکه از خواجه حافظ ظهور نموده بیای غزلیات دلکش و بارع آن شیرین سخن نمی‌رسد .

رفت دلدار و غمش در دل غمخوار بماند
 وز قفایش نگران دیده خونبار بماند
 بشفاخانه لعل تو رسید ارچه ولیک
 دل ز چشمت اثری داشت که بیمار بماند
 راز عشق تو که از خلق نهان می‌کردم
 گشت افسانه و بر هر سر بازار بماند
 خانه دل ز غمت زیر وزبر گشت و در آن
 نیست جز نقش تو چیزیکه بدیوار بماند

داشت عذریکه نرفته است ز کوی تو صفی
رفتش از پیش چنان پا که ز رفتار بماند

(دیوان صفی ص ۱۷۴)

این اشعار از لحاظ ترکیب خوب و پخته نیست :

بر خیز صفی تا بگدائی بنشینیم
ورمیکده از همت شاهانه شود باز

(دیوان صفی ص ۱۷۷)

این شعر هم دلکش نیست :

مرا بس است تماشای زلف و عارض او
بهل بهشت برین را به سنبل و سخنش

(دیوان صفی ص ۱۷۷)

این شعر هم دلکش نیست :

خال تو در مکابره تهمت است و نادره
گیرد باج از گره گربفرستی از ریش

(دیوان صفی ص ۱۸۰)

این شعر از لحاظ تشبیه خوب نیست :

من شدم از خنده اوواله و شرمنده او
دید چو شرم و غم من داد نمایش بخودم

(دیوان صفی ص ۱۸۰)

تو اگر کناره از ما ز ره مجاز کردی
برضا کشیم نازت چو تو خوبه ناز کردی

(دیوان صفی ص ۱۶۱)

گر باده خوری با صنمی زیبا خور
یا با مردی قوی دلی دانا خور

گر نیست ترا رفیق و یاری همدم
می هیچ مخور و گر خوری تنها خور^۱

(دیوان صفی ص ۴۱۴)

۱- این رباعی با استقبال عمر خیام گفته شده است :

گر باده خوری تو با خردمندان خود
یا با صنمی لاله رخسار خندان خود

بسیار مخور و در مکن فاش مساز
اندک خود و گه گاه خود و پنهان خود

(رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری ص ۹۸ چاپ فروغی تهران ۱۳۲۱)

زبدة الاسرار

صفی علی شاه کتاب زبده الاسرار را که تقریباً چهار هزار و هشت صد و چهل بیت دارد در حدود سال ۱۲۸۳ هجری تألیف کرده چنانکه میگوید^۱ :

هست ز هجرت بتاریخ ای غیاث الف و مائین و ثمانین و ثلاث
 و در مقدمه دیوان قصاید و غزلیات نیز اشاره نماید^۲ : « . . . کتاب زبده الاسرار را که با اشاره رحمت مآب در کرمان مقدمه کرده بودم و آن در اسرار شهادت است و آن غربتها و بیکسیها و بینوائیها و رنجها که اشکم بیابی از دیده جاری بود بنظم آوردم و در بمبئی آن را علی شاه جنت جانی گاه که خدای او را با فقیر دوست فرموده امر بطبع فرمود . گمان ندارم که هیچ آدمیزادی يك صنحه از آن بشنود و از خود نرود » .

و در شرح حال خودش نیز چنین نوشته است^۳ : « در هندوستان بتألیف زبده - الاسرار نظماً که در اسرار شهادت و تطبیق با سلوک الی الله است موفق شدم » .

صفی علی شاه در دیباچه مثنوی زبده الاسرار درباره این کتاب اظهار داشته^۴ :

« المحتاج الصغی علی النعمة اللہی أراه الله حقایق الاشیاء کماهی لمناب
 صاحب الکرم و الجود علی بن ابی طالب و اولاده الذین یوفون بالعهد و انطق نطقه
 علی منابهم فی زبده الاسرار و هی کنوز التوحید و العرفان » .

۱ - زبده الاسرار ص ۷۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - دیوان قصائد و غزلیات صفی ص ۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۳ - تفسیر منظوم صفی (مقدمه) چاپ سوم تهران ۱۳۲۷ شمسی

۴ - زبده الاسرار ص ۱۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

و در جای دیگر چنین مرقوم داشته است^۱: « مقصود کلی از تألیف این کتاب تشویق طالبین راه هدایت به معرفت و حضور آن مولا صلوات الله العلی الاعلی » .
مولانا صفی علی شاه مثنوی زبده الاسرار را گاهی بحر الکمال و گاهی دیوان عشق توصیف میکند^۲:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| چيست شکر این نعم بهر زبان | تا بود در کام وصف شاه جان |
| کردن اندر نعمت شاه ذوالجلال | زبده الاسرار را بحر کمال |

گردد اندر مدحت سلطان عشق زبده الاسرار هم دیوان عشق
و نیز اظهار دارد که وی بوسیله زبده الاسرار عالم را پر از گفتار عشق نموده است^۳:

از بیان زبده الاسرار عشق کرد عالم را پر از گفتار عشق
در موقعی که صفی علی شاه، معنی فنا، را شرح میدهد درباره مثنوی زبده الاسرار چنین می فرماید^۴:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| مقصد اصلی بود اقلیم چین | مرد چینی عارف کامل یقین |
| چین بود هم ملک معنی شهر جان | گر که دانی اصطلاح چینیان |
| اول ارداری هوای آن زمین | باید آموزی زبان اهل چین |
| پس سوی مقصود اصلی رونما | رو ز چاه طبع در شهر فنا |
| چون زبان چینیان آموختی | ز اصطلاح خویش لب را دوختی |
| ز اصطلاح زبده الاسرار شان | ره بری بر شهر چین یارشان |
| زبده الاسرار تا اقلیم چین | رهنمای تست گر داری یقین |
| زبده الاسرار را ای مرد دین | تا نه خوانی روعنه در راه چین |

۱ - زبده الاسرار ص ۶۹ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۲ - زبده الاسرار ص ۸۰ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۳ - زبده الاسرار ص ۳۴ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

۴ - زبده الاسرار ص ۹۲-۹۳ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی

| | |
|---|---|
| زین کتاب از راه گردی با خبر پس قدم در راه چین نه باشتاب گر نداری از طریقت دم مزین زبده الاسرار حرز جان اوست در طریقت واقف از ادراک شو گر تو فهمی عارفی و مدرکی | زانکه دارد راه چین افزون خطر اصطلاح چینیان اول بیاب ذوق فهم زبده الاسرار من هر که ذوق جان گل، بستان اوست نک بفهم حرف ما چالاک شو زبده الاسرار ما را اندکی در جای دیگر میگوید ^۱ : |
| زبده الاسرار دکان فنا است حاجت بر زبده الاسرار نیست راه و رسم عاشقان را زین کتاب هست تعویذ تو بر دستور عشق کرد آگاهی ز اسرار خفی تا شوی آگه ز رسم و راه چین شاه چین سلطان غفار الذنوب | هر متاعی را دکانی خود سزاست گر تو را ذوق فنا در کار نیست شور عشقی گر بسرداری بیاب زبده الاسرار هم در شور عشق اندر این تعویذ بر معنی صفی خود تو این تعویذ بگشا و بین چین چه باشد عالم غیب الغیوب در جای دیگر ^۲ : |
| زبده الاسرار از آیات عشق یک کلام زبده الاسرار را هیچکس این گونه گفتاری شنید ختم شد گفتار عالی بر صفی زبده الاسرار گوئی در جهان کرد عالم را پراز گفتار عشق | آرد از رحمت پی اثبات عشق تا کنون نشنیده‌ای اقرار را خودت نخواهد بعد ازین هم زاهد دید گر تو را انصاف باشد ای وفی تا ابد دیگر نیاید این بدان از بیان زبده الاسرار عشق |

۱ - زبده الاسرار ص ۹۳ - ۹۶ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۲ - زبده الاسرار ص ۲۳ - ۲۴ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

تخم معنی کشت یعنی مولوی^۱
 مولوی تخمی فشانند و آبیار
 حاصل گفتار پیر مثنوی
 در جای دیگر^۲ :

مثنوی شیر است و جانها طفل و ش
 زبده الاسرار یعنی این کتاب
 و در «تحقیق وجود مطلق» چنین گفته است^۳ :

زبده الاسرار زین پیش ای اخی
 هست زین پس حرف از آن بطن الاخیر
 بود وصف بطنهای برزخی
 زانکه خط شد طی به نقطه ذات پیر
 در کتاب مثنوی بحر الحقایق در باره زبده الاسرار چنین سروده است^۴ :

کنی گرزبده الاسرار را گوش
 و در آنجا که از «الاسم الاعظم» سخن رانده است در باره زبده الاسرار چنین
 گوید^۵ :

بود فحشاء و منکر هستی تو
 اگر این راز را خواهی تو تفصیل
 کز او باشد غرور هستی تو
 یکی کن زبده الاسرار تحصیل
 نکاتی هست اندر اسم اعظم
 بدقترها بیان کردیم فافهم
 و در جائیکه معنی عرفان را شرح نموده زبده الاسرار را چنین توصیف کرده
 است^۶ :

۱- مولانا جلال الدین رومی مؤلف مثنوی معنوی

۲- زبده الاسرار ص ۷۰ - ۷۱ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۳- زبده الاسرار ص ۱۸۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی

۴- بحر الحقایق تألیف صفی ص ۲ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۵- بحر الحقایق صفی ص ۱۱ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

۶- بحر الحقایق صفی ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ قمری

صفی گر زبده الاسرار گوید ز قول یار وصف یار گوید
و در تفسیر منظوم که از شاهکارهای وی بشمار آید چنین فرموده است^۱ :
گردهی بر زبده الاسرار گوش تا بوقت مرگ نشینی ز جوش

گفته‌ام در زبده الاسرار من شرح آنرا با دقایق در سخن
زبده الاسرار را گر خوانده‌ای نیست عشقت زنده هیچ ارمانده‌ای
صفی علی شاه زبده الاسرار را سر عرفان میداند و می‌خواهد که آن سر را در داستان
خونین کربلا نمایان کند^۲ :

سازم از عشق تو در گفتار عشق مثنوی را زبده الاسرار عشق
گویم اندر داستان کربلا سر عرفان را عیان و بر ملا
وصفی علی شاه معتقد است کسانی که بخوبی از عرفان وقوف ندارند نمی‌توانند
زبده الاسرار را درک و بمعانی آن بخوبی پی ببرند^۳ :

بلکه هم واقف نگشت‌ای یار من کس ز سر زبده الاسرار من
غیر آن عارف که ز اطوار شهود گشته جانش واقف از سر وجود
این کتاب در بحر معروف مثنوی^۴ مولانا جلال‌الدین رومی نوشته شده و مانند
مثنوی در این کتاب نیز حدیث و آیه قرآن تفسیر شده است و همچنین گاهی حکایاتی
نیز آورده شده است .

صفی علی شاه در تشریح عقاید و تبیین مطالب به مولانا جلال‌الدین رومی در
مثنوی معنوی تاسی بسته اما آن شور و هیجان و سوز و گداز و در ضمن بر خورداری
از همانقدر مایه ادبی را نیز فاقد است و بطور کلی میتوان گفت که اشعار صفی علی شاه

۱ - تفسیر منظوم صفی ص ۲۶۹ و ص ۳۴۴ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

۲ - زبده الاسرار ص ۲۲ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

۳ - زبده الاسرار ص ۶۸ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی .

۴ - مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف (یا مقصور) : فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلاتن)

در برابر مولانا جلال الدین رومی باندازه‌ای سست و ضعیف بنظر میرسد مثلاً^۱ :

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ای مغنی بردهٔ دیگر نواز | چنگ را کن بر نوای عشق ساز |
| کن دمی تألیف نی را در نغم | تا ز خود کردم مگر آن دم عدم |
| چون چونی خالی شدم پاک از خودی | در نوا آیم بقانون هدی |
| در نوای نی چونی سر تا قدم | بسر بیان نینوا کردم قلم |
| باز سودای جنونم زد بسر | کرد از اقلیم عقلم در بدر |
| بار دیگر بحر عشقم جوش کرد | بانگ نی تاراج عقل و هوش کرد |
| نی نوا برداشت باز از نینوا | بند بندم شد چونی اندر نوا |
| نی نوای نینوا را ساز کرد | نی نوا را با نوا همراز کرد |
| نینوا چبود محل ابتلا | گوش کن تما با تو گویم ماجرا |
| دل بود زین نینوا قصدای پسر | نی کند زین نینوایت با خبر |

(و همچنین الی آخر)

با اینکه اشعار صفی علی شاه نمکی جداگانه از خود دارد اما چنانکه اظهار داشتیم اشعار صفی بیایه اشعار مولانا رومی نمیرسد و این از منظر اینکه در این جا آورده شد بخوبی مستفاد میگردد و بالعکس مولانا جلال الدین هر چه میگوید توأم با سوز درون و التهاب زاید الوصف و سرشار از عشق و مخصوصاً نفوذ کلام عجیبی است و با آنکه با الفاظ چندان اعتنائی ندارد اما معانی وسیع و دامنه دار را در الفاظ اندک و جامع و مختصر و موجز بیان نموده است مثلاً^۲ :

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بشنو از نی چون حکایت میکند | از جدائیه‌ها شکایت میکند |
| کز یستان تما مرا بیریده‌اند | از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند |
| سینه خواهم شرحه شرحه از فراق | تا بگویم شرح درد اشتیاق |
| هر کسی کودورمانداز اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش |

۱ - زبدة الاسرار صفی ص ۲۵ - ۲۷ چاپ تهران ۱۳۲۶ شمسی.

۲ - مثنوی معنوی جلد اول ص ۳ به تصحیح نیکلسون چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۴

من بهر جمعیتی نالان شدم
هر کسی از ظن خودش یار من
سر من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

(الی آخر)

مولانا جلال الدین از لحاظ توسع فکر و بیان توضیح معانی بسیار دقیق بوده و رموز و اسرار دل در اشعار او بخوبی تقریر گردیده است و با آنکه در بند شاعری نبوده و بقصد تفنن و امتحان طبع شعر سروده بلکه محرک او یک داعی درونی بود و تا بیقرار نمی شد و مستی باده عشق عنان اختیار از دستش نمی ر بود لب به سخن نمی گشود بخصوص که پس از درک صحبت شمس تبریزی آن درویش شوریده حال انقلابی عظیم در احوالش روی نمود ، عاشقی بی قرار گشت و آتش سهمناک در کانون دلش شعله ور شد و خرمن جانش سوخت و تاب و توان از دستش برفت و از آن پس بی اختیار بسرودن شعر پرداخت و شرح سوز و گداز دل را بقالب عبارات موزون ریخت و معروف است که مولانا جلال الدین اغلب غزلهای خود را در حال سوز و جذبه و بیتابی و رقص و سماع و چرخیدن و بیهوشی سروده و در واقع شعر نمی پرداخته بلکه شرح سوز و گداز درون را بی اختیار بصورت عبارات موزون ادا میکرد و آنگاه مثنویش را در صحیفه ها می نگاشته .

صفی علی شاه نیز گاهی مانند مولوی جلال الدین بسبک او شروع به بیان مطالب می نماید و مانند وی آغاز سخن کرده اما در سعی خود ناکام مانده است مثلاً^۱ :

مدتی بد کز کسالت های دل
بود ساکن بحر گوهر زای دل
مرغ نطقم جابه ویران کرده بود
سر بزیر بال حرمان برده بود
حالیاً بحر سخن شد موج زن
ریخت زان بیرون گهرهای سخن

بار دیگر بحر نطقم کرد کف
 هر صدف از گوهر اسرار پر
 هر دری زان زینت تاج شهان
 عقل چه بود صورت معنای عشق
 پیش ازین کاندرد بیان مثنوی
 بود نطق عشق بی گفتار من
 یعنی آنکه من نبودم در میان
 اندر آن هنگامه و ساز و خروش
 از شر عشقم ز راه علتی
 خود نژاد این مدت از آن مهلتم
 دل غمین آن بت دلبرده بود
 تاکنون کایام مهلت شد بسر
 هست از هجرت بتاریخ ای غیاث
 ریشه فکرت در این مدت قوی
 پس چه باک از مثنوی تأخیر شد
 طفل طبعم کو بمهلت پیر شد
 مثنوی شیراست و جانها طفل وش
 تا تو طفلی شیر بخشد دایهات
 طفل شیری تا تواند پرده‌ای
 باده طفل شیر را محلوپ نیست
 زبده الاسرار یعنی این کتاب

هر کفی زان گشت بحری پر صدف
 درج در هر گوهری بحری زرد
 لؤلؤ لالای بحر عقل و جان
 یک بخار از بحر گوهر زای عشق
 بدز عشقم خط معنی مستوی
 ناطق اندر زبده الاسرار من
 عشق خود میگردلفت خود بیان
 بحر معنی ناگه افتادم ز جوش
 یافت کلک اندر نگارش مهلتی
 طفل معنی ز امهات فکرتم
 یعنی از سرمای هجر افسرده بود
 داد از نو شاخ معنی برگ و بر
 الف و مائین و ثمانین و ثلاث
 شد حقیقت بهر نظم مثنوی
 زانکه در وی جبل ما زنجیر شد
 مهلتی بایست تا خون شیر شد
 هر دم از پستان فکرم شیر کش
 چون شدی بالغ نشاید جزمیت
 کیست بالغ رند می پرورده‌ای
 طفل می هم از لبن محفوظ نیست
 لاجرم هم شیر دارد هم شراب

(الی آخر - زبده الاسرار صفحه ۷۰ - ۷۳)

و همچنین در بعضی مثنوی سعی میکند که سخن را مانند جلال الدین خاتمه

دهد مثلا :

آن ولی لایموتم گفت دوش
 من شدم خاموش ز گفتار این زمان
 شوزنظم مثنوی چندی خموش
 دم مزن و الله عالم بالبیان
 (زبدة الاسرار صفحه ۶۸)

در «خطاب بنفس ناطقه و بیان جذبه عارف» کوشش مبذول داشته که چون مولانا جلال الدین شعر بسراید اما پایه او نتوانست رسید و این تقلید و پیروی گاهی به خنکی رسیده و اشعارش کمی بیمزه شده است :

ای صفی شد رخس نظمت تیز رو
 کس غزان را باز و بنگر سوی پس
 بس کشیدی رخس معنی را رکب
 بس دوید اندر قفایت بی درنگ
 گفت آن شاهی که بر ما بد شفیق
 هین چه گوئی ای فقیر رو پناه
 نه از جلو آگاهیم نه از قفا
 گرچه رختم دل بر رفتن بسته ست
 تا کون اندر زمین ره می برید
 آنکه فرمود الرفیق اندر طریق
 مررها گردیده از دست جلو
 همهرانت اوفتادند از نفس
 شد زمین گرد هوا تا کی شتاب
 خنگ عقل سامعان گردیده لنگ
 الرفیق ایراه جو نم الطریق
 تازه گردیده ست رخشم گرم راه
 گر سر همراهیم داری بیا
 لیک در رفتن هنوز آهسته است
 زین سپس اندر هوا خواهی پرید
 بهر عاقل گفت نی بهر عشیق
 (الی آخر)

(زبدة الاسرار صفحه ۸ - ۱۱۰)

و همچنین در مثنوی «تحقیق صراط الذین انعمت علیهم» که خواسته سبک و روش

مولانا جلال الدین رومی را تقلید کند ولی باز چنانکه باید موفق نیامده است :

هرچه خواهم زین بیان کردم خموش
 گرچه خاموشی است نزد ما سخن
 چون سخن زانعام خاص حضرت است
 گر تو ز اهل نعمتی و منعمی
 شور عشقم آورد دیگر بجوش
 لیک من بی اختیارم در سخن
 لازم اظهارش به اهل نعمت است
 بر بیانم گوش جان بگشا دمی

چون شنیدی وصف راه و رهنما
استمانت چون ز حق جوئی براه
بایدت مجهول نبود راه راست
ورنه نبود در دعایت فایده
زانکه مجهول است راحت ای پناه
کرده چون نصریح حق آنراه را
حق نکرده بهر نصریح اکثفا
بلکه فرموده است بهر اختصاص
آنره اقصر که راه واحد است
کرده حق ارشاد آن برانبیا
هرکه شداهل و لامردره است
این ولایت آن علی مرتضی است
زین ولایت گفت حق در روز خم
زین ولایت گردناری آگهی
این ولایت چیست در ره آمدن
با فقیه فشری گم کرده راه
این ولایت عشق شاه دین علی است
مر ولی را دست دست مرتضی است
پس چو با دست خدا بستی تو عهد
پس در انعمت علیهم نکنه ایست
چون ندائی نکنه گویم فاش من
من رسیدم نکنهها را مو به مو
آن صراط مستقیم منجلی
لطف انعمت علیهم این بود

از هدایت باز بشنو نکه ها
تا شود هادی بر آن راحت اله
کانصراط مستقیم حق کجا است
نیست فیض هدایت عاید
طالب مجهول نبود مرد راه
در حقیقت رهرو آگاه را
بر صراط المستقیم و اهدنا
آنرهی کانعام کردم بر خواص
اهل نعمت را بر آن حق راشد است
کاهل انعام اند از خوان ولا
کاین ولایت خاصه اهل الله است
این ولایت نعمت نام خداست
کای گروه الیوم اکملت لکم
ز اهل نعمت نیستی و گمراهی
هم زجان تسلیم مرد حق شدن
این ولایت راست ناید ای پناه
بیعت تسلیم بر دست ولی است
دست حیدر بی گمان دست خدا است
در صراط راست داری جد و جهد
حیف کت آگاه جان از نکنه نیست
نکنه گو من نکنه من قلاش من
با تو گویم گر تو باشی نکنه جو
هست راه نعمت الله ولی
وین نعم مخصوص اهل دین بود

خوان ز بهر رهروان گسترده است
 نعمتش نام است یاران الصلا
 هست گمراه از صراط مستقیم
 دست بر دست است تا دست علی
 من صراط مستقیم ای گروه
 نیست در منعم علیهم داخل او
 هست یا مغضوب و یا ضال این بدان
 اهل افراط اند و تفریط از ضلال
 سرکش از شادی باوج آسمان
 نعمت حق زانکه مخصوص شماست
 جانان خشنود و نورانی بود
 وز حق استدغای صدرحمت کنید
 که شمارا کرده حق نعمت شناس
 باب رحمت بر رخس گردید سد
 وانکه نامد از در رحمت براند
 رحمة اللہی غریق رحمتست
 کی کند کس نعمت مولا طلب
 هر دورا بر ما خدا داد از کرم
 چونکه رحمت کرد بر نعمت فزود
 یافت بر ما نعمت بیحد نزول
 معترف شو و از در رحمت درآ
 بخشد و بدهد فراوان نعمت
 باب رحمت بر رخ او سد نشد
 و نه در بستند و سد حایل شود

نعمت الله نعمتی آورده است
 الصلا ای طعمه خواران الصلا
 هر که نشیند بر این خوان نعیم
 زانکه دست نعمت الله ولی
 وان علی فرمود در عین شکوه
 هر که بیرون زین صراط است ایعمو
 پس چه از منعم علیهم نیست آن
 ضل و مغضوب از صراط اعتدال
 نعمة اللہی کجائی زین بیان
 گر برقص آید از این صحبت رواست
 بر شما این نعمت ارزانی بود
 بیحد و مرشکر این نعمت کنید
 هم ز حق خواهید توفیق سپاس
 نعمت حق را هر آنکس پای زد
 حق ز رحمت طعمه خواران را بخواند
 فیض رحمت لازم این نعمتست
 تا نگردد رحمت مولا سبب
 رحمت و نعمت بود ملزوم هم
 مجرمانرا ز اهل این رحمت نمود
 چون نمودیم از در رحمت دخول
 نعمت از خواهی بجرم خود چوما
 جرم هستی تا علی رحمتت
 ای خوش آن کز باب رحمت رد نشد
 هر که آمد زود گو داخل شود

سابق آمد باب رحمت در طلب
باب رحمت بر تو اول گشت باز
رحمت حق بر غضب پس سابق است
چه از در رحمت در آئی عاشقی
حق تعالی بر سر خوان ولا
تا که بدهد جان و گیرد جان حق
وز پس آفتاب قهر است و غضب
چون نرفتی شد غضب را جنگ ساز
باب رحمت باز بهر عاشق است
ذات سبحان را برحمت سابقی
اهل رحمت را زند دایم صلا
هم دهد سر بر سر پیمان حق
(زبدة الاسرار صفحه ۱۳۲ - ۱۳۴)

در این مثنوی که سراسر بازی با لفاظ است و لفظ نعمت و رحمت آن قدر تکرار شده که خواننده بکلی خسته میشود و در عین حالیکه اشعار این مثنوی خیلی ساده و عادی است معانی در ابهام عجیبی گرفتار است و بالاخره بسیار روشن نمی شود که آیا مقصود در این نجا شاه نعمت الله ولی و رحمت علی شاه است یا نعمت و رحمت خداست که شرح داده می شود .

مثنوی دیگر او در « بیان شهادت عبدالله بن الحسن » و یکی دیگر « غلبه وجد » که هر دو بسبب مثنوی مولانا جلال الدین اختیار و انتخاب گردیده است :

باز یاران جذب عشق آورد زور
بر سر سودائیم افکند شور
باز یاران یارم آمد در عتاب
کرد بنیاد حواسم را خراب
(الی آخر) (زبدة الاسرار صفحه ۲۱۹ - ۲۲۱)

بر لبم چون نام عبدالله رفت
هر چه جز عشق از نظر ناگاه رفت
وقت میدان داری عبدالله است
کو برادر زاده شاهنشاه است
(الی آخر)

(زبدة الاسرار صفحه ۲۱۴ - ۲۱۹)

و همچنین است مثنوی « عشق و عقل »

مرغ عشقم باز در پرواز شد
باب عشقم باز بر دل باز شد
نعمه دیگر در این ره ساز کرد
داستان عشق و عقل آغاز کرد

- کوش جان بگشاگرت دل مرده نیست
عشق و عقل عاشقانرا کوش کن
عاشقی کلورا بجان زد برق عشق
- حالت از سرمای هجر افسرده نیست
حالشانرا پیشوای هوش کن
جانش از پا تا بسر شد غرق عشق
(الی آخر)
(زبدة الاسرار صفحه ۲۲۷ - ۲۳۱)
- در این مثنوی که توان گفت تا حدی موفق بیرون آمده گاه گاه از قول مولانا
جلال الدین نیز استشهداتی آورده است مثلا :
- زانکه رنج حمق را نبود دوا
کوش دل بگشا بقول مولوی
- هست گوید مولوی قهر خدا
تا نلفزی از صراط معنوی
(زبدة الاسرار صفحه ۷۳)
- رو بخوان در مثنوی ای مرد راز
حاشد ذات خدا کس ورنه نیست
- قصه آن مسجد میهمان گداز
شاهد این حرف قول مولویست
(زبدة الاسرار صفحه ۷۶)
- این حکایت را حکیم معنوی
رو فرو خوان آن حکایت را تمام
این چنین فرموده آن کامل فنون
- شرح فرموده است اندر مثنوی
تا بیابی سر عشق لاکلام
در کتاب از بهر اصحاب جنون
(زبدة الاسرار صفحه ۹۴)
- لاجرم فرمود پیر رهنما
لاجرم فرمود پیر معنوی
- مولوی آن قبله اهل دعا
بهر ما این راز را در مثنوی
(زبدة الاسرار صفحه ۹۸)
- (زبدة الاسرار صفحه ۱۰۰)
- در این مثنوی صفی علی شاه در توصیف بی نهایت جلال الدین مولوی پرداخته

و آنها که اظهار داشته‌اند که مولوی سنی و صوفی بوده و صوفیان سنی از زمان قدیم گمراه و دور از صراط مستقیم بوده‌اند و نباید شیعه صوفی سنی را علاقمند باشد و بآنها ارادت ورزد، گمراه پنداشته‌است و از مولانا جلال‌الدین رومی توصیف و دفاع نموده است :

هست تالیفاتم افزون از حساب
 کان به است از مثنوی مولوی
 حرفهایش جمله جبر آلوده است
 جمله گمراه از صراط مستقیم
 باید از این قوم بودن بر کنار
 ذکر صوفی در کتب نبود بخیر
 بس تخالف با شریعت و اهل شرع
 گر روی سوزی ز نار و دودشان
 افترا گوید بر این مردم رواست
 هم نیفتد درجه از افسونشان
 چون نمیگردند بر منبر عیان
 حرفشان را جمله خلقان بشنوند
 که بما باب بیانشان سد بود
 جمله نعت مصطفی و عترتست
 یا کی جوگی یا نصارا مشربند
 میزند تا در شک افتند این عوام
 پیرو اقوال قوم باطل اند
 قول آنخناس را باور کنند
 کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
 زاستماع بانگ غول از ره ممان

ذوفنون عصرم ای عالی جناب
 گفته‌ام گردیده باشی مثنوی
 مولوی سنی و صوفی بوده است
 صوفیان سنی طریقند از قدیم
 شیعه را با صوفی و سنی چه کار
 ما بسی کردیم در اخبار سیر
 مرد صوفی را بود در اصل و فرع
 صورت مرشد بود معبودشان
 و تو گوئی این بر آنها افتراست
 تا نکرده کس به پیرامونشان
 گر حسابی بود حرف صوفیان
 تا چو ما آقا و عالیشان شوند
 پس یقین اقوالشان مرتد بود
 حرف ما را بین چسان با حجتست
 صوفیان بیگانه از این مذهبند
 الغرض زینگونه تهمت بر کرام
 ابله‌بانی هم که از ره غافلند
 خویش را یکباره کورو کر کنند
 جمله عالم زین سبب گمراه شد
 قول ایشان بانگ غولست ای جوان

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| شیر مردی کش بود در ره ثبات | کی کند بر بانگ غولان التفات |
| گوش دل بگشا بقول مولوی | تا نلغزی از صراط معنوی |
| آنخداوندان که ره طی کرده اند | گوش و ابا بانگ سگان کی کرده اند |
| مه فشاند نور و سگ عو عو کند | هر کسی بر خلقت خود می تند |
| خود تو گر مرد رهی مردانه باش | بانگ دیوان را بهل دیوانه باش |
| ور که هر دم از صدائی ای امین | مانی از ره تو زنی نی مرد دین |
| رو بخوان در مثنوی ای مرد راز | قصه آن مسجد مهمان گداز |

(زبدة الاسرار ص ۷۵ - ۷۶)

صفی علی شاه در « فی المقام الواحدانیة المطلقه » گفته است که اگر چه حرفهای عشق بر مولوی و مثنوی ختم شده است ولی باید دانست که کهنگی در عشق نیست و او خود را در میان عاشقان و عارفان خضر زمان تصور کرده و اظهار داشته و قتیکه صفی در میان آمد و زبدة الاسرار را جامه تألیف پوشانید و داستان عشق را زیبایی و نازگی بخشید عشق در قلب صافی صفی آن چنان نفوذ نمود که گفتار عالی بروی ختم شد و اگر کسانی این مدعی را باور نمایند و قبول نمی کنند به زبدة الاسرار مراجعه نمایند و آنرا با کمال دقت بخوانند تا ببینند که چگونه او دنیا را پر از عشق کرده است . آن تخم معنی که جلال الدین مولوی افشاند بود بوسیله زبدة الاسرار صفی آبیاری شد و بار آورد و ره روان عشق بدانند که زبدة الاسرار حاصل گفتار و نقاده کلام جلال الدین مولوی است .

صفی علی شاه بهمین حد نیز اکتفا ننموده بلکه تا آنجا جلو رفته است که میگوید چون عارفان اتحاد معنوی دارند صفی در ثیاب صفی و در حقیقت مولوی است و عشق در کشت معنی همیشه این خصوصیت را داشته است، که گاهی مولوی صفی می شود و گاهی صفی مولوی و هیچ فرق بین مولوی و صفی نیست و هم چنانکه مثنوی جلال الدین مولوی راز عشق است زبدة الاسرار صفی نیز حامل اعجاز عشق می باشد در معانی اختلافی نیست و اگر فرق است در ظواهر و عبارات ایندو است :

کهنگی در عشق نبود ای ولد
 کهنه و نو نیست در بازار او
 گر چه عالم پر ازین آوازه است
 عارفان کاوقات شان شد صرف عشق
 دفتری آورد هر کس زین بیان
 گرچه حرف عشق نیک از بشنوی
 باز چون آمد صفی در میان
 آرد از رحمت پی اثبات عشق
 تازه یابی حرفش از خود لایقی
 گر ترا باشد ز حق تأیید و ذوق
 تا کنون نشنیده ای اقرار را
 خود نخواهد بعد ازینم ز اهل دید
 گر تو را انصاف باشد ای وفی
 تا ابد دیگر نیاید این بدان
 من نگویم هست این معنی حال
 بر بیان بیش از اینم قادر است
 بر صفی عشق این چنین الهام کرد
 کز تو من اسرار خود ننهفته می
 بیش ازینم بهر پاس حرمتت
 هر که از جان سیرا بند فقر کند
 آسمانرا بس بود دور و ورش
 گوید اندر شرح عرفان مثنوی
 پر کند آن بلبل دستان فقر
 هم چنان گردون بگردش پیرشد

کین صفات کثرت است واو احد
 کهنه ها را نو کند دیدار او
 باز چون گوید معانی تازه است
 گوشها کردند پر از حرف عشق
 پر ز حرف عشق شد یکجا جهان
 ختم شد بر مولوی و مثنوی
 خضر وقت عاشقان و عارفان
 زبده الاسرار از آیات عشق
 در بیان عشق و شرح عاشقی
 از تمام عارفان و اهل شوق
 يك کلام زبده الاسرار را
 هیچکس این گونه گفتاری شنید
 ختم شد گفتار عالی بر صفی
 زبده الاسرار گوئی در جهان
 زانکه باشد عشق قادر بر مقال
 لیک عقل از فرض اینهم قاصر است
 بی ز جبریل خرد پیغام کرد
 گفتنی ها را ز نطق گفتمی
 نیست حرفم تا بماند صحبتت
 این سخن را ذوق او باور کند
 پیر رومی کنسد تا پرورش
 از زبان آن حسام معنوی
 از متاع معرفت دکان فقر
 تا صفی صاحب تقریر شد

کرد عالم را پر از گفتار عشق
 سبز کرد آنرا صفی زین مثنوی
 شد صفی تا رفت حاصل زیر بار
 زبده الاسرار بودار رهروی
 عارفانرا اتحاد معنوی است
 بهر سو بگشوده گنج راز را
 متحد جانهای شیران خداست
 گاه گردد مولوی گاهی صفی
 زبده الاسرار گاه اعجاز اوست
 گرچه باشد در عبارات اختلاف
 نیست يك مو در میان مرسلین
 وز قیود ما و منها مطلق‌اند
 عاشقانهم مطلق‌اند از ما و من
 فانی از خویشند و باقی در وجود
 (زبده الاسرار ص ۳۳ - ۳۴)

از بیان زبده الاسرار عشق
 تخم معنی کشت یعنی مولوی
 مولوی تخمی فشانند و آبیاری
 حاصل گفتار پیر معنوی
 خود صفی هم در حقیقت مولویست
 مولوی خود داده این آواز را
 جان‌گرگان و سگان از هم جداست
 عشق در کشف معانی ای و فی
 مثنوی مولوی که راز اوست
 حرف یک حرفست ای جان بیخلاف
 فرق ازین رو گفت رب العالمین
 زانکه جمله ناطق از ذات حق‌اند
 عشق چون مطلق بذات است ای حسن
 جمله درویش‌اند و مطلق از قیود

و در آخرین مثنوی در صفحه ۳۸ دو بیت ذیل را از مثنوی مولانا جلال‌الدین

نقل کرده است :

بشنو ازنی چون حکایت میکند
 وز جدائیهها شکایت میکند
 کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
 از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

همچنین در جاهای دیگر اشعار مولانا جلال‌الدین را بعنوان شاهد مثال نقل

کرده :

مثلا در «تحقیق دعا ومعنی ادعوی استجب لکم» که چهار شعر زیر را از مولانا

گرفته است :

چون خدا از خود سؤال و کد کند
او دعای خویش را چون رد کند
(زبدة الاسرار ص ۹۸)

منبسط بودیم و یک جوهر همه
بی سرو بی پا بودیم آن سر همه
چونکه ظاهر گشت نور آنسره
شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کنید از منجیق
تا رود فرق از میان این فریق
(زبدة الاسرار ص ۱۰۰)

در معنی «یا ایها المزمّل» شعر ذیل را از مولوی آورده است:
من نکردم خلق تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم
(زبدة الاسرار ص ۱۱۹)

در «معنی جبر و تفویض» شعر ذیل را از مولوی گرفته است:
من چه گویم چرخ با اینکار و بار
زین کمین فریاد کرد از اختیار
(زبدة الاسرار ص ۱۲۷)

و یا در «شرح مسئله قابلیت اشیا» که دو شعر زیر را از مولوی گرفته:
پس بد مطلق نباشد در جهان
بد به نسبت باشد این را هم بدان
(زبدة الاسرار سطر ۱ ص ۱۵۰)

محرم این هوش جز بیهوش نیست
مرزبان را مشتری جز گوش نیست
(زبدة الاسرار سطر ۶ ص ۱۵۱)

و یا در «خطاب آن سلطان لولاک با افلاک»:
گفت چو از میخانه مستی ضال شد
تسخر و بازیچه اطفال شد
(زبدة الاسرار سطر ۱۰ ص ۱۵۴)

و همچنین در «خطاب بنفس ناطقه درویش مجذوب»:
عاشقان را مذهب و ملت خدا است
ملت عاشق ز ملتها جدا است
(زبدة الاسرار سطر ۲۱ ص ۱۹۵)

و هم چنین در بیان «حق پرست عیسوی»:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نشاید داد دست
(زبده الاسرار سطر ۱۸ ص ۱۹۸)

و در « معنی ولو شاء لهدیکم اجمعین » :
آنخیالانیکه دام اولیا است عکس مهرویان بستان خداست
(زبده الاسرار سطر ۴ ص ۲۰۴)

که از مولوی اشعاری نقل نموده است .

صفی علی شاه سعی بلیغ و جدی تمام مبذول میداشته تا فلسفه تصوف و عرفان را چون مولانا جلال الدین بیان کند و حتی از افکار مولانا نیز در این موارد استفادات زیادی حاصل نمود اما چون طلاقت لسان و روانی بیان و عمق افکار او را نداشت و از آنهمه جذبه و شوق و ذوق نیز او را نصیب نبود نتوانست به منزلت جلال الدین فایز شود و آنهمه اقبال بدو روی نموده ، چه او در تشریح مقاصد و بیان نیات و توضیح افکار خویش چون مولوی به ذکر شواهد و امثله نمی پرداخت و در انتخاب موضوع نیز اشتباه و رزیده چنانکه گاهی در مدح حضرت علی علیه السلام معرفت و عرفان کبریائی را شرح میداد یا مسائل تصوف را بیان می نمود و در حالیکه مدح در این موارد وافی مقصود و چندان تناسبی ندارد و حتی گاهی خسته کننده هم می شود، در حالیکه مولانا جلال الدین برای توضیح هر مطلب قصه‌ای جالب پرداخته است و این خود یکی از عوامل اقبال بکتاب او میباشد و میتوان یکی از علل عدم موفقیت صفی علی شاه را هم در این دانست که وی تنها بمدح و وصف اکتفا نموده است و در انتخاب موضوع با اشتباهاتی دچار شده اما مولانا جلال الدین پیوسته این نکات را منظور و در انتخاب موضوع کمال دقت را مراعات میکرده است - ولی صفی علی شاه این نکات را زیاد ملحوظ نداشته مثلا در بیان حادثه کربلا در آنجا که فلسفه تصوف و عرفان را شرح داده اشعاری سست و عادی سروده شده - اشخاصیکه به کمک حضرت امام حسین بجان کربلا می شتابند فاقد اسلحه اند و هیچ وسیله دفاعی در دست ندارند و عجیب تر آنکه صوفیانه و قلندرانه باین کارزار رو می آورند در حالیکه واقعه کربلا

یکی از میادین خودنمایی شجاعتها و شهامتها و دلیری‌ها بوده و آن از جان گذشتگان و طالبان حق و حقیقت نمونه تمام عیار و اکمل جهاد با نفس و شجاعت و شهامت اخلاقی بوده‌اند - آن مردانیکه به کمک حضرت امام حسین بجانب کربلا می‌رفتند چه خوب بود که وسیله دفاعی در دست می‌داشتند آن وقت در اشعار صفی علی شاه قدرتی می‌بود که خواننده را جلب می‌کرد و میتوان گفت که آن وقت اشعار صفی بیایه مولانا جلال الدین می‌رسید :

بهر جانبازی در آن دشت بلا
آن حبیب بن مظاهر را بدل
صوفیانه شد برون از خانقاه
و در آن غوغا رواج اسباب جنگ
تا ز دل جوید از آن غوغا خبر
در دل او علم اشیا حاصلست
کنج علم و مخزن شاهنشهی
راز دان سر ما اوحی دلست
مشرق انوار عالم حضرت است
ختم تا محشر نگرود این کلام
هست از دمه‌های دل يك دمدمه
کرد یکدم سیر عالم‌های دل
کشتی شاهی که دل را بانی است
سوخت‌زان مجذوب مطلق مغز و پوست
پای معنی بود کان در گل رفت
ای اخی از پای تا سر در گلی
تا بر آید پایت از گل بی تعب
بر حبیب خود رسی همچون حبیب

چونکه بار افکند شاه کربلا
نار جذبش در زمان شد مشتعل
سوی شهر کوفه وقتی مرد راه
شهر را دید از هجوم خلق تنگ
کرد در آئینه دل پس نظر
زانکه صوفی را دبیرستان دلست
دل بود مرآت نور آگهی
کنج علم علم الاسما دل است
هر دلی عارف بنورانیت است
خواهم از من شرح دل گویم تمام
بی غلط گفتم که تا محشر همه
او چو همدم گشت با دمه‌های دل
دید اندر کربلا طوفانی است
زد بجانش شعله نار جذب دوست
دیگر از بازار در منزل رفت
چون تو از اسرار معنی غافل
بگذرد از صورت برو معنی طلب
اهل معنی چونکه گشتی عنقریب

سوی مقصد تاخت از ره بیدرنک
 عاشقی کاو را صدا زد یار او
 دید در ره پیر صاحب سینه را
 در طریق عشق سلطان قدم
 در کفش رنکی و بیرنکی فاش
 هل حنا از دست ورنک تازه بین
 کار عشق ازرنک و ره بیرون نگر
 راه عشق است اینره حمام یست
 رنگهای بی رنک گردد اندر او
 هرچه غیر ازرنک او ننگ تو است
 وان یکی از رنگهای عاشق است
 صد هزاران رنک از یک خم کند
 بهر عاشق رنک دیگر ریخته
 بهر عاشق در زمین کربلا
 داری ار با روی او روئی بیا
 و آن سواد الوجه فی الدارین ماست
 آن سیاهی رنک هم بگریخته
 باقی آنجا رنکی از درویش نیست
 رنک بیرنکی ز بهر او زسد
 ریزد از حق است و ثار الله عشق
 یکجهت بودن براه عشق پیر
 سوی بیرنکی قدم برداشتنند
 در نماز آن هر دو نور پاک دین
 پیش شه دادند تیر کینه را

زد حبیب آن شیشه صورت بسنگ
 کی شکبائی بود در کار او
 رفت از سر غیرت دیرینه را
 مسلم آنکو بود او را همقدم
 عازم حمام جان روشنش
 گفت او را کای اخی آوازه بین
 رنگها را جمله دیگرگون نگر
 راه بیرنکی بجز يك گام نیست
 صبغة الله است رنک خم هو
 عشق رنک آمیز در رنک تو است
 رنک بیرنکی حنای عاشق است
 رنک هستی را چو عاشق کم کند
 رنگها را عشق از سر ریخته
 ریخت از خم و لارنک بلا
 من بی آن رنک رفتم ای کیا
 خود سیاهی گرچه فوق رنگها است
 لیک زین رنکی که عشق انگیزه
 گرچه رنکی از سیاهی بیش نیست
 لیک عشق آنرا که بانگ آنسو کند
 خون او کاندر رکاب شاه عشق
 چیست بیرنکی در این جای فقیر
 رنگها را الغرض بگذاشتند
 سینه بگشودند پیش تیر کین
 در نماز آن هر دو مؤمن سینه را

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بارگی بر هستی خود تاختند | نقد جان در نقد جانان باختند |
| از لوبا با اصل خود ملحق شدند | فرع را هشتند و اصل حق شدند |
| آری آری عین حق گشت ای پسر | آنکه بهر حق گذشت از جان و سر |
| پیش اصل خویش چون بیخویش شد | رفت صورت جلوه معنی شد |
| این بیان اسرار نورانیت است | حیف کت جاندر حجاب ظلمت است |
| بس دراز است این سخن کوتاه کن | اصغرا رو سوی قربان گاه کن |
| تا چه کرد آن شیر خوار شیر خو | با امیر شیر خوبان گفتگو |

(زبدة الاسرار صفحه ۴۹ - ۵۱)

با اینکه اشعار صغی علی شاه همگی جداگانه از خود دارد اما چنانکه اظهار داشتیم بپایه اشعار مولانا جلال الدین رومی نمی‌رسد و این معنی از مثالیکه در اینجا آورده شد بخوبی مستفاد و روشن میگردد . بالعکس مولانا جلال الدین هر چه میگوید توأم با سوز و گداز است و تأثیری عظیم بخوانندگان می‌بخشد .

با اینکه مثنوی زبدة الاسرار با مثنوی معنوی قابل مقایسه نیست ، اما چون صغی علی شاه مثنوی معنوی را زیاده خوانده و بسیاری از اشعار مثنوی را از برداشته و از سبک و افکار مولانا بی‌اندازه بهره‌مند شده ، در ساختن مثنوی از او پیروی نموده است و حالوتی جداگانه به مثنوی خود بخشوده است ، باز هم در باره مولانا جلال - الدین رومی میتوان گفت که بسیار خوبان دیده‌ام لیکن تو چیزی دیگری .

رو بهمرفته زبدة الاسرار صغی علی شاه از نظر تصوف و عرفان کتاب خوبی و قابل مطالعه و استفاده است و در میان پیروان و ارادتمندان صغی علی شاه بسیار مقبول و محبوب بشمار می‌آید و بی‌اندازه خوانده می‌شود و در مدت هشتاد و پنج سال در حدود پنجاه بار در هند (بمبئی) و در ایران بچاپ رسیده است .

(ج) - مثنوی بحر الحقایق

کتابی است در بحر هزج مسدس مقصور (محذوف)^۱ که صفی علی شاه آنرا در زمان ناصرالدین شاه قاجار پس از تألیف زبده الاسرار و عرفان الحق بسال ۱۳۰۱ هجری قمری برشته نظم در آورد و در آن وقت سن او از پنجاه گذشته بود چنانکه در مقدمه این کتاب گفته است^۲:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| کنون در نظم این بحر الحقائق | ز کونینم بود قطع علائق |
| می تاریخ داند تا که سالک | ز هجرت شد هزار و سیصد و یک |
| باین تاریخ هم آمد مطابق | کتاب حق شود بحر الحقایق |
| هم از عمر صفی پنجاه رفته | در این ره با دل آگاه رفته |
| بعهد ناصرالدین شاه قاجار | که چون او خسروی نامد جهاندار |

بحر الحقایق کتابی است در رموز اصطلاحات صوفیه و بترتیب حروف تهجی از الف تا یای در بیست و هشت باب تقسیم شده است^۳:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| گرم توفیق بخشی در مقالات | بنظم آرم رموز اصطلاحات |
| بترتیب تهجی راز گویم | اشارتها ز هر جا باز گویم |
| ز توحید و مقامات و مراتب | ز افعال و صفات و ذات واجب |
| ز امکان و وجوب و قید و اطلاق | ز عبد و رب هم از اعمال و اخلاق |

در مقدمه میزان المعرفه راجع به این کتاب صفی علی شاه چنین اشاره می‌کند^۴:

۱ - یوسف زلیخا جامی در همین بحراست: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل (فعلولن)

۲ - بحر الحقایق ص ۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۳ - بحر الحقایق ص ۴ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۴ - میزان المعرفه و برهان الحقیقه ص ۵ چاپ تهران ۱۳۱۷ شمسی

« بحر الحقایق اصطلاحات مخصوصهٔ اهل توحید و تصوف است . . . و تفسیر و تاویل قرآن مجید است » و همچنین در تفسیر قرآن گفته است ^۱ :

ور که از بحر الحقایق يك ورق بر کف آری ده بری بر گنج حق
در تفسیر سورهٔ بقره در آنجا که از علم و عرفان سخن میراند اظهار داشته
است که بعضی نکات که برای فهم عامه دشوار میباشد در بحر الحقایق با بوضوح بیان گردیده
پس اگر کسی میخواهد که آن را بداند و بفهمد باید آن کتاب رجوع نماید ^۲ :
نکتهٔ دیگر که فهمش خاص ماست گویمت در ضمن تفسیر او بجا است
خواهد آمد موقع تحقیق آن ورنه رو بحر الحقایق را بخوان
اسد در آنجا ذکر آنرا کرده ام آن معانی در بیان آورده ام
و در جائیکه از توحید سخن میراند گفته است که در بحر الحقایق باین موضوع
اشارت رفته است ^۳ :

« بالجمله مراد از انا الحق منصور این است که من به حقیقت خود رسیده ام و
اوصافی که مانع ظهور حقیقتم بود از من سلب شده نه اینکه من ذات خدا شده ام
تحقیق این معانی در بحر الحقایق شده است مراد مادر این جا اوصاف اهل توحید است »
و همچنین توصیف این کتاب را در خود کتاب چنین درج نموده ^۴ :

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| دگرانشا کند بحر الحقایق | حدیثش را نه هر گوشه‌یست لایق |
| که آن دلدار وصف خویش گوید | نهایت کز لب درویش گوید |
| اگر وقتی جمالش دیده بودی | کلامی از لبش بشنیده بودی |
| دگر هر جا که میدیدی بیانی | بکف زاصل و بدل بودت نشانی |
| که این حرف از لب آن دلنواز است | و یا گفتار ارباب مجاز است |

۱- تفسیر منظوم صفی ص ۲۶۶ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

۲- اسرار المعارف ص ۵ چاپ تهران ۱۳۲۰ و تفسیر صفی

۳- اسرار المعارف ص ۱۶ چاپ تهران ۱۳۲۰

۴- بحر الحقائق ص ۱۱۳ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| صفی را عشق بحر موجزن کرد | گهر خیز و گهر زا در سخن کرد |
| کند تا شرح منزلهاوره را | که هر جا چون نزد آن شه بارگه را |
| نباشد هیچ قولش غیر الهام | رسد هر دم بجانش از دوست پیغام |
| که مطلب را چنین باید ادا کرد | نه خود این کوه بی صوتی صدا کرد |

صفی علی شاه در بیان مطالب و تحقیق معانی این کتاب چندان پای بند بیان موضوع بود که حتی گاهی اصول قوافی و دقایق شعری را نیز فدای آن نمود و چندان توجهی باصول شعر و عروض نکرد و خود نیز باین موضوع توجه داشت چنانکه در خاتمه این کتاب میگوید^۱:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| صفی نگذاشت باقی در و گوهر | برون از بحر معنی ریخت یکسر |
| در این دفتر مراعات قوافی | نشد کان بود با مطلب منافی |
| چه بد مقصود تحقیق معانی | نه شعر و شاعری و نکته دانی |

بطوریکه قبلاً ذکر شد این کتاب دارای بیست و هشت باب می باشد و در هر باب اصطلاحات تصوف و عرفان مانند الاتحاد - الاتصال - الباب الابواب - البارقه - التائیس - التجلی و غیر آن بترتیب حروف تهجی بطرزی دشوار و صعب یا میتوان گفت که مبهم بیان و تشریح شده است و با آنکه در بعضی موارد اشعار بحر الحقایق بنظر ساده و آسان می آید اما مفهومی که مقصود بیان آن بوده بخوبی واضح و روشن نیست و اصطلاحاتی که بکار رفته جالب و دلپسند نمی باشد و بخصوص که گاه زیاده - رویهائی هم در آوردن کلمات ثقیل عربی و لغات مهجور و نامأنوس بکار برده شده که این امر هم بر پیچیدگی مفاهیم این کتاب کمک نموده است. اما ذکر این نکته ضروری به نظر میرسد که اشکال بحر الحقایق فقط در استعمال اصطلاحات صوفیانه و طریقت و معرفت بلغات عربی نمی باشد چه قرآن هم بزبان عربی آمده است ولی تفسیری که صفی علی شاه بر آن نوشته بسیار روشن و فوق العاده فصیح می باشد و هم چنین مثنوی زبده الاسرار که در آن از رموز و اصطلاحات تصوف و عرفان و طریقت

و سلوك صحبت شده كاملا روشن و خالی از دشواری و بیچیدگی است اما بحر الحقایق اصلا مبهم و بیچیده تنظیم گردیده و با آنکه از لحاظ مطالب کتابی بسیار مفید است و تا حدی مقصود صفی هم در آن روشن می باشد اما به تدبر و دقت بیشتری محتاج و حوصله زیادتری برای مطالعه لازم دارد .

باری چنان بنظر میرسد که اگر صفی علی شاه این کتاب به نثر می نوشت چون در این بیان محتاج به مراعات اصول و قوافی شعری نبود مجال بیشتری برای بهتر تنظیم نمودن و بیان مقاصد و مطالب خود داشت و میبینیم که آن کتابهای صفی علی شاه چون عرفان الحق، میزان المعرفة و برهان الحقیقه، اسرار الهمارف که به نثر نوشته شده، ساده تر و روان تر از آب در آمده است اما دشواری کار صفی علی شاه در این کتاب با پیچیدگی و غامض بودن مطالب و دیگر بیان این غوامض و مشکلات در لباس شعر و نظم بود و چون او شاعری فحل و ادیبی کامل و چیره دست نبود آن چنانکه باید و شاید در این مقصود کامکار و موفق نشده و از عهده آن بخوبی بیرون نیامده است چنانکه خود نیز باین حقیقت اعتراف نموده و گفته است ^۱ :

در این دفتر مراعات قوافی نشد کان بود با مطلب منافی
چه بد مقصود تحقیق معالی نه شعر و شاعری و نکته دانی

در موقع شرح مطالب زبده الاسرار متذکر شده ام که صفی علی شاه آن کتاب را که در باره عرفان و تصوف و سیر و سلوك و روش صوفیه و عرفا پرداخته اگر برای ایضاح و بهتر روشن شدن موضوع و مقصود از اسرار شهادت و بیان مناقب شهدا صرف نظر می نمود و بطریق تمثیل و حکایات چون مولانا جلال الدین تثبیت می جست کامکار تر و موفق تر میشد . هم چنین است روش صفی علی شاه در کتاب البحر الحقایق که باز برای بیان مقصود و ادای مطالب که مشتمل بر رموز تصوف و عرفان می باشد راهی دشوار و مشکل انتخاب نموده و بدین جهت چندان توفیقی او را نصیب نگشته است در حالیکه دیده می شود مولانا جلال الدین را در این راه حظی وافر و نصیبی شایسته

عاید گردیده و کتاب مثنوی مولوی بدین حد از شیاع و مقبولیت طباع رسیده است، و باز اگر صفی علی شاه نمی خواست در این راه تقلیدی از مولوی یا دیگر عرفا و متصوفان سابقه مانند مولانا فرید الدین عطار بعمل آورد آیا بهتر این نبود که بجای این اشعار مغلط و در هم پیچیده و مملو از لغات و کلمات ثقیل و مهجور عربی بانثری فصیح و روان آنرا می آراست تا کلمیابی بیشتری حاصل می نمود؟

در این کتاب که گاه صفی به آوردن برخی قصص و افسانه ها پرداخته است بعلت آنکه ابتکاری چندان بکار نبرده و در این کار که باید با وسعت تخیل همراه باشد دماغی نسوخته آن تمثیل و حکایات نیز جذابیت و مطبوعیت حکایات و افسانه های مولانا جلال الدین و فرید الدین عطار را فاقد است بخصوص چنانکه در بالا اشاره شد لباس نظم و زبان شعر نیز باین امر کمک کرده و مقصودی را که صفی میخواست با آوردن آن تمثیل و قصص پیوراند و بیشتر و بهتر روشن کند و اثبات نماید بخوبی ادانتوانست نمود ولی دیده می شود که عین همان حکایت را که بزبان نثر بیان می نماید بخوبی از عهده مقصود برمی آید و تقریباً کلمیاب و موفق بیرون میشود:

مثلاً در بیان «الشیخ» حکایتی درباره ابا حمزه خراسانی دارد و آن اشارتی است راجع به توکل بخداوند متعال و چنان خنک و معقد که باسانی توجه را جلب نمی کند و آن حکایت چنین است^۱:

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| ز سلاک طریقت ره نوردیست | ابا حمزه خراسانی که مردیست |
| نه چاهیست آنکه دروی ماهی افتاد | براه کعبه اندر چاهی افتاد |
| بکامل چاه و زندان بارگاہ است | بغافل قصر و ایوان جمله چاهست |
| ز حال خود خدایق را خبر کن | بگفتا نفس او فریاد سر کن |
| رسی بر ساحلی زین بحر پر خون | که آرندت مگر زین چاه بیرون |
| که بر ما اقرب از جبل وریداست | بگفتا حاضر آن شاه مجید است |
| که جز او کار ساز بنده نبود | توکل جز بحق زبنده نبود |

رسیدند امتحان را ناگه از راه
 در آمد نفس بوحمزہ بفریاد
 و گرنه مرد باید با فلاکت
 دگر گفت او توکل باشد انصب
 تصور کن که هست این وقت آخر
 پس از عمری مرا عار آید از این
 بحق باشد چهل سالم توکل
 مرا صدبار بهتر مرگ ازین مزد
 شست و داد دل بر مرگ و تن زد
 ازین بگذشت یکساعت بناگاه
 سر چه را پلنگی بود بکشاد
 بگفتش هاتقی بهر تو اینسان
 سبوعی را که عنوان غضب بود
 کسی کورا توکل در نهاد است
 مرا نزدیک خواندی چون چنین نیک
 فقیرانرا چنین بوده است اوصاف
 اگر باشی چنین صاحب لوائی
 و گرنه بگذر از خوان مناعت
 چو در میدان موشی نیست صبرت
 بآن وصف و کمال و خلاق و سیرت
 مقال و حالشان فقر و فنا بود
 صدا از طرف خالی هست درخور

دو تن از ره سپاران بر سر چاه
 که باید خواست اینک زین دوامداد
 تو را باشد ز دست خود هلاکت
 که هست از بنده او بر بنده اقرب
 در آن دم از که جوئی چاره دیگر
 که خواهم چاره از مخلوق مسکین
 کنون جویم بنا داری توسل
 که باشم شاه و جویم یاری ازدزد
 فسون گفت آنچه نفس بردهن زد
 صدائی دید کاید از سر چاه
 معلق گشت و زودش کرد آزاد
 توکل کرد آتش را گلستان
 تو را شد فوز و رحمت وین عجب بود
 هلاک اقرب اسباب مراد است
 ترا دادم نجات از مرگ نزدیک
 تو بر نفس خود از مردی ده انصاف
 امام و پیر و شیخ و رهنمائی
 بنان بینوائی کن قناعت
 هوس چبود بنزد شیر و بیرت
 نبود آنقوم را دعوی و دعوت
 من و ما در تصوف کی بنا بود
 نه از بحری که از گوهر بود پر

و اینک برای مقایسه عین این حکایت را که به نثر در عرفان الحق آورده ذکر

می‌نمائیم^۱ :

« ابو حمزه خراسانی بکعبه میرفت در راه بجای افتاد عابری غافل از اینکه او در چاه است سرچاه را گرفتند تازوار نیفتند و او آواز نداد که من در چاهم دلبر- حق نهاد و حق بدستاری سببی نجاتش داد».

یا مثلاً جامی در کتاب یوسف و زلیخا که آن نیز در بحر هزج مسدس مقصور (محدوف) می‌باشد آنجا که حکایت یوسف و در چاه افتادن او را ذکر می‌نماید چندان جالب و دلکش موضوع را پرورانده و از دستکاری خداوند متعال صحبت نموده است که خواننده بسیار مقنون و مجذوب میشود و یا مولانا جلال‌الدین رومی در حکایتی در «بیان توکل و ترک جهد گفتن بنخجیران بشیر»^۲ چنان شیرین و جالب ادای مقصود نموده که بانسان کیف و لذتی سرشار دست میدهد اما برخلاف آنها صفی‌علی شاه همین موضوع را بطوری خنک و خسته کننده تشریح می‌نماید که چندان رغبتی را بر نمی‌انگیزاند و موجب ملال خاطر می‌شود .

و یا در باب یازدهم^۳ این کتاب در بیان اصطلاح «الزجاجة و الزیتون» (که در آیه نور در قرآن آمده است) بعنوان تحقیق آیه «النور» شرحی آورده است که اگر آنرا با آنچه که در این باره (آیه النور) در تفسیر قرآن نوشته است مقایسه کنیم و بسنجیم می‌بینیم که اشعار تفسیر بسیار روشن و فصیح است و مثلاً اشعار این حکایت را که در تفسیر صفی (درسورة الحديد) آمده ملاحظه بفرمائید^۴ :

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| يك حكایت يادم آمد گر چه من | ليستم افسانه گوئی رسم و فن |
| يك فقیری شد بسوی خانه‌ای | تا برد موری ز خرمن دانه‌ای |
| صاحب آن خانه با زن در مقام | بود و هم مشغول بر اكل طعام |

۱- عرفان الحق ص ۱۴۸-۱۴۹ چاپ تهران ۱۲۹۷ قمری

۲- مثنوی معنوی تألیف مولانا جلال‌الدین بلخی چاپ بروخیم ۱۳۹۴ ص ۴۶-۷۱

۳- بحر الحقائق ص ۶۳-۶۹ چاپ تهران ۱۳۰۲ هجری قمری

۴- تفسیر صفی ص ۷۴۵ چاپ دوم تهران ۱۳۱۸

زان به سائل می نداد از بخل خویش
 خورد نان و مرغ با دردانه اش
 ساختن را چون نبودش زر، رها
 روزی اندر خانه با شوی دیگر
 مرد دادش هر چه بد بی مشکلی
 گریه ورشد، مرد از او پرسید چست
 شوی سابق زان مرا رقت فزود
 با وی اندر خانه وقت خورد و خوان
 راند و هیچ او را نداد از حاضر
 بروی از آن یادم آمد این زمان
 داد مال و خانه و زن ذوالمنم
 ورنه مستغنی است زاکرامت خدا

مرغ بریانی بد ایشان را به پیش
 رفت و بیرون کرد زود از خانه اش
 بعد سالی شد فقیر و بی نوا
 شوهر دیگر نمود آن زن مگر
 مرغ و نان می خورد کاملد سائلی
 دید زن سائل بود شوی نخست
 کز چه کردی گریه گفت، این مرد بود
 زانکه می خوردیم روزی مرغ و نان
 کاملد از در سائلی، او را ز در
 چون تودادی هر چه بود از مرغ و نان
 گفت اگر بشناسی آن سائل منم
 تا بدانی حاصل اکرام را

و برخلاف آن اشعار «تحقیق آیه نور» در بحر الحقائق بسیار مبهم و پیچیده
 می باشد و تقریباً آن را شعر نمی توان خواند و بهتر و چه بهتر که نظم منشور نامیده
 شود و یا در بیان اقسام نفس که به تفصیل آن را پرداخته است باز این موضوع به
 چشم می آید و فقط برای عده معدودی مطالعه آن کتاب مقدور و میسر می باشد چه
 مانند نگارنده که همه آنرا مطالعه نمود و اینک چند قطعه ای از آنرا که مطابق ذوق
 و طبع خود دید گلچین نموده است :

بزر آن بهان دریای خونتست

صفی داند که وضع فرقه چوست

(ص ۴۶)

بکار افزون بدش صندوق ساتر
 نخواهد حجره و صندوق فولاد
 نیرزد بیت مفلس بر پیشیزی
 گرش معنی نباشد هیچ غم نیست

هر آنکس را بود لعل و جواهر
 کسی کز زر و گوهر باشد آزاد
 چودزد آید نخواهد برد چیزی
 فقیه خشک جز ریش و ورم نیست

- بدست آورده او دنیا و مالی
بوقت مرگ بادش رفت تن ماند
نماند از وی بدلها غیر نیشی
- ز عشقی کوبحسن ذات خود داشت
از آن افتاد عکسی و جهان شد
گلستان شد جهان از عکس رویش
بگندم تافت آدم را زره برد
نه گندم دانه پیغمبر فریب است
مراد از خال و خط جلوات ذاتست
مبادا صورت لفظت زند راه
- پریشان گر سخن گویم عجب نیست
خطابی را که موسی از شجر یافت
- حروف و نقش خالی از کمالی
همان هیکل که بود اندر کفن ماند
چه باشد قیمت دستار و ریشی
(س ۲۱۱)
- جمال خویش در مرآت خود داشت
زمین و آسمان و جسم و جان شد
بهر جا تافت رخسار نکویش
مگو گندم که آن خال سیه برد
بلای راه ما خال حبیب است
نمایشهای اسما و صفات است
نئی چون ز اصطلاح قوم آگاه
(س ۲۳۲)
- مریض و مست و مجنون را ادب نیست
(س ۲۵۰)
- صفی آثارش از هر خشک و تریافت
(س ۲۴۴)
- که اندر خاطرش اندازه باشد
(س ۲۶۱)
- نه بر خشم آمد از غوغای جهال
ز نداین غافلان بر جام خود سنگ
(س ۲۸۲)
- کجا داند که آن دزد این امین است
(س ۲۸۵)
- بذکر و ورد حق جوید تبرک
نبات آنهم بهنکام تحرك

همان جنبیدنش ذکر است و تسبیح
 همین معنی که در بودش نمود است
 بود هر لحظه تجرید حیاتش
 بجنبش باشدش اعداد از ربیع
 دلیل حمد و نعت بی غلو است
 نشان ذکری از سلطان ذاتش

(ص ۳۴۲)

در آغاز کتاب از یادداشت کاتب چنان معلوم میشود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار هنگامیکه صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات بود بسال ۱۳۰۲ هجری قمری در تهران این کتاب بچاپ رسیده است و صنیع الدوله محمد حسن خان وزیر انطباعات در حاشیه یادداشت کاتب کتاب بحر الحقایق را « هادی دقایق عرفان و بهر نوع تحسین شایان » سزاوار دانسته و آن مورخ بتاریخ ۱۷ - ذیحجه ۱۳۰۲ می باشد .

(ز) - آیه العشاق

کتابی است مشتمل بر شصت صفحه از نشریات کتابخانه علمیه اسلامیه (تهران) که متأسفانه تاریخ چاپ آن مندرج نشده است .

از آغاز کتاب معلوم می شود که ظهیرالدوله صفا علی شاه با اشاره صفی علی شاه مطالب آنرا از تفسیر منظوم صفی انتخاب و ترتیب داده است .

« این مختصریست که فقیر حقیر صفا علی از کتاب مبارک تفسیر صفی بیرون نویس کرده و بفرمان حضرت مولانا ارواح الفقراء له الفداء آیه العشاق نام نهاد .»

از وجه تسمیه آن هم در جائی سخن بمیان نیامده است اما بنظر نگارنده بدین سبب به آیه العشاق « نامبردار شده که اشعار عارفانه و صوفیانه ای را در بر دارد

و مطالبی که در این کتاب از آن صحبت شده بدین قرار میباشد :

(۱) در بیان معنی شهادت ذات احدی بر یکتایی و وحدت خود .

- (۲) در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است .
- (۳) در بیان عزم مولی در جنگ کفار .
- (۴) حکایت در بیان سخاوت حضرت مولی (ع) .
- (۵) در بیان انگشتر بخشیدن حضرت مولی (ع) بسائل .
- (۶) در بیان تحقیق مهدویت .
- (۷) در بیان صفت پیر و مرشد .
- (۸) در بیان سکینه قلبیه .
- (۹) در بیان پاداش اعمال .
- (۱۰) در بیان تحقیق رحمت امتنانه و وجوبه .
- (۱۱) معنی خاص در غفران الهی .
- (۱۲) جذبات .
- (۱۳) مناجات .
- و از این فهرست عناوین گمان میکنم وجه تسمیه این کتاب به آیه العاشق
بخوبی روشن میشود .

(ح) - تفسیر صفی

نویسنده این سطور تفسیر صفی را بدقت مطالعه و آنرا بررسی و ارزیابی کرد و کتابی جداگانه بعنوان « بحث الصفی فی دراسات القرآن الکریم » که سیصد و پنجاه صفحه دارد بظهور رسانید. آن کتاب هنوز بچاپ نرسیده و چهار نسخه دستنویس آن پیش من موجود است . در آن کتاب از جنبه‌های عرفانی و معنوی تفسیر صفی بحث و بتأویلات صوفیانه آن مرد بزرگوار پرداخته شده است . اما در کتاب حاضر که عنوان آن « جستجو در احوال و آثار صفی علی شاه » است، درباره چگونگی ارزش

ادبی و شعری تفسیر صفی در این جا بحث و اهمیت آنرا بارز و روشن نموده‌ایم :
تفسیر صفی علی‌شاه بنظم شاهکار ادبی و معنوی و عرفانی صفی علی‌شاه است
و در باره این تفسیر در مقدمه ناشر چاپ دوم آمده است :

« یکی از آثار ادبی قرن نوزدهم که از جهاتی دارای اهمیت خاصی بوده
مخصوصاً در نظر متصوفین و پیروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که
نسبت به تفاسیر بشمار که عبری و فارسی پرداخته شده که پاره‌ای از آنها بچاپ رسیده
و بسیاری دیگر هنوز منطبع نگردیده‌اند و هر یک از جهتی طرف توجه عامه قرار
گرفته است ، گذشته از نظر ادبی حارای اشعار نغز و متین و در عین حال مهیج
سالکین راه یقین است . تفسیر صفی شامل سه قسمت مهم می‌باشد که عبارت از :

- ۱- ذکر تمام قرآن مجید ، ۲- ترجمه تحت اللفظی صحیح از عربی بفارسی ،
 - ۳- تفسیر منظوم فلسفی و ادبی که نظمش محکم و مطالعه آن هر خواننده را بقدر
معرفتش بنکات دقیقی آشنا می‌کند که غالباً به لطایف تأویل پی می‌برد .
- و در حقیقت راجع به تفسیر صفی میتوان گفت که :

« هست قرآن در زبان پهلوی »

و خودش صفی علی‌شاه اظهار داشته که بعضی از کسانی که بهانه می‌جویند و عذر
می‌آورند که چون قرآن در زبان عربی نازل شده است ، فهم آن برای ما دشوار است ،
پس صفی علی‌شاه بانوشتن این تفسیر بزبان فارسی عذر آنها رارفع میکند و میگوید^۱ :

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| و اینکه میگویند باید کلا کتاب | فارسی آرد بماندر خطاب |
| نیست جز انکار و تکذیب و لجاج | این چنین گویند باید لا علاج |
| بهر دفع عذر و انکار خفی | گفت آن گوینده تفسیر صفی |
| هم عجم زو بهره یابد هم عرب | می‌بفهمد هر که خواهد بی تعب |
| کس نکوید ما نفهمیم این لسان | زآنکه تازی باشد از روی بیان |
| از پی فهم عجم شد فارسی | گر گذاری حقد بر فهمش رسی |

ور که آری در قبول انکار و دق بوده این انکار رسم از ماسبق
 پر فسور ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران و اعتماد السلطنه در چاپ
 اول تفسیر صفی و رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بذکر و توصیف تفسیر صفی
 پرداخته‌اند .

در هر حال تفسیر صفی تفسیری منظوم است و در حدود سی و دو هزار بیت
 دارد . در بیان و تشریح آیات قرآنی در بسیاری از موارد عنوانهای مطالب در نثر
 فارسی نگاشته شده و آنها بقرار زیراند :

جلد اول تفسیر صفی چاپ دوم چاپخانه علمی آذر ماه ۱۳۱۷ :

بسم الله الرحمن الرحيم ص ۲ : (الف) بیان مراتب وجود
 (ب) در تحقیق فی ستة ایام

سوره البقرة :

- ۱- آیه ۴ ص ۴ : در بیان حشر خلایق
 ۲ - آیه ۲۵ ص ۷ : در بیان پستی دنیا و اهل آن
 ۳ - آیه ۲۶ ص ۸ : (الف) در بیان عهد با خدا و نقض آن
 (ب) علة قتل کافر
 ۴ - آیه ۲۷ ص ۹ : در بیان موت و حیوة و بعث و حشر و معنی عالم
 کون و فساد
 ۵ - آیه ۲۸ ص ۹ : در تحقیق خلیفه الله و بیان حقیقت آن
 (الف) جذبه
 ۶ - آیه ۲۹ ص ۱۰ : (ب) در بیان تعلق روح بقالب انسانی

- ۷ - آیه ۳۲ ص ۱۱ : در بیان قصه ملائک و اعتراف آنها بعبودیت خود که لا علم لنا
- ۸ - آیه ۳۳ ص ۱۱ : در بیان سجده ملائک آدم را و ابا نمودن ابلیس
- ۹ - آیه ۳۴ ص ۱۲ : در بیان اسکن انت و زوجك الجنة
- ۱۰ - آیه ۳۶ ص ۱۲ : (الف) در بیان موت اختیاری و اضطراری (ب) جذبه
- ۱۱ - آیه ۳۶ ص ۱۳ : در بیان توبه آدم علیه السلام
- ۱۲ - آیه ۳۷ ص ۱۳ : در بقای بعد از فنا و فرق بعد جمع و نکته‌ای از خلافت حجت زمان
- ۱۳ - آیه ۳۸ ص ۱۴ : در بیان خلود اهل نار و مراتب آن
- ۱۴ - آیه ۳۹ ص ۱۴ : در بیان مراتب توحید و درجات آن
- ۱۵ - آیه ۴۱ ص ۱۵-۱۶ : (الف) در تحقیق معنی صلوة (ب) تحقیق زکوة
- (ج) خاتم دادن علی علیه السلام به سائل
- ۱۶ - آیه ۴۲ ص ۱۶ : در بیان آنکه امر بمعروف کسی می‌تواند کرد و مسموع می‌افتد که خود عامل باشد .
- جذبه
- ۱۷ - آیه ۴۳ ص ۱۶ : در کشف حقایق اشیاء
- ۱۸ - آیه ۴۶ ص ۱۷ : آزاد شدن اسرائیلیان از عذاب فرعون و بیرون رفتن از مصر .
- ۱۹ - آیه ۴۸ ص ۱۸ : در بیان اربعین موسی علیه السلام
- ۲۰ - آیه ۴۹ ص ۱۸ : کشتن قوم موسی (ع) یکدیگر را
- ۲۱ - آیه ۵۲ ص ۱۹ : در تحقیق اخذ میثاق و حقیقت طور
- ۲۲ - آیه ۶۱ ص ۲۱ : (الف) فتور سکون و انقطاع
- ۲۳ - آیه ۶۳ ص ۲۲ :

- (ب) عنور لغزش : ۲۴ - آیه ۴۶ ص ۲۳ - ۲۴ :
- (ج) در بیان تناسخ
- (الف) در تحقیق ذبح بقرة : ۲۵ - آیه ۷۰ ص ۲۵ :
- (ب) مظمه سبب طمع
جذبه : ۲۶ - آیه ۸۵ ص ۳۱ :
- در بیان آنکه هر چه بشخص انسان رسید پاداش
کرده‌های اوست و جزای افعال و اعمال او .
- در بیان قومیکه خود را از راه خطا صاحب راه و
عارف بالله میگفتند و تحقیق آن که موت ارادی مراد
است نه اضطراری : ۲۷ - آیه ۸۹ ص ۳۲ :
- جذبه : ۲۸ - آیه ۹۰ ص ۳۳ :
- در بیان هاروت و ماروت : ۲۹ - آیه ۹۷ ص ۳۵ :
- در بیان فضل عام بر خاص : ۳۰ - آیه ۱۰۱ ص ۳۶ :
- در بیان صلوة و زکوة : ۳۱ - آیه ۱۰۵ ص ۳۷ :
- (الف) در بیان قبله حقیقی و ذکر حدیث کمیل-
ابن زیاد : ۳۲ - آیه ۱۱۶ ص ۳۹ - ۴۰ :
- (ب) در تحقیق وجود مطلق
- در بیان کعبه و حقیقت آن : ۳۳ - آیه ۱۲۳ ص ۴۳ :
- در حقیقت تحقیق قبله : ۳۴ - آیه ۱۳۷ ص ۴۶ :
- در بیان حج و متعلقات آن : ۳۵ - آیه ۱۴۵ ص ۴۹ :
- جذبه : ۳۶ - آیه ۱۶۱ ص ۵۳ :
- در بیان بذل و بخشش : ۳۷ - آیه ۱۷۳ ص ۵۷ :
- در بیان قتل و قصاص : ۳۸ - آیه ۱۷۴ ص ۵۷ :
- در بیان وصیت و تأکید در عمل کردن بآن : ۳۹ - آیه ۱۷۷ ص ۵۸ :

- ۴۰ - آیه ۱۸۴ ص ۵۹ : در بیان صوم
- ۴۱ - آیه ۱۹۳ ص ۶۳ : در بیان حج و عمره
- ۴۲ - آیه ۲۰۰ ص ۶۴ : در بیان ایام تشریق
- ۴۳ - آیه ۲۰۹ ص ۶۶ : در بیان راه راست که آن سلوک اصفیا است .
- ۴۴ - آیه ۲۳۷ ص ۷۴ : مناجات
- ۴۵ - آیه ۲۴۰ ص ۷۵ : در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی
- ۴۶ - آیه ۲۴۶ ص ۷۵ : در بیان کسانی که خارج شدند از ترس موت از دیار خود و تحقیق آن که مراد موت آزادیست نه اضطراری و قصه عزیر علیه السلام .
- ۴۷ - آیه ۲۴۷ ص ۷۶ - ۷۷ : (الف) در بیان یقرض الله و نکته قبض و بسط (ب) در بیان بسط و علت آن .
- ۴۸ - آیه ۲۴۹ ص ۷۸ : در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سکینه .
- ۴۹ - آیه ۲۵۳ ص ۷۹ : در ثبات عزم .
- ۵۰ - آیه ۲۵۵ ص ۸۰ : جذبه
- ۵۱ - آیه ۲۵۷ ص ۸۱ : (الف) در تحقیق آیه الكرسي (ب) تمثیل
- ۵۲ - آیه ۲۶۰ ص ۸۲ : تحقیق
- ۵۳ - آیه ۲۶۱ ص ۸۳ : در بیان احتجاج خلیل با نمرود .
- ۵۴ - آیه ۲۶۳ ص ۸۴ : در تحقیق ربّارنی و بیان آنکه مراد آن چهار مرغ چیست .
- ۵۵ - آیه ۲۷۹ ص ۸۸ : در ذم با
- سوره آل عمران:**
- ۵۶ - آیه ۶ ص ۹۲ : در تحقیق محکم و متشابه

- ۵۷ - آیه ۱۸ ص ۹۴ - ۹۵ : در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکتائی و وحدت خود سبحانه
- ۵۸ - آیه ۳۱ ص ۹۸ : در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خدا است
- ۵۹ - آیه ۳۲ ص ۹۸ : در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام در وقت حمل و استعانه او .
- ۶۰ - آیه ۵۳ ض ۱۰۲ : در بیان خلقت عیسی علیه السلام
- ۶۱ - آیه ۵۷ ص ۱۰۳ : در بیان مباحله پیغمبر با نصاری
- ۶۲ - آیه ۶۱ ص ۱۰۴ : محاجه نصاری و یهود در حال ابراهیم علیه السلام
- ۶۳ - آیه ۷۶ ص ۱۰۶ : در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهد که بر دو قسم است .
- ۶۴ - آیه ۱۱۴ ص ۱۱۳ : در بیان نفاق اهل نفاق .
- ۶۵ - آیه ۱۱۹ ص ۱۱۴ : در بیان مهاجرت حضرت رسول (ص) از مکه
- ۶۶ - آیه ۱۲۲ ص ۱۱۴ - ۱۱۵ : (الف) در تحقیق تعداد ملائکه
(ب) جذبه
- ۶۷ - آیه ۱۲۶ ص ۱۱۵ : در بیان قباحت ربا
- ۶۸ - آیه ۱۳۸ ص ۱۱۷ : در بیان غزوه احد
- ۶۹ - آیه ۱۴۱ ص ۱۱۸ : در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل
- ۷۰ - آیه ۱۴۵ ص ۱۱۹ : در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار
- ۷۱ - آیه ۱۷۵ ص ۱۲۴ : در نفی جبر و اثبات تکلیف
- ۷۲ - آیه ۱۸۹ ص ۱۲۷ : در بیان دلیل حدوث عالم .

سورة النساء:

- ۷۳ - آیه ۴ ص ۱۲۹ : در بیان احکام نکاح
- ۷۴ - آیه ۸ ص ۱۳۰ : در بیان تعرف در مال یتیم

- ۷۵ - آیه ۱۲ ص ۱۳۱ : در بیان احکام میراث
- ۷۶ - آیه ۲۰ ص ۱۳۳ : در بیان احکام زنا
- ۷۷ - آیه ۴۰ ص ۱۳۷ : در بیان سلوک بانسوان
- ۷۸ - آیه ۶۲ ص ۱۴۱ : در بیان حفظ ورد امانات
- ۷۹ - آیه ۶۳ ص ۱۴۲ : در تحقیق اولوالامر
- ۸۰ - آیه ۷۳ ص ۱۴۳ : در بیان تحقیق مهدویت
- ۸۱ - آیه ۱۰۳ ص ۱۵۲ : در سؤال قصر صلوة از خلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه و جواب او
- ۸۲ - آیه ۱۰۷ ص ۱۵۲ : در بیان فتوت و مروت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
- ۸۳ - آیه ۱۲۴ ص ۱۵۶ : (الف) در پاداش اعمال
- ۸۴ - آیه ۱۳۱ ص ۱۵۷ : (ب) در سخاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام
- (الف) در شرایط وجود
- (ب) مقاتله امیر المؤمنین علی علیه السلام با عمرو بن عبدود .
- ۸۵ - آیه ۱۳۵ ص ۱۵۹ : طلب کردن هارون الرشید پندی از بهلول
- ۸۶ - آیه ۱۵۷ ص ۱۶۳ : در بیان اجماع یهود بر قتل عیسی علیه السلام و چگونگی از حال
- ۸۷ - آیه ۱۷۵ ص ۱۶۷ : مناجات
- ۸۸ - آیه ۱۸۵ ص ۱۶۷ : در بیان میراث کلاله

سورة الانعام :

- ۸۹ - آیه ۲۶ ص ۲۰۲ : در بیان ایمان ابوطالب علیه السلام
- ۹۰ - آیه ۱۶۲ ص ۲۲۸ : جذبه

سورة الاعراف :

- ۹۱ - آية ۳۶ ص ۲۳۵ :
- در اقسام ظلم
- ۹۲ - آية ۳۷ ص ۲۳۶ :
- (الف) در صفت پير مرشد
- (ب) در اختصاص اين تفسير
- ۹۳ - آية ۴۵ ص ۲۳۸ :
- در بيان الهام غيبی
- ۹۴ - آية ۵۸ ص ۲۴۲ :
- در بيان احوال حضرت نوح علی نبينا و آله و عليه السلام .
- ۹۵ - آية ۶۴ ص ۲۴۳ :
- در بيان قوم عاد و دعوت هود عليه السلام
- ۹۶ - آية ۷۲ ص ۲۴۴ :
- در بيان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح عليه السلام
- ۹۷ - آية ۷۸ ص ۲۴۵ :
- حكايت حضرت صالح از روايات وسير .
- ۹۸ - آية ۷۹ ص ۲۴۶ :
- در بيان ذكر قوم لوط عليه السلام :
- ۹۹ - آية ۸۴ ص ۲۴۸ :
- در بيان ذكر قوم شعيب عليه السلام :
- ۱۰۰ - آية ۱۰۲ ص ۲۵۰ :
- (الف) در بيان ذكر حضرت موسى علی نبينا و آله و عليه السلام .
- (ب) فرستادن فرعون از پي ساحران :
- ۱۰۱ - آية ۱۴۶ ص ۲۵۶ :
- در بيان ده حكم از تورية .
- ۱۰۲ - آية ۱۵۰ ص ۲۵۷ :
- (الف) در بيان فتنه سامری
- (ب) در بيان خشم گرفتن موسى (ع) بر هارون
- ۱۰۳ - آية ۱۵۵ ص ۲۵۹ :
- (الف) در سان رفتن هفتاد نفر با موسى عليه - السلام به طور .
- (ب) در تحقيق رحمت امتنايه و وجوبه

سورة الانفال :

۱۰۴ - آية ۴۳ ص ۲۷۷ : در بیان حکم خمس

سورة التوبه:

۱۰۵ - آية ۱۷ ص ۲۸۵ : حکایت آن مجاهدی که در چله نشسته بود .

۱۰۶ - آية ۲۷ ص ۲۸۷ : در بیان غزوه حنین .

۱۰۷ - آية ۳۰ ص ۲۸۹ : در بیان حکم جزیه .

۱۰۸ - آية ۴۱ ص ۲۹۰ : (الف) در بیان غزوه تبوك .

(ب) رفتن پیغمبر صلعم به غار ثور

حکایت ثعلبه : ۱۰۹ - آية ۸۱ ص ۲۹۷ :

۱۱۰ - آية ۱۰۹ ص ۳۰۲ : در بیان مسجد ضرار

سورة يونس عليه السلام :

۱۱۱ - آية ۴ ص ۳۰۸ : جذبه

۱۱۲ - آية ۱۷ ص ۳۱۱ : در اثبات معجزه قرآن .

۱۱۳ - آية ۱۹ ص ۳۲۴ : قصه حضرت یونس علیه السلام.

سورة هود عليه السلام

۱۱۴ - آية ۵۳ ص ۳۳۴ : در بیان ذکر هود علیه السلام .

۱۱۵ - آية ۶۵ ص ۳۳۵ : در بیان ذکر قوم صالح علیه السلام .

۱۱۶ - آية ۷۴ ص ۳۳۶ : در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام .

۱۱۸ - آية ۱۱۱ ص ۳۴۱ : در بیان «السعيد سعيد في بطن امه».

سورة يوسف عليه السلام

- ۱۱۸ - آية ۴ ص ۳۴۳ : در بیان حال عشق .
 ۱۱۹ - آية ۸ ص ۳۴۴ : جذبه
 ۱۲۰ - آية ۱۵ ص ۳۴۶ : (الف) نصیحت نمودن یعقوب بیوسف علیه السلام
 (ب) در بیان سکینه قلبیه (ج) جذبه .
 ۱۲۱ - آية ۱۶ ص ۳۴۸ : افکنندن برادران، یوسف علیه السلام را بجهاء .
 ۱۲۲ - آية ۳۶ ص ۳۵۲ : جذبه
 ۱۲۳ - آية ۳۷ ص ۳۵۳ : بردن یوسف علیه السلام را بزندان
 ۱۲۴ - آية ۴۲ ص ۳۵۴ : تعبیر نمودن خواب زندانیان را یوسف (ع)
 ۱۲۵ - آية ۴۳ ص ۳۵۵ : (الف) گفتگوی یوسف علیه السلام با مرد اعرابی
 (ب) پیغام آوردن اعرابی از یوسف (ع) به یعقوب
 علیه السلام . (ج) مناجات .
 ۱۲۶ - آية ۴۴ ص ۳۵۶ : خواب دیدن ملک مصر
 ۱۲۷ - آية ۵۲ ص ۳۵۷ : تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام .
 ۱۲۸ - آية ۹۳ ص ۳۶۵ : مناجات
 ۱۲۹ - آية ۱۰۰ ص ۳۶۶ : اسرار

سورة الرعد:

- ۱۳۰ - آية ۴۴ ص ۳۷۸ : در معنی محووائبات

سورة ابراهيم عليه السلام

- ۱۳۱ - آية ۴۷ ص ۳۷۵ : جواب ملائکه آنان را که گویند ما را بدنیا بر گردانید.
 ۱۳۲ - آية ۵۳ ص ۳۸۶ : در تحقیق «یوم تبدل الارض غیر الارض»

سورة الحجر:

- ۱۳۳ - آية ۴۷ ص ۳۸۹ : معنی خاص در غفران الهی

سوره النحل:

۱۳۴ - آیه ۱۳ ص ۳۹۴ : در سر خلقت مکس .

سورة بنی اسرائیل :

۱۳۵ - آیه ۲۹ ص ۴۱۱ : اشارت از فدک است .

۱۳۶ - آیه ۹۱ ص ۴۱۹ : محل استجاب دعا .

۱۳۷ - آیه ۱۱۲ ص ۴۲۲ : تحقیق .

جلد دوم تفسیر صفی چاپ دوم چاپخانه علمی - اردی بهشت ماه ۱۳۱۸ :

سورة الکهف:

۱ - آیه ۹ ص ۴۲۷ : در بیان قصه اصحاب کهف .

۲ - آیه ۲۲ ص ۴۳۰ : در بیان عدد اصحاب کهف .

۳ - آیه ۶۰ ص ۴۳۶ : حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام .

۴ - آیه ۶۶ ص ۴۳۷ : ملاقات نمودن حضرت موسی (ع) خضر علیه السلام را .

۵ - آیه ۷۲ ص ۴۳۷ : مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام .

۶ - آیه ۸۲ ص ۴۳۷ : مفارقت نمودن خضر از موسی علیها السلام .

سورة طه:

۷ - آیه ۶ ص ۴۵۱ : در بیان حکایت حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام .

۸ - آیه ۳۶ ص ۴۵۲ : در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را

در کودکی .

- ۹- آیه ۸۷ ص ۴۵۸ : رفتن موسی علیه السلام با هفتاد تن بکوه طور
 ۱۰- آیه ۹۸ ص ۴۵۹ : در بیان گذشتن موسی علیه السلام از قتل سامری .
 ۱۱- آیه ۱۳۶ ص ۴۶۳ : آمدن مهمان بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله .

سورة الانبياء عليهم السلام :

- ۱۲- آیه ۴۳ ص ۴۶۷ : در بیان حکایت نوالنون مصری
 ۱۳- آیه ۶۰ ص ۴۶۸ : در بیان قصه ابراهیم و شکستن اصنام را .
 ۱۴- آیه ۶۹ ص ۴۶۹ : حکم کردن نمرود بر سوزانیدن حضرت ابراهیم علیه السلام .
 ۱۵- آیه ۷۱ ص ۴۷۰ : مأمور شدن پشه بر هلاکت نمرودیان .
 ۱۶- آیه ۷۹ ص ۴۷۱ : آمدن ایلیاو یوحنا در محضر حضرت داود (ع) بمرافعه و حکم نمودن سلیمان (ع) ما بین ایشان .
 ۱۷- آیه ۸۳ ص ۴۷۲ : تممه بیان حال داود و سلیمان علیهما السلام .
 ۱۸- آیه ۸۵ ص ۴۷۲ ، ۴۸۳ : (الف) در بیان حال حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلام (ب) تحقیق .
 ۱۹- آیه ۸۸ ص ۴۷۴ : در بیان حال حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام
 ۲۰- آیه ۹۰ ص ۴۷۵ : در بیان حال حضرت زکریا علی نبینا و علیه السلام

سورة الحج :

- ۲۱- آیه ۲۵ ص ۴۸۰ : جذبه .
 ۲۲- آیه ۵۸ ص ۴۸۵ : جذبه .

سورة المؤمنون :

- ۲۳- آیه ۱۳۸ ص ۴۸۹ : در بیان حال نطفه .

- ۲۴ - آیه ۲۴ ص ۴۹۰ : در بیان دعوت نوح (ع) قوم را .
 ۲۵ - آیه ۳۴ ص ۴۹۱ : در بیان دعوت هود علیه السلام قوم را .
 ۲۶ - آیه ۴۸ ص ۴۹۳ : در بیان دعوت حضرت موسی علیه السلام قوم را .

سورة النور:

- ۲۷ - آیه ۳ ص ۴۹۸ : در بیان حکم زانی و زانیه .
 ۲۸ - آیه ۱۲ ص ۴۹۹ : در بیان افک عایشه
 ۲۹ - آیه ۲۸ ص ۵۰۲ : در بیان منع بی‌اذن داخل شدن در خانه مردم

سورة الفرقان:

- ۳۰ - آیه ۴۳ ص ۵۱۴ : در بیان باریدن سنگ بر اهل سدوم .
 ۳۱ - آیه ۵۷ ص ۵۱۶ : تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

سورة الشعراء:

- ۳۲ - آیه ۱۲ ص ۵۱۹ : در بیان خواستن موسی علیه السلام هارون را بیاری خود .
 ۳۳ - آیه ۲۲ ص ۵۲۰ : در بیان آمدن موسی علیه السلام بدر خانه فرعون و سؤال و جواب ایشان .
 ۳۴ - آیه ۳۲ ص ۵۲۱ : در بیان انداختن موسی علیه السلام عصا را و ازدها شدن آن .
 ۳۵ - آیه ۵۲ ص ۵۲۲ : ایمان آوردن ساحران بموسی علیه السلام .
 ۳۶ - آیه ۵۳ ص ۵۲۳ : در بیان بردن حضرت موسی علیه السلام سبطیان را از مصر خفیه و رفتن فرعون از پی .
 ۳۷ - آیه ۶۴ ص ۵۲۳ : در بیان عصا زدن حضرت موسی بدربار و راه پیدا شدن موسی (ع) و قوم از دریا و غرق شدن فرعون

و قوم او .

- ۳۸ - آیه ۱۰۶ ص ۵۲۶ : در بیان تکذیب نمودن نوح علیه السلام را قوم او
- ۳۹ - آیه ۱۲۵ ص ۵۲۷ : در بیان تکذیب نمودن هود علیه السلام را قوم او
- ۴۰ - آیه ۱۴۳ ص ۵۲۷ : در بیان تکذیب نمودن صالح علیه السلام را قوم او
- ۴۱ - آیه ۱۶۲ ص ۵۲۸ : در بیان تکذیب نمودن لوط علیه السلام را قوم او
- ۴۲ - آیه ۱۷۸ ص ۵۲۹ : در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قوم او .

سورة النحل:

- ۴۳ - آیه ۸ ص ۵۳۲ : در بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام بوادی مقدس از پی آتش .
- ۴۴ - آیه ۱۷ ص ۵۳۳ : در بیان دانستن سلیمان علیه السلام نطق مرغان را.
- ۴۵ - آیه ۱۸ ص ۵۳۴ : در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوادی نحل .
- ۴۶ - آیه ۲۱ ص ۵۳۴ : در بیان غائب دیدن سلیمان علیه السلام هدهد را
- ۴۷ - آیه ۲۴ ص ۵۳۵ : در بیان عرضه داشتن هد هدهد تفصیل شهر سبا را خدمت حضرت سلیمان (ع) و بردن نامه .
- ۴۸ - آیه ۳۰ ص ۵۳۶ : در بیان مشورت کردن بلقیس به اهرای خود .
- ۴۹ - آیه ۳۹ ص ۵۳۷ : در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام .
- ۵۰ - آیه ۴۳ ص ۵۳۷ : در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام
- ۵۱ - آیه ۴۷ ص ۵۳۸ : در بیان احوال قوم ثمود .

سورة القصص

- ۵۲ - آية ۹ ص ۵۴۴ : (الف) در تنور افکندن موسی علیه السلام را مادرش
(ب) بدریا افکندن موسی علیه السلام را مادرش
و گرفتن آل فرعون .
۵۳ - آية ۱۳ ص ۵۴۵ : رد نمودن موسی علیه السلام را بعادر او .
۵۴ - آية ۱۶ ص ۵۴۵ : در بیان کشتن حضرت موسی (ع) قبطی را بحمايت
سبطی .
۵۵ - آية ۲۰ ص ۵۴۶ : در بیان قضیه روز بعد از کشتن حضرت موسی
(ع) قبطی را .
۵۶ - آية ۲۱ ص ۵۴۷ : در بیان فرار کردن حضرت موسی (ع) از مصر و
رسیدن بر سر آب مدین و دیدن دختران شعیب
را بر سر آب
۵۷ - آية ۲۶ ص ۵۴۷ : در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب (ع) .
۵۸ - آية ۳۰ ص ۵۴۸ : در بیان دیدن موسی علیه السلام آتش طور را .
۵۹ - آية ۵۷ ص ۵۵۲ : در بیان ایمان امی طالب علیه السلام و معنی انک
لا تهدی من احببت
۶۰ - آية ۷۷ ص ۵۵۵ : در بیان حکایت قارون .

سورة العنكبوت

- ۶۱ - آية ۳۱ ص ۵۶۲ : در بیان درخواست کردن حضرت لوط علیه السلام
از خدا عذاب را بر قوم .

سورة الروم

- ۶۲ - آية ۲ ص ۵۶۷ : (الف) در بیان محاربه عجم با رومیان

- (ب) در بیان گرو بستن ابی خلف با ابوبکر
صدیق در باب غلبه روم بر عجم .
(ج) در تأویل آیه مبارکه مذکوره .
در بیان اختلاف صوت و صورت .
در بیان بخشیدن فدک بحضرت صدیقه طاهره (ع) .
در بیان حال قیامت .
- ۶۳ - آیه ۲۲ ص ۵۷۰ :
۶۴ - آیه ۳۹ ص ۵۷۲ :
۶۵ - آیه ۵۵ ص ۵۷۵ :

سورة لقمان :

- (الف) در بیان آوردن نفرین حارث داستان رستم
واسفندیار را از ایران و خواندن در مجالس .
(ب) در بیان غناء .
در بیان حال لقمان علیه السلام .
در بیان پند دادن لقمان علیه السلام مر پسر را .
در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی .
- ۶۶ - آیه ۷ ص ۵۷۶ :
۶۷ - آیه ۱۲ ص ۵۷۷ :
۶۸ - آیه ۱۳ ص ۵۷۷ :
۶۹ - آیه ۲۰ ص ۵۷۷ :

سورة السجده :

- در بیان امتیاز مؤمن از فاسق .
- ۷۰ - آیه ۲۳ ص ۵۸۲ :

سورة الاحزاب :

- در بیان ذکر حال زید بن حارثه .
(الف) در بیان کندن خندق به تعلیم حضرت
سلیمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود با حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو .
(ب) در بیان ذکر حال نسیم بن مسعود و تدبیر
کردن او در پریشانی لشکر قریش .
(ج) آمدن باد سرد و گریختن ابوسفیان .
- ۷۱ - آیه ۶ ص ۵۸۴ :
۷۲ - آیه ۱۲ ص ۵۸۵ - ۵۸۷ :

- ۷۳- آية ۲۸ ص ۵۸۹ : در بيان حال يهود بنی قريظه
 ۷۴- آية ۳۰ ص ۵۹۰ : بر آشتن فاروق رضی الله تعالی عنه از حفسه .
 ۷۵- آية ۳۸ ص ۵۹۲ : در بيان قصه زينب وزيد .
 ۷۶- آية ۴۲ ص ۵۹۳ : در بيان ذکر .
 ۷۷- آية ۵۶ ص ۵۹۶ : در بيان آيه حجاب .
 ۷۸- آية ۷۳ ص ۵۹۸ : در تحقيق حمل امانت .

سورة السبا:

- ۷۹- آية ۱۲ ص ۶۰۱ : در بيان نفضلات حق تعالی در حق حضرت داود
 عليه السلام و بيان سليمان عليه السلام .
 ۸۰- آية ۱۵ ص ۶۰۲ : در بيان حکايت اهل سبا .

سورة يس (س):

- ۸۱- آية ۱۴ ص ۶۱۵ : در بيان فرستادن حضرت عيسى عليه السلام دونفر
 از حواریين را به انطاکیه .
 ۸۲- آية ۶۰ ص ۶۱۸ : جذبه .

سورة الصافات:

- ۸۳- آية ۹۷ ص ۶۲۶ : در بيان شکستن حضرت ابراهيم عليه السلام اصنام
 را و در آتش افکندن نمرود آنحضرت را و برد
 و سلام شدن آتش بروی .
 ۸۴- آية ۱۰۳ ص ۶۲۶ : در بيان هجرت حضرت ابراهيم (ع) بشام و بيان
 ذبح حضرت اسماعيل عليه السلام .
 ۸۵- آية ۱۴۳ ص ۶۲۹ : در بيان ندا آمدن بجهت حضرت اسمعيل عليه السلام .
 ۸۶- آية ۱۴۳ ص ۶۲۹ : در بيان فرار کردن يونس (ع) از قوم خود و در

کام ماهی افتادن .

سورة ص:

- ۸۷ - آية ۱۷ ص ۶۳۲ : در بيان حکايت داوود عليه السلام و اوريا .
 ۸۸ - آية ۳۰ ص ۶۳۴ : در بيان قصه حضرت سليمان عليه السلام .
 ۸۹ - آية ۴۱ ص ۶۳۵ : در بيان قصه حضرت ايوب عليه السلام .

سورة فصلت :

- ۹۰ - آية ۱۷ ص ۶۶۱ : در بيان قصه عاد و ثمود .

سورة الاحقاف :

- ۹۱ - آية ۲۹ ص ۶۹۵ : در بيان آنکه وجود جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شيايان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند .

سورة القمر :

- ۹۲ - آية ۵۵ ص ۷۳۰ : گذشتن حضرت موسی (ع) بويرانه ای و دیدن غریبی را .

سورة الحديد :

- ۹۳ - آية ۲۵ ص ۷۴۵ : حکايت .

سورة المجادلة :

- ۹۴ - آية ۱۵ ص ۷۵۰ : جذبه .

سورة الحشر :

- ۹۵ - آية ۲۵ ص ۷۵۶ : مناجات .

سورة القیمة:

۹۶ - آیه ۳۱ ص ۷۹۸ : جذبه.

سورة الدهر:

۹۷ - آیه ۹ ص ۸۰۰ : در بیان مناجات حضرت ابراهیم (ع) با خدای تعالی.

۹۸ - آیه ۲۲ ص ۸۰۱ : جذبه .

سورة التکویر:

۹۹ - آیه ۱۵ ص ۸۱۰ : مناجات .

سورة الانشراح:

۱۰۰ - آیه ۸ ص ۸۲۴ : جذبه .

سورة القدر:

۱۰۱ - آیه ۶ ص ۸۲۷ : جذبه.

در آخر تفسیر :

۱۰۲ - ص ۸۳۶ : در شکر نعمت باری تعالی عز اسمه.

۱۰۳ - ص ۸۳۶ : در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر و انتهای آن .

از مطالعه فهرست طولانی مطالب در نثر فارسی که در تفسیر صفی آورده شده است باین نتیجه پی میبریم : که حضرت صفی علی شاه در بیان و تفسیر آیات قرآنی نه تنها به بیان معانی و مفاهیم ساده اکتفا نموده بلکه مطالب گوناگون از منابع و کتب تواریح و احادیث و تفاسیر و روایات و سیر و حکایات اخذ نموده و بسیاری از حقایق تاریخی و روایاتی و مذهبی و غیر آن را به تفصیل نگاشته است . در ضمن اظهار مطالب در بسیاری از مواقع با جذبه درونی برخوردار شده و دلش بجوش آمده و در حال بیخودی

و مستی رموز و نکته‌های عشق را فاش نموده است مثلاً در جائیکه در تحقیق خلیفه الله و بیان حقیقت آن پرداخته هست و بیخود شده و بجوش آمده است و در حال جذب به بشرح تعلق روح بقالب انسانی اشعار نغز سروده و میگوید^۱ :

من دم از عشق از زخم مجنون شوم
زین قدر هم گفتیم دل جوش کرد
عشق آمد عقل و جان رسوا شدند
تا آنجا که گفته است :

یا نه مجنون خود ندانم چون شوم
جوش او تاراج عقل و هوش کرد
عاقل و دیوانه یکجا لا شدند

از ملك تعليم گيرار محرمی
یا مثلاً در بیان موت اختیاری و اضطراری از خود رفته و بحالت جذب اشعار طولانی سروده از آن جمله چند بیت اینست^۲ :

موت خاصان غیر موت عامه است
و آن بدون عشق و حالی کی شود
میرود مردم دلم از بوی او
گوبکش تا میکشی بند مرا
حتی گفته است :

داند آن موت از کسی علامه است
بی تماشای جمالی کی شود
میروم تا میکشد گیسوی او
کن ز عالم قطع پیوند مرا

او نخواهد من چه خواهم رستکی
با هزاران بستگی و خستگی

همین طور میبینیم که در سراسر تفسیر تقریباً نوزده بار به مستی و بیخودی سر شار گشته و به اظهار جذب درونی خود پرداخته است. این هم می‌بینیم که در بسیاری از مواقع به « مناجات » فرو رفته و با خشوع و خضوع در اظهار عشق الهی غرقاب شده و بی تابانه و والهانه سخنان عشق و علاقه و راز و نیاز بزبان آورده است. گاهی می‌بینیم که به عنوان « اسرار » و « تحقیق » و غیر آن رازهای سر بسته تصوف و عرفان را باز گشوده است.

۱ - تفسیر صفی چاپ دوم تهران ، ۱۳۱۸ سوره البقره آیه ۲۹ صفحه ۱۰ .

۲ - تفسیر صفی چاپ دوم تهران ۱۳۱۸ سوره البقره آیه ۳۶ ص ۱۲ .

حضرت صفی‌علی شاه به مسلک شیعی معتقد بوده و به حضرت علی و فاطمه و ابوطالب و غیر آن ارادت قلبی داشته و بآنها احترام فوق‌العاده گذاشته است. بازم از مطالعه تفسیر صفی و دیگر کتب وی معلوم می‌گردد که وی مردی بی‌تعصب و وسیع‌البشر بوده، چه در هر جا که از حضرت ابوبکر صدیق خلیفه اول و حضرت عمر فاروق خلیفه ثانی ذکری بمیان آمده است وی به پیروی اهل سنت و جماعت با عبارات پسندیده و خوب مانند «رضی الله عنه» احترام گذاشته است. در بیان سخاوت و شجاعت حضرت علی علیه السلام بتوصیف او پرداخته است. مراجعه شود به عنوان «خاتم دادن علی علیه السلام به سائل» (سوره البقره آیه ۴۱ ص ۱۶) - یا مثلاً رجوع شود به عنوان «در بیان عزم حیدر کرار بنبرد کفار» (سوره آل عمران آیه ۱۴۵ ص ۱۱۹) یا «در سخاوت امیر المؤمنین علیه السلام» (سوره النساء آیه ۱۲۴ ص ۱۵۶) یا «در مقاتله امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو بن عبود» (سوره النساء آیه ۱۳۱ ص ۱۵۷) - یا «در بیان کندن خندق به تعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو - ابن عبود با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو» (سوره الاحزاب آیه ۱۲ ص ۵۸۵ - ۵۸۷) یا در جائیکه بمطالبی مربوط به حضرت ابوبکر صدیق دست زده از او تمجید و توصیف نموده است. مثلاً «در بیان گرو بستن ابی ابن خلف با ابوبکر صدیق در باب غلبه روم» (سوره الروم آیه ۲ ص ۵۶۷) - و هم چنین در مواردیکه بشرح مطالب در باره حضرت عمر فاروق پرداخته باو احترام نموده است مثلاً «در سؤال قصر صلوة از خلیفه ثانی رضی الله عنه و جواب او» (سوره النساء آیه ۱۰۳ ص ۱۵۲) - یا «بر آشتن فاروق رضی الله عنه از حفصه» (سوره الاحزاب آیه ۳۰ ص ۵۹۰) - در بسیاری از موارد به پند و نصایح مربوط به سعادت دینی و مذهبی و عمل و تصوف و عرفان و جهاد و صفت مراد و غیر آن پرداخته است. مثلاً در سوره النساء آیه ۱۳۵ ص ۱۵۹ «در طلب کردن هارون الرشید پندی از بهلول» - در سوره الاعراف آیه ۳۸ ص ۲۳۶ «در صفت پیر مرشد» - در سوره التوبه آیه ۱۷ ص ۲۸۵ «حکایت آن مجاهدی که در چله نشسته بود» - در سوره الانبیاء آیه ۴۳ ص ۴۴۷

« در بیان حکایت ذوالنون مصری » - در سورة لقمان آیه ۷ ص ۵۷۶ « در بیان آوردن نضر بن حارث داستان رستم و اسفندیار را از ایران و خواندن آن در مجالس » - در سورة الاحقاف آیه ۲۹ ص ۶۹۵ - « در بیان آنکه جن بنص قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند » - گاهی حکایت بسیار شیرین و دلپذیر و سبق آموز آورده است مثلاً در سورة الحديد آیه ۲۵ ص ۷۴۵ حکایتی جالب است که خیلی خوش آمد و لذا آنرا در اینجا عیناً نقل می‌کنم ملاحظه شود :

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| يك حكایت يادم آمد گر چه من | نیستم افسانه گوئی رسم و فن |
| يك فقیری شد بسوی خانه‌ای | تا برد موری ز خرمن دانه‌ای |
| صاحب آن خانه با زن در مقام | بود و هم مشغول بر اکل طعام |
| مرغ بریانی بدایشان را به پیش | زان به ساژل می‌نداد از بخل خویش |
| رفت و بیرون کرد زود از خانه‌اش | خورد مرغ و نان با دردانه‌اش |
| بعد سالی شد فقیر و بی نوا | ساخت زن را چون نبودش زر رها |
| شوهر دیگر نمود آن زن مگر | روزی اندر خانه با شوی دیگر |
| مرغ و نان می‌خورد کامد ساژلی | مرد دادش هر چه بد بی مشکلی |
| دید زن ساژل بود شوی نخست | گریه و رشدمرد از او پرسید چیست |
| کز چه کردی گریه، گفت این مرد بود | شوی سابق زان مرا رقت فرود |
| زانکه می‌خوردیم روزی مرغ و نان | باوی اندر خانه وقت خورد و خوان |
| کامد از در ساژلی او راز در | راند و هیچ او را نداد از ما حضر |
| چون تودادی هر چه بود از مرغ و نان | بروی از آن یادم آمد این زمان |
| گفت گر بشناسی آن ساژل منم | داد مال و خانه و زن ذوالعنم |
| تا بدایی حاصل اکرام را | ورنه مستغنی است ز اکرامت خدا |

مختصات تفسیر صفی از نظر زبان و بیان

تفسیر صفی چنانکه سابقاً گذشت به نظم ساده و روان و موجز و بی تکلف نوشته شده است و از نظر ادبی حاوی اشعار نغز و متین میباشد. زبان آن سهل و طرز بیان آن عام فهم است، اما گاهی دیده می‌شود که نظر به سهولت در سرودن اشعار و اژه‌هائی و عباراتی و ترکیباتی و غیر آن را که سابق استادان سخن بکار برده‌اند و فعلاً در زبان فارسی مستعمل نیست یا مورد استعمال آنها خیلی نادر و کمتر میباشد صفی علی شاه آنها را بی تکلف در اشعار خود گنجانیده است. در این خصوص بعضی اشعار صفی که اینگونه و اژه‌ها و ترکیبات را دارد از کتاب تفسیر صفی چاپ دوم تهران در اینجا بطور نمونه و استشهاد نقل می‌گردد:

کلمه بلیس بجای ابلیس

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| زآنکه آدم زاده بر اناصاف زاد | و آن بلیس از حقد و از اجحاف زاد |
| (ص ۱۱۵) | |
| پس بود بیشک ربا خوار خسیس | جامع اخلاق بد همچون بلیس |
| | (ص ۱۱۵) |
| نفس هم رتبه است بیشک با بلیس | بلکه خود نفس است شیطان خسیس |
| | (ص ۲۳۲) |
| مارو طاووس اندر آن وسواس و کار | با بلیس فتنه جو بودند یار |
| | (ص ۲۳۳) |
| هم نکفتم کان بلیس نابکار | دشمنی باشد شمارا آشکار |
| | (ص ۲۳۳) |

جز که این سحر و حسد بر آدمی وارد از نفس و بلیس آید همی
(ص ۸۳۵)

کاف بیانیه الحاقی در آغاز کلمات دیگر، مثلاً: کش: بجای که+اش
(ش ضمیر متصل):

نفس باشد زوجه فی کش خواست نام
رغبتش بر جسم ظلمانی تمام
(ص ۱۲)

کاسمان بجای که+آسمان:

قلب و نفسند آدم و حوا بنام
کاسمان روحشان بودی مقام
(ص ۱۲)

کانچه بجای که+آنچه:

وسعتی بود اندر آن رزق و کلو
کانچه میخورند افزودی بر او
(ص ۱۲)

کابلیس بجای که+ابلیس

داند او خود نیز کابلیس این نکرد
او سبب بد بر سبب تاریخت مرد
(ص ۱۳)

کاخر بجای که+آخر:

همچنین تا این زمانی کاخر است
دوره او قائم است و دایر است
(ص ۱۳)

کاید بجای که+آید:

من وسلوی باشد احوال و مقام
سالکان را کاید از رب الانام
(ص ۱۹)

کان بجای که + آن :

کان یکی باشد نظر دیگر عمل
(ص ۲۰)

با دو قوه عاقله اندر مثل

کامد بجای که + آمد :

بهر قلب مؤتمن یعنی سلیم
(ص ۳۲)

آن بلد را صدر دان کامد حریم

کانهزام بجای که + انهزام :

کانهزام اهل دین از کارزار
(ص ۱۱۸)

همچنین آیت رسیداز کردگار

کامر بجای که + امر :

موت را از نفس خود کامر خداست
(ص ۱۲۳)

باز گو دارید گر گوئید راست

کافتری بجای که + افتری :

کافتری بندد بحق او بر دروغ
(ص ۳۰۲)

کیست استمکاتر زان بیفروغ

کافرید بجای که + آفرید :

ره بآن یابید تا در چاره‌ها
(ص ۲۱۵)

اوست آنکس کافرید استاره‌ها

کاین بجای که + این :

کاین کلام از حق بود نرما سواه
(ص ۲۱۸)

آن کسانیکه ندارند اشتباه

کت بجای که + ترا (تضمیر متصل):

پس بیاد آزار توانی آن نماز کت بود آن جمله با دانای راز

(ص ۴۴۲)

کاهه بجای که + آهه (مخفف آماه):

می نگریدند ایچ هرگز رستگار آتزمان کاهه شوند از حال و کار

(ص ۴۲۹)

کلمه اهلاک بجای هلاک:

زهر خوردی چاره از اهلاک نیست جاهلان را از هلاکت باک نیست

(ص ۳۱)

کلمه افساد بجای فساد:

اینست نوعی از فساد اندر زمین بر زمین نکنید افساد این چنین

(ص ۲۴۱)

کلمه اسپاه بجای سپاه:

هر چه بینی در جهان اسپاه اوست با تو سرکش بنده درگاه اوست

(ص ۲۴۱)

کلمه استیزه بجای ستیزه:

با گروهی بیشمار از ساحران از پی استیزه با پیغمبران

(ص ۲۵۱)

کلمه اشکنج بجای شکنج:

حق تعالی گفت اشکنج و عذاب هر کرا خواهم رسانم در عقاب

(ص ۲۵۹)

کلمه اشکسته بجای شکسته :

هست هراشکسته‌شاهد بر درست

(س ۳۱۲)

اصل ایشان بود واحد در نخست

کلمه استمکاره بجای ستمکاره :

هرگز استمکاره اندر روزگار

(س ۳۵۰)

اینست هم شأنی که نبود رستگار

کلمه اسپید بجای سپید :

زان برون آمد بخوبی بینظیر

(س ۳۵۷)

فربه و اسپید و پستان پر ز شیر

کلمه اشکم بجای شکم :

جمله را چسبیده اشکما به پشت

(س ۳۵۷)

بی ز شیر و بی ز پستان پس درشت

کلمه افرشته بجای فرشته :

ز امر حق افرشته‌گان شان در سلام

(س ۳۸۲)

جاودان دارند اندر وی مقام

کلمه اشناور بجای شناور :

همچو ماهی که شتابد دریمی

(س ۴۶۷)

در فلك باشند اشناور همی

کلمه اپرستنده بجای پرستنده :

چون ز ما بودند اپرستندگان

(س ۴۷۱)

هم بایتاء زکوة اندر عیان

کلمه استاره بجای ستاره :

یعنی استاره پرستان در نشان
وزنصاری و مجوس و مشرکان
(ص ۴۸۰)

کلمه افر استاده بجای فرستاده :

یعنی افر استادگان آیند باز
کار بینم تا چسان باشد بساز
(ص ۵۳۶)

کلمه استوده بجای ستوده :

او بملك خود عزیز است و حکیم
غالب و استوده کردار از قدیم
(ص ۵۶۳)

کلمه اشتاب بجای شتاب :

میکنند اشتاب ایشان بر عذاب
از ره انکار و تکذیب و عتاب
(ص ۵۶۴)

کلمه اشکوفه بجای شکوفه :

در بهاران سر کشد از هر شجر
صد هزار اشکوفه و برگ و ثمر
(ص ۲۰۹)

کلمه اشکافته بجای شکافته :

آن زمان که اشکافه گردد فلک
می بریزند این کواکب يك يك
(ص ۸۱۱)

کلمه ایچ بجای هیچ :

مدحشان گویند یعنی تا که خلق
جز ریا بر تن نبوشند ایچ دلچ
(ص ۸۳۲)

کلمه نر بجی نه از :

نر نواب و نر عقاب و خیر و شر
(ص ۲۴۱)

نر بهشت بهشت و دوزخست او را خبر

کلمه گره بجای گروہ :

دو رو محروم از بهشت و از نعیم
(ص ۱۹۱)

این گره باشند ز اصحاب جحیم

کلمه گوه بجای گواه

کاین کتاب از حق و من پیغمبرم
(ص ۳۷۸)

تا گوه باشند در هر محضرم

کلمه ره بجای راه :

عارفان خوانند آن ره را طریق
(ص ۴)

هست ما را تا بحق راهی دقیق

کلمه آسه بجای آسماه :

از عرب یا از عجم و اهل رهند
(ص ۶۲۰)

جز قلیلی کز حقایق آگهند

کلمه آبت بجای آبستن :

بر مسیح آبت گردد مریمی
(ص ۷۵۷)

این مگر بود از دمی کانددمی

کلمه مه بجای ماه :

اندر این مه گردد از عونت تمام
(ص ۷۵۷)

تا هر آنچه مانده باقی از کلام

کلمه بیهوده بجای بیهوده :

بیهوده است ار نعمتش بخشی بسی
(س ۸۳۰)

قدر نعمت گر که نشناسد کسی

کلمه همچر برای همپرواز :

میتواند گشت همپر با هما
(س ۲۰۷)

گر مکس هم خوی خود سازدرها

کلمه از چرا بجای از برای چه :

نامدی این چند گاهم از چرا
(س ۴۴۸)

گفت با جبریل اندر وعدهها

کلمه تا هنوز بجای هنوز :

تا هنوز او آدم است و خاتم است
(س ۱۳)

ز آدم اول که قطب عالم است

کلمه رودابه بجای روداب :

وین بخواری گشت در رودابه غرق
(س ۱۸)

آن گذشت از نیل با یاران چوبرق

کلمه رو بجای برو :

ورنه رو بحر الحقایق را بخوان
(س ۴۱)

خواهد آمد موقع تحقیق آن

کلمه رهاندست بجای ترا رهانده است :

یا زمانی بود با تو همسفر
(س ۵۳)

یا رهاندست بوقتی از خطر

کلمه می بفریفت بجای می فریبید :

نفس می بفریفت اندر دینشان مقتری بودند در آئینشان
(ص ۹۶)

کلمه مینکرد بجای نمی کرد :

چونکه گوئی مؤمنان را از شما مینکرد آیا کفایت در غزا
(ص ۱۱۴)

کلمه بد بجای بود :

می بگفتند ار بدیم آگه ز حال که کنند آن مشرکین آخر قتال
(ص ۱۲۳)

کلمه می نپندار بجای نمی پندار :

می نپندار آنکه اندر راه حق کشته گشتند از عهد ماسبق
(ص ۱۲۳)

گاهی نون غنی بکار برده است :

جانش دائم در حریم حق بطوف چیست او را در دو عالم حزن و خوف
(ص ۱۲۳)

اینست نوعی از فساد اندر زمین بر زمین نکنید افساد این چنین
(ص ۲۴۱)

اینست هم شائی که نبود رستگار هرگز استمکاره اندر روزگار
(ص ۳۵۰)

خانه‌هاشان ناید از بیتی جواب
(ص ۵۳۸)

آنست پس افتاده خالی و خراب

کلمهٔ انده بجای اندوه :

وانچنان سنگین دلان بی‌یقین
(ص ۲۴۸)

پس چرا انده خورم بر کافرین

کلمهٔ خوانیدم بجای خواندم :

هم‌زطمع جنت و آن قدر وجاه
(ص ۲۴۱)

گفت خوانیدم هم از خوف گناه

کلمهٔ ستانند بجای ایستادند:

بهر تعظیمش ستانند از مکان
(ص ۳۶۷)

همچنین اخوان و باقی مردمان

کلمهٔ وی برای چیزهای بیجا :

جاودان باشید اندر وی مقیم
(ص)

پس در آئید اندر ابواب جحیم

کلمهٔ بی‌زشک بجای بدون شک :

کرد استفسار مأمون بی‌زشک
(ص ۴۱۱)

از عبیدالله موسی از فدک

کلمهٔ بی‌زصوت بجای بدون صوت :

آنچه از من در غلط گردیده فوت
(ص ۴۶۸)

تا کنم از تو تلافی بی‌ز صوت

صفی علی شاه گاهی در سرودن اشعار مانند مولانا جلال‌الدین حتی بقاعده‌های

جمع و واحد هم اعتنا نگذاشته است مثلاً ملاحظه شود این اشعار :

هستشان بس زینخ در قلب و ضمیر وانکه محجوبند زان وجه منیر

(س ۹۲)

مالشان گردد نصیب دیگران او بدوش خود کشد وزری گران

(س ۱۲۵)

لفظ قرآن را عرب داند نکو نی که باشند آگه از اسرار او

(س ۶۲۰)

پایان

مراجع و منابع مهم

- ۱ - تفسیر صفی چاپ اول تهران ۱۲۹۷ هجری قمری.
- ۲ - تفسیر صفی چاپ دوم تهران ۱۳۱۸ .
- ۳ - دیوان قصاید و غزلیات صفی چاپ تهران ۱۳۱۶.
- ۴ - زبدة الاسرار صفی چاپ تهران ۱۳۲۶.
- ۵ - عرفان الحق ، تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۲۹۷.
- ۶ - بحر الحقایق، تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۰۲ .
- ۷ - از سعدی تا جامی ترجمه دکتر علی اصغر حکمت چاپ تهران ۱۳۲۸.
- ۸ - تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی - چاپ دوم تهران ۱۳۳۰ شمسی .
- ۹ - میزان المعرفة و برهان الحقیقه - تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۱۷ .
- ۱۰ - اسرار المعارف تألیف صفی علی شاه چاپ تهران ۱۳۲۰.
- ۱۱ - بستان السیاحة تألیف حاج میرزا زین العابدین شیروانی چاپ دوم تهران.
- ۱۲ - رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری چاپ فروغی تهران ۱۳۲۱.

- ۱۳ - دیوان خواجه حافظ شیرازی ، چاپ محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی تهران ۱۳۲۰ شمسی.
- ۱۴ - مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین رومی چاپ بروخیم تهران ۱۳۱۴ .
- ۱۵ - آیه العشق تألیف صفی علی شاه ، چاپ تهران .
- ۱۶ - تاریخ ادبیات ایران ، تألیف ادوارد براون.
- ۱۷ - تاریخ ادبیات معاصر ، تألیف رشید یاسمی چاپ تهران.
- ۱۸ - دیوان رضاعلی شاه دکنی چاپ تهران ۱۳۵۴ قمری .

فهرست مندرجات

| صفحه | عنوان |
|------|--|
| | عنوان رساله و اسم نگارنده |
| ۱ | آغاز سخن ، بقلم نگارنده |
| ۷ | ارزش این رساله در نظر آقای پرفسور سعید نفیسی |
| | بخش اول : |
| ۹ | جستجو در احوال صفی علی شاه |
| ۱۱ | اسم و نسب صفی علی شاه |
| ۱۲ | خانواده صفی علی شاه |
| ۱۵ | آرامگاه صفی علی شاه |

- ۱۶ عقاید و عرفان صفی علی شاه
- ۲۵ پیر صفی علی شاه
- ۳۴ ارادت صفی بحضرت علی علیه السلام
- ۳۸ صفی علی شاه نعمت اللہی بود
- ۴۰ قانون نعمت اللہی
- بخش دوم:
- ۴۵ جستجو در آثار صفی علی شاه :
- ۴۶ کلیه آثار صفی علی شاه بزبان فارسی
- ۴۶ آثار منشور :
- ۵۰ (الف) عرفان الحق
- ۵۴ (ب) میزان المعرفة و مرهان الحقیقة
- ۵۶ (ج) اسرار المعارف
- ۶۱ آثار منظوم
- ۶۲ (د) دیوان قصاید و غزلیات صفی
- ۷۴ (ه) مثنوی زبدة الاسرار
- ۹۶ (و) مثنوی بحر الحقایق
- ۱۰۵ (ز) آیه العشاق
- ۱۰۶ (ح) تفسیر صفی
- ۱۲۹ مختصات تفسیر صفی از نظر زبان و بیان
- ۱۴۱ فهرست مأخذ
- ۱۴۳ فهرست مندرجات

بعضی از انتشارات ابن سینا

| | | |
|----------|----------------------------|----------------------------------|
| ۱۸۰ ریال | دکتر زهرا خانلری | راهنمای ادبیات فارسی |
| » ۱۵۰ | علی اکبر بامداد | حافظ شناسی |
| » ۳۵۰ | دکتر مرتضوی | مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ شناسی |
| » ۲۰۰ | انجوی شیرازی | مکتب شمس |
| » ۸۰ | تألیف : ریاضی | ایرج و نخبه آثارش |
| » ۱۴۰ | » دکتر تیکو | پارسی سرایان کشمیر |
| » ۳۵۰ | تألیف محمد حسین جهانبانی | گلچین جهانبانی |
| » ۲۰۰ | تنظیم ابراهیم خاوری | مشاعر |
| » ۲۵۰ | دکتر ابوالقاسم تقضلی | منتخب اشعار عطار نیشابوری |
| » ۱۲۰ | باهتمام حمیدیان | دیوان امیرشاهی سبزواری |
| » ۳۰۰ | باهتمام دکتر همایون فرخ | دیوان عماد فقیه کرمانی |
| » ۱۲۰ | باهتمام طاهری شهاب | دیوان فلکی شروانی |
| » ۱۰۰ | » » » | دیوان مهستی گنجوی |
| » ۱۰۰ | » دکتر تیکو | دیوان محسن فانی |
| » ۱۲۰ | » طاهری شهاب | دیوان صوفی مازندانی |
| » ۵۰ | » » » | دیوان عسجدی مروزی |
| » ۳۰۰ | ملك الشعرا آستان قدس | دیوان صبوری |
| » ۱۵۰ | ابراهیم صهبا | دفتر صهبا |
| » ۵۰۰ | دکتر صبور | صدف تذکره سخنوران روز |
| » ۴۰۰ | مجموعه اشعار علی اصغر حکمت | سخن حکمت |
| » ۱۵۰ | » صادق سرمد | سرود سرمد |

